





نصف خط

شماره  
۶۱۱  
فهرست

نکته بر روی جلد

۱۵۸ ق خ  
م

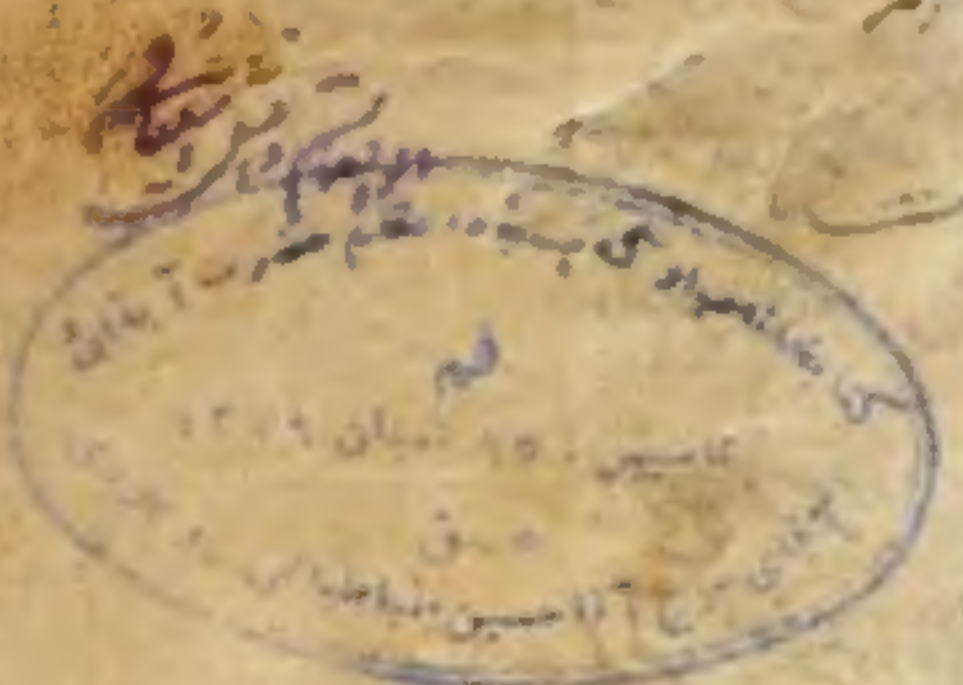
نام کتاب
تاریخ نشر
شماره عمومی
شماره خصوصی

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم

کتابخانه آستان قدس

کتابخانه آستان قدس

کتابخانه آستان قدس





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوضح لنا طريق العمل بنصب الاعلام والذلال يدل  
واظهر سبيل الخيرات وبشر السن والشرايع والصلح والسلام  
على افضل البرية واشرف الخليفة محمد وآله ارباب الفضائل  
والفواضل **العبد** جنس كوي اقل طبعه حسن ابن محمد عيسى اليرزلي كچون واپس  
علامه العلي وافر المحقق وقدق المجتهد شيخنا العالم العباسي سید محمد  
دام ظلها ام فرمودند ترجمه صحيح عمر خود بعد از ترجمه آن چون مقرر مسائل كثره  
و فروع غريبه بود باعث بارش قاصر از فهم اكثر عوام بود لهذا امر فرمودند  
كه آنرا بيز مختصر نموده اقتصار بر مسائل ضروريه علما العلوي فايده پس مشا لا امره  
العلما باقى بزرگ مسائل مهمه و فروع ضروريه از فتاوى شيخان برداشت آنرا رساله  
قرار داده و چون ما خود را اصرار آن كه مباحثه است از مناسبت مباحثه طريق  
نمود و چون مقصود در بيان احكام طهارت و صحت و صوم بود آنرا مختصر بزرگ

مقدمه

مقدمه قرار داده **مقدمه اول** در بيان طهارت و آن مختصر است بزرگ باب  
**باب اول** در بيان وضو و در آن چند فصل **فصل اول** اموري است  
كه وضو بجهت آن واجب است **بدانكه** و واجب است وضو بجهت نماز و بجهت مس  
كنيت قرآن بغير وضو واجب است و در آن حكم بوجوب وضو است لكن حرام است  
مثل آن بر جماعت و مختص است بجهت نماز و بجهت طهارت است و اما نماز است پس واجب  
نيت در نماز آن وضو شرط آن نماز است و هم چنين نيت بجهت مس كنيت قرآن اگر نيت است  
و از بزرگ عوامل در صحت وضو هر يك از شرايطي است كه ذكر شده است و مختص است بجهت قرآن  
و صحت كردن نماز و بجهت وضو واجب است و بجهت وضو واجب است و بجهت وضو واجب است  
خوار كنند و بجهت وضو واجب است و بجهت وضو واجب است و بجهت وضو واجب است  
جنبي كه خواهد صحت كند و نيت است بجهت وضو واجب است و بجهت وضو واجب است  
وضو اول نماز كرده باشد بانه در تكرير نماز بجهت وضو واجب است و اگر وضو  
كته بر وضو واجب است و بعد معلوم است كه وضو واجب است پس اگر در وضو نيت واجب  
باشد بجهت وضو واجب است و بجهت وضو واجب است و بجهت وضو واجب است  
نمود پس اگر وضو بر نفس وضو نشي بوده نماز واجب است و وضو واجب است و وضو واجب است  
لكن وضو دوم مرتبه قنوت است و وضو بجهت وضو واجب است و وضو واجب است و وضو واجب است

مختص بكتابه بخانه مسجد اعظم



و در میان کرد و همچنین با و هویت که بجهت قرائت قرآن و متر آن از امور که وضو بجهت  
 آن متبرکت لکن شرط آن نیست تا زوج میتوان گذارد و متر این است اگر بجهت محض  
 ظاهر بودن حشمت و لکن احوط در اینها گفتن و اعاده وضو است و آن وضو که بجهت محض  
 کردن حشمت نمازبان خلاف احتیاط است و حکم بستیاب وضو قبل از وقت از برای  
 تهیه نماز است لکن اگر نیست قرینه تنها کند و در نیت که بجز بستیاب **فصل دهم**  
 در بیان آنچه ناقض است وضو و آن چند جهت **اول** بول **دوم** غایب  
 هرگاه از موضع طبعی آید یا از موضعی که خلقت آید یا از موضع غیر طبعی آید یا بسبب طبعی  
 و اکثر علی شش طبعی شده در اینجا مکرر اند و اگر از موضع غیر طبعی آید و موضع  
 طبعی نشده باشد بهر عدم نقض نماز قریب و احوط نقص است و اگر معده الود  
 بجا تر از مقعر بودن آید چنانچه از برابر صاحبان بواسطه اتفاق مرافقه اگر نباشد  
 از آن جدا شود و نقض نمیشود **سیم** بادهت اگر از مغفله خارج نکند یا در آن فرج  
 زن بیرون آید ناقض نیست **چهارم** خوابی **پنجم** زوال عقرب **ششم**  
 استیاضت هر قسم که بیه و همچنین خون حیض و نفاس نیز ناقض وضو است و موجب  
 وضو میباشد **و اما** ندی و بوسیدن زن و فقهه و فقهه و تسفر صبی و بیرون  
 آمدن کرم یا یک زبانه یا حشر یا خون یا وادی یا وادی و نحو آن امور وضو را نمیشکند

**فصل سیم** در آداب وضو واجب است در صورتی که نشستن بطریقی که منتهی به  
 عورت است و اگر کسی بخواهد دست در بدن و اگر چنین کسی نیست پوشیدن عورت ضرور  
 نیست پوشیدن از زن و کثیری که جماع او جایز نیست واجب نیست و در وضو عورت  
 حلال است و افوی است که عبارتست از تقصیر و پستی و مخرج غایب و احوط  
 پوشیدن ناف تا زانو است و عورت را رو بفرجه کردن و پشت بپشت کردن بدن  
 و فرج در وضو است و استقبالی بفرج نشاندن یا بدن نیز احوط ترک است و همچنین در نشستن  
**و اما** استیاضت استیاضه است که حکم آنرا مثل غسل کتبی دانیم و مکرر است رو بیا کردن  
 در حال بول و در بقصر آفتاب و بگردن مخرج بول در حال بول نیز مکرر است و هم چنین  
 استقبال آفتاب و بگردن غایب و مکرر است بول کردن در رین شست و آبستام  
 بلکه نفوذ نیز باین حال و مکرر است بول کردن از طبعی یا مثربانی یا باین و باین  
 و بر آب مطلق بلکه نفوذ در آب استیم نیز مکرر است و در کوه و در شارب و کفر  
 نه با و سه چهارم و در سبب یا یک متر و دین نازل میشوند و در زیر درخت میوه  
 و بینه و در فرجه مکرر است بسیار نشستن در خلا حوزدن و آشامیدن و در آن  
 و مواکدن مکرر است و ذکر خدا کردن مکرر است و احوط است که عینه  
 ذکر کنند و قرائت قرآن نیز ضرر ندارد و حکایت از آن نیز جایز نیست



بکرامت و محبت حق و استیلا کردن مکان مناسبی بجهت تنگی بیکه از نظر ناموشند  
 و مرتفع و برضکی باشد و محبت که حق خود را پیش اند و در وقت رفتن پای صیب  
 خود را پیش اند و در وقت بیرون آمدن پای است و اگر در شکر آب در وقت  
 تنگی اول پای که بگذرد و بجهت نشستن پای چپ است و اول پای که بر می دارد و بر است  
 و ادعیه که در دست است بخواند و بعد از قبول استیلا کردن را بفرموده و میباید است  
 و استیلا غلبه از قوه نیست و در کیفیت استیلا غلبه است اگر تر باشد که باید است  
 مرتبه مسج نماید از مقصد تا پنج ذکر را بقوت پس بر سر تر مرتبه از پنج پس بر سر  
 نوبت شکر را پیشتر و بعد بفرموده باید گفت و دست عالمه که آنچه از قبول در مخرج با  
 مانده و بیرون آید خواه کمتر از سه دفعه حاضر شود یا زیادتر و این قول غلبه از قوه نیست  
 اگر قول اول احوط است ریاضت تنگی سه مرتبه و اظهار است که فشرودن و مسح هر  
 انگشتی که پای چپ است و بعد از استیلا شکر عمر اگر نری از مخرج بول آید و نداند که بول  
 باند پاک است و نه جده خروج آن و غلبه بر طهر است و اگر نشکند که آیا استیلا کرده  
 یا نه حکم طهارت آن بدل منته و الحاق او بیکه استیلا کرده جای از قوه نیست و در هر  
 نشستن مخرج بول اگر خواه چوبی که مشروط بظهور است بجا آورد و در آب آن پاک  
 میکند و استیلا آب بدو مقدور است بجهت این که نیست و در نوبت نشستن آن

احوط است و احوط از این سه نوبت است و مخرج غلبه اگر طرف آن نباشد و نقدی  
 خلاف است کرده باشد و محبت که آنرا نیز باید بشود هم مخرج را و هم اطراف  
 آنرا و اگر نقدی نکرده باشد محبت میان نشستن با پای غیر آن از شکر و کوان  
 و اگر از محراب آن نقدی کرده باشد و لکن از مخرج است که نشسته باشد بفرموده  
 آب لازم میباید و بفرموده را محبت میباید و اول احوط است و اگر استیلا با پای  
 و استیلا از آن عین نجاست و استیلا از آنرا نیز باید و مراد از آنرا نکرده باشد  
 که اگر با غایت پاک نماید باقی میماند و از آن رنگ و بوی واجب است و در استیلا شکر  
 از آن اثر نجاست ضرورت نیست **و اما** هر یک استیلا با آن میزان که در پس بد است مغسبه  
 آن چنان است **اول** آنکه آن جز نجس با نجس است **دوم** آنکه از امور بر که  
 از آن نجاست عین با آن باشد از قبیل جام صیف مشرب نشسته و کوان و مثل  
 سنگهای بزرگ که نمیتوان نجاست را با آن را بر کرد و در مخرج و کوان از غایت پاک  
 بجهت **سوم** اجزاء آن نجاست را بر نمیدارد مستقیم آنکه سر کین و استخوان و  
 چنانچه خوردنی و در نوبت طاهره پیغمبر و سایر ائمه علیهم السلام و سایر اموری که  
 اعرامی در شرع از برای آن ثابت شده باشد استیلا با نجس اینها حرام است  
 و اگر مرتکب آن حرام بود با طاهر میباید و باز خلاف است و عدم حصول طهارت غلبه

علم



از فقه مین و سکن استعانت شده اگر کسی بپوشد منوال کرده و احوط ترک نیست  
 و احوط اینست که این جسم که بان استیجی میکند چنانچه در لکن لازم نیست و اگر بپوشد  
 مرتبه بالیدن عین بخت بر طرف نشود باید ریاده باله نازا نشود و اگر بپوشد از رسته  
 مرتبه زائر شود اگر کتف بهمان قدر خالی از ریحان نیست لکن احوط تمام کردن است  
 مرتبه است و در کتف یک سکه کونته مثلاً انگشت است احوط اینست که بان کتف  
 نماید و نمیشد که اول استیجی از مخبر غایب نماید و در مخبر غایب جمع میآید  
 غایب نماید و اگر جمع نماید غایت را بپوشد و کرده است استیجی بدست است و  
 بدست کسی که در آن باشد غایتی که اسم غایتی یکی از ائمه علیهم السلام یا حضرت  
 فاطمه علیها السلام بر آن نوشته است و این در وقت صورت که ملوث نباشد نشود  
 و الا حرام است چنانکه گفته اند بلکه اگر بداند و بفهمد امانت چنان کند که فرمود **مفضل**  
**چهارم** در کیفیت و آداب وضو است بدانکه واجب است غایت **اول** نیست  
 پس اگر در غفلت کسی آورد غسل صحیح نیست و واجب است در آن غایت قرینه  
 پس اگر بجهت ریایی آورد وضو پس باطل است و اگر از خوف عقاب و امید ثواب  
 بجا آورد غسل صحیح است اگر غایت قرینه حاضر شود بنا بر احوط و اگر ضم نماید غایت  
 را بر با وضو پس اگر غایت اصرار است یا اینکه ریاده قرینه مساوی است و هر که

بهم و اگر بر غایت است یا بپوشد پس وضو نیست فاسد است و هر چه با هم و هر چه غایت است  
 اما اگر نیست و در احوط وضو نیست پس و لکن ریاده نیز بان ضم نشود و با استیجی از غایت آن عمل  
 نیز فاسد میباشد و آن احوط است لکن غایت مختص است در این حد و جمع عبادت  
 در این احوط مکنش حکم وضو است و اگر اصرار بجای رابطه نیست و قرینه ضم نماید مثل  
 کم حوزدن در روز و وضو در کتف در وضو اگر مقصود وضو قرینه باشد و لا  
 فلا چنانچه قول است و احوط وضو است و اگر قصد کند اصرار بجای را که لازم آن وضو است  
 مترس و شدن بدن در غسل وضو مثلاً اگر غایت اصلی قرینه باشد وضو مختص است  
 بعبه نیست و آیا لازم است وضو واجب در وضو است و استیجی انوی نیست که ضرر  
 نیست بلکه قرینه تن لایق نیست و همچنین وضو نیست وضو رفع حد است و مباح بودن  
 نماز مثلاً یا بر اتوی و لکن احوط است و واجب است که مقارن باشد غایت در وضو شدن  
 اول قرینه از وضو و اگر مقارن نماید غایتی در وضو شدن رو که نیست است  
 با مقارن با مقصود است و استیجی نماید نیز لایق است و واجب است استیجی غایت و اتوی  
 اینست که غایت عبادت است از وضو و با وضو بر عمل پس بپوشد که ریاده در وضو  
 نیست **دویم** از واجبات وضو شدن رو است و حد آن کسب طول از وضو شدن  
 موافق تا وقتی که بپوشد عرض هر قدر که فرود آید آنرا نکند ایضا هم و گنیمت نیست



پس اگر طرف نشانی او موافق باشد به نام اولی سر او را نیز از آن معکوب نشانی  
 آن لازم نیست و کسی که نشانی او موافق بر آورده باشد یا پیش سرش موافق باشد  
 باشد و یا کشتن بسیار بزرگ باشد یا بسیار کوچک در کتب به رجوع  
 مستوی الحلقه میکند و زیاده بر آنچه گفته از زود و وجوب نشانی آن اگر چه  
 بعضی مواضع را بفرس کم بوجوب کرده اند و بشه فکر بپوشیده به از عمومی  
 ریش با عمومی ابر و ویرکان و خوان نشانی آن واجب نیست خواه عمومی  
 باشد خواه این و اما اگر بشه ظاهر به از میان موافق اگر در نشانی آن  
 محتاج تخفیر باشد آنرا به نشانی و آلافا نشانی نشانی است **سیم**  
 از واجبات و ضوابط و نهایت از مرقی نام نشانی و مرقی را بلا حاشی  
 باید نشانی و قدر زیاد تر از آن می باشد مقدمه باید نبوده و واجب است در  
 نشانی رود و دستها بسته اگر در از عسل و بفرس به ابعلا در هر جزئی  
 از اجزاء رود دست را لازم می باشد و آن احوط است و لکن ظاهر آنست  
 بسته ابعلا در جزء اول و اگر مانعی از رسیدن آب به بشه رود با دست  
 باشد آنرا از زاله غایب یا حرکت دهد تا آب بر زیر آن برود و هر گاه یزیرمان  
 احوط از زاله آنهاست و لکن عدم وجوب غایب از قوه بین و اگر موی دست بسیار

باشد که محتاج تخفیر نیست و در رسیدن آب به بشه احوط تخفیر کردن است و دست  
 بسته و دست تا رسیدن بر دست واجب نیست و جایز است فردان عضو در آب بوضی  
 آب بکشتن و نشانی غصه و وجوب نیست الا یک مرتبه و در نشانی نشانی و منبسط  
 از بر مردان در نشانی دستها که در نشانی اول است اظفار هر ذراع نباید در مان  
 بکشد آن و بعد در نشانی که دویم حکم را معکوس می باشد یعنی بسته ای مردان باطن  
 و زنان **چهارم** از واجبات و ضوابط است و منشی که منبسط و احوط مسح  
 بقدر است اگر نشانی مسح مؤخر سر کاف نیست بلکه منشی سر را باید مسح نمود و لکن  
 لازم نکرده است که منبسط را مسح نماید اگر چه احوط است و بسته ابداً در  
 مسح احوط است و عدم وجوب آن تا از قوه نیست **پنجم** از واجبات و ضوابط  
 مسح پاهاست از سر نشانی تا کعب که استخوان بر آمده و در پشت پا است و ابتدا  
 را از سر نشانی احوط است لکن بکسی نیز جایز است و در عرض مسح منبسط و در  
 طول کاف نیست بلکه باید بقدر خطی از سر نشانی تا کعب لا افر مسح کرده  
 باشند و واجب نیست که آن خط را به لبه پا و احوط اینست که باطن دست مسح  
 نماید و جواز مسح سر و پا را یکدست تا از قوه نیست و لکن خلاف منبسط است  
 و باید مسح بری آب وضو باشد و باید تازه جایز نیست و اگر تری آب وضو



بر دست نماند باید از مغان آن گفت و مراد از مغان موریش در مکان است  
نزد بفر و بفر ابر و رانیز داخل کرده اند و بفر از سایر مواضع و ضو نیز جانی میماند  
و فرخ نیز میان موهای ریشی که از دقتی بیرون آید بماند بنا بر وجود و اگر  
در دست نری باشد جایز نیست که از مواضع دیگر افشاید و اگر تری در  
مواضع وضو نموده باشد وضو را از سر میگیرد و اگر محلی همچو مسج نری آب وضو  
اصلا محلی نشود و در وجوب میگوید وضوی بایست که بجهت وضو باشد و احوط  
جمع است اگر چه قول ثانیه کار از قوه نیست و اگر بر مسج رطوبتی باشد اگر  
رطوبت ریزد و نیست که اگر بر روی آن مسج کند نمیکوبند که مسج بایست وضو  
کرده باید آنرا بخیلکانه و اگر صادق باشد خشک باشد و ضرورت نیست و در اینجا  
مسج نمودن بر پیشه و مسج بر سایر جایز نیست بیرون هر ذره و مسج بر موی  
پیش سر که از قدر سه گانه نشسته باشد جایز نیست **ششم** از واجبات وضو  
ترتیب است واجبست مقدم داشتن رو بر دست راست و آنرا بر مسج سر و آنرا  
بر مسج پا و مسج پای راست را بر چپ بنا بر اقرب و اگر ترتیب فراموش  
کند بر میگرد و و جز آنرا که فراموش کرده بجا آورد با ما بعد آن تا ترتیب عیال  
آید باشد طای که موالات با هم نموده و اگر در راست دست فراموشی نموده

در ترتیب را مقدم داشته پس دست راستی کشنی که نمیکند و دست چپ را دفن و بگو  
میخواندند این که هر دو را در وضو نموده و در وضو نیز همین حکم دارد اگر ترتیب را  
فراموش کرده باشد در این **هفتم** از واجبات وضو موالات است و ظاهر نیست که  
آن عبارتست از اینکه وضو بعد از پیش از کشنی شدن جمیع اعضای بدن باشد بنویسد  
پس اگر کسی از اعضای رفته در وضو نری نماند وضویش باطل است خواه عمداً خواه غفلاً  
باشد یا سهواً و اگر در کشنی کشنی وضوی جمیع اعضای رفته خشک شود وضویش باطل است  
**فصل پنجم** در بیان احکام وضو بدانکه واجب است در وضو این که وضو باشد  
افسر آن شود و بتوان گفت پس اگر دیگری رود در آن نشسته باشد یا در مسج که در بنای  
او وضوئی فاسد است و در حد اضطراب بایست که نفس جایز است بلکه واجب است  
و اگر موقوف به جهت باشد باید داد و اگر بیکه مغز شود از آن یا اجاف در آن کرده  
و بنایست در نسبت جایز نیست در هیچ حال و مکره است کشنی نشسته در وضو و مراد از آن  
طلب کردن آب کشنی است بر دست بجهت کشنی و استقامت در آب آوردن و گرم  
کردن کرده برین و اگر کشنی کند در رفع از افعال وضو آن وضو را با بعدش بجا می آورد  
اگر موالات فوت شود و اگر بعد از خارج شدن از وضو کشنی کند در رفع از افعال وضو  
الغایت با آن کشنی مطلق خواه کشنی بجز آنکه بجز آن خواه برمان

بایست

در وضو و با کسی خارج



طوبی که نشسته چه بماند یا برافزونی مکن در جزاء اخلافت کی آوردن آن خردت  
 تا از جای خود برنگوخته و همچنین اگر زمان طوبی نگذشت پیشه و نگذشت  
 مشرکت را بر اجابت بنا بر احوط بلکه شاید افورست و اگر طهارت کی آورد  
 بعد از آن نگذشت در حدت نکشت عین بنده دارد و اگر در وقوع طهارت نکشت  
 بعد از حدت باید طهارت کی بیاورد و همچنین اگر دانست که هر دو از حدت  
 شده و ندانند که کدام مقدم بوده و حدت را از آن دو حالت ندانند همچنین  
 اگر بداند بنا بر احوط بلکه شاید افوی است **فصل ششم** در بیان حکم چنانچه  
 به آنکه بر موضعی که باید نشست اگر چهره باشد و ممکن باشد نشستن آن موضع  
 بکندن یا بفرود آوردن آن عضو در آب یا بگرر کشیدن آب بر آن باید طهارت  
 آنرا نشست در در آنرا مسح نمود و در این حکم فرقی نیست میان آنکه  
 آن موضع خشک باشد یا زخم باشد و جز بر آن بسته باشند یا مالیده باشند  
 و اگر آن موضع جز بر آن نباشد و نتوان آنرا نشست اگر نتواند رو در آنرا مسح  
 میکند و طراف آنرا میثوبه و اگر نتواند چیزی بر رو در آن میکند زرد و آن چیزی  
 مسح مینماید و اگر نتوان آن موضع را نشست که بر آن چهره میباشد یکی از طرفین که  
 گذشت باید آنرا نشست و احوط نیست که اگر نتواند آنرا بکند آنرا کند میثوبه

و اگر چهره

و اگر چهره در عرض مسح باشد با امکان بر خود عضو مسح میکنند و با عدم امکان اگر نتواند  
 آب بر آن بریزد بنا بر محرم بر سه جمعی که اگر آب را بجز برسد بر محرم میباید نشسته و آن  
 خانه از قوه نیست و احوط جمع میان این مسح بر چهره است و اگر آن نیز ممکن باشد  
 باید مسح بر چهره نماید و اگر چهره نجس است احوط اینست که بر آن با همان طهارت مسح کند پس رویا  
 بنویسد و چنانچه بر آن که از زردی بار دیگر بر آن مسح کند و بر چهره که در عرض نشستن است  
 احوط اینست که مجموع آنرا مسح نماید و اگر کفایستی مسح طراف قوه نیست و اگر خواهد  
 همه آنرا مسح کند خیر و فرج آنرا خود ریت که فکر و بلع و اگر بر موضع تنجیم چهره باشد  
 بر در آن مسح مینماید اگر نتواند آنرا و احوط جمع میان تنجیم و با غسست در  
 صورتیکه چهره بر آن باشد نیز احوط جمع است و یکدیگر و با چهره خست یا بطریق  
 نقیصه و قوه خست پس خود ریت بر طرف نشسته ظاهر و غایت و اعاده لازم نیست  
**باب دوم** در بیان غسست و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان غسست  
 و در آن سه مقام **مقام اول** در بیان غسست و آن حاضر میشود و بدو چیز **اول**  
 خروج منی از قعر مرد و زن مطهر در خواب است و بیدار یا غشی یا غیر آن و در آن مشهور است  
 و جنبه که شرط نیست و اگر در خواب دید که محمل کند مکن بعد از بیدار شدن چیزی بیز  
 بر او غسلی نیست و اگر نشسته شود بر او که آب آنچه از دانه منی است یا نه بغسل از غسل

و در هر یک چهره بر آن طهارت



علامت را معنی می نمایند و احوط اینست که با علامات غسل نماید و از انگشت و وضو  
 بگیرد و علامات فتور بر آن و جهنم که شش و نه برکت و بجز نور این معتبر می باشد باینکه  
 بوی بوی غیر مایه ترش و شکوخته فرمایند **دویم** و آخر کردن خشک است در قیام و بر  
 زن یا مرد و خواه در خواب بپوشد هر دو با یکی یا پدیدار بپوشد خواه در غفلت بپوشد  
 یا در منی یا او شیری یا بخرامی و بجز در غسل بپوشد بپوشد و معقول در حجب شود  
 و خواه انزال بود یا نه و باطن بر غسل واجب نیست و لکن احوط است و داخل  
 بغیر از خشک موجب غسل نمیشود و اگر قیام از بلوغ و طلی کسی یا کدو طلی نماید  
 جامع تفریح کرده اند بوجوب غسل بر او بعد از بلوغ و آن احوط است و همچنین بکن  
 نماز موقوف است بر غسل جنابت همچنین در روزه ماه رمضان نیز موقوف است  
 بر آن و باقی ماندن بر جنابت تا صبح عمد یا بغیر از آن در روزه می شود و طلی بر مغان  
 میشود در این حکم قضای آن و آن سایر روزهای واجب طهر نیست که  
 طلی بر مغان نمیشود و در این حکم و دایم است و دفع ختنی غسل  
 جنابت را در شب در ماه مبارک لکن خلافت است که آیا و قنش مجموع است  
 پس در مجموع نیست و جوب غسل میکند یا آنکه قنش جزو آفرین است پس  
 و جوب مختص با آن جزو است تفصیر مقام اینست که اگر آن جنابت قیام از نماز واقع

شده غسل را به نیت و جوب یکی می آورد و نیت با همه نماز را اگر لازم دانیم باید  
 کرد و ضرورت نیت اینست که بجهنم نماز در روزی هر دو بپوشد خواه آن نماز نماز قیام  
 باشد یا شب یا نمازی که بنده در شب آن واجب باشد یا نه و اگر بعد از نماز جنابت  
 باشد به نیت قنش گفت می توان کرد و لکن قول باینکه مجموع شب و قنش  
 خلا از قنوت نیت **مقام دوم** در بیان کیفیت غسل است بدانکه واجب است  
 جنبه چنانست **اول** نیت و در اینست در آن قصد قنوت و گذر از نیت آن در  
 دل ضرورت **دویم** احوط است و همچنین نیت در جوب در واجب و نه  
 در سبب ضرورت نیت جنبه لکن احوط است و نیت رفع حدث و مباح  
 بودن نماز مثلاً ضرورت لکن احوط است و تعیین اینکه این غسل جنبه جنابت  
 مثلاً یا غسل بجهنم جنابت ضرورت نیست پس بر آن تعیین بر غسل مسیح است و  
 زن مسیحه و هر که حدث از او قطع نمیشود نیت رفع حدث نمیتواند نمود و اگر  
 نیت مباح بودن چونی نماید که موقوف است بر غسل مثل نماز اطواف یا نیت مباح  
 بودن چونی نماید که غسل بجهنم آن مستحب است غسل مسیح است اگر نیت مباح  
 بودن چونی نماید که غسل بجهنم آن نه واجب است نه مستحب است غسل مسیح نیست  
 و واجب است متعارف شدن شستن در نیت که مستحب است قیام از غسل یا بمقتضای استثنای



نیت کند نیز صحیح است و تا غیر نیت از شستن سه جایزه در غسل از تماسی نیت را  
 نزد اول فرغ از بدن که در آخر در آب میخاید باید که در بخوبی بقوه جزء بدن بدون فاصله  
 و در آخر در آب شود و اگر غسل را با موالات یکی مژد آورد و در هر یک است استهانه نیت  
 تا آخر آن و اگر موالات یکی نماید و در یکجا یک نیت نزد شستن آن  
 جزء مؤخر را اگر به نیت اول غفر نشود و در بیم شستن سه و کردن است  
**سیم و چهارم** شستن طرف راست و چپ است و شستن ظاهر بدن کامل است  
 و باطل را شستن آن ضرر نیست و در تمیز میان ظاهر و باطل رجوع بوضوح میشود  
 و اگر در فرغ نیت کند که آیا ظاهر است یا باطل باید آنرا بنویسد و جایزه است در  
 غسل ترتیبی گفت با شستن شستن که بطریق رود غنی مالیت و بکثره جایزه نیت  
 و در همین نیت از شستن رجوع بوضوح میشود و اگر نیت در حصول شستن نیت  
 گفت با آن جایزه نیت **پنجم** ترتیب است اگر غسل نماید پس باید ابتدا سر را  
 بنویسد پس چپ را راست را پس چپ را و اگر ترتیب را اگر کند گفت  
 با آن غسل جایزه نیت خواهد از زودی عمد ترک ترتیب کرده باشد یا از زودی  
 یا از در تعبیر و در نفسی اعفا ترتیب نیت پس استهانه ابعاض لازم نیست و پس آنها  
 تابع جانبین است یعنی پس از راست از چپ است و چپ از طرف چپ است

و همچنین

و همچنین پیش از آنکه احوط شستن مجموع است با هر یک از طرف و آیا  
 آن مرد و فرج زن و در بدن و در هر یک متوسط است و طرفین است حال  
 آن حال پیش از آنکه باید نیت به نیت با هر طرف را نیت است یا  
 چپ است یا راست است آنکه آنها را از هر طرف که میخواهد بنویسد و اگر سه و اول  
 شستن آنها است با هر دو طرف و هر عضو را که بنویسد واجب است قدری از  
 عضو دیگر را نیز بنویسد یعنی حاضر شود شستن همه این عضو و مجموع کردن  
 از سه است و آنرا باید شست و ترتیب میان سه و کردن نیت **ششم**  
 غسل بر دو قسم میباشد یکی ترتیبی و کیفیت آن گذشت و دیگری از تماسی  
 عبارت از آن است و آخر شستن در آب دفعه و مراد از دفعه دفعه  
 عرفیه است بنوعی در عرف گویند که یک دفعه در آب رفتن دفعه حقیقه پس اگر  
 چون از او در آب کند قدر صبر کند و بعد جزء دیگر را و همچنین تا جمیع  
 اجزاء اعضا را به دفعات و در آخر آب نماید غسل شستن است و در غسل از تماسی  
 ترتیب فطری و حسب غنای و هر دو منتهی در با بر تماس میتوان نمود و در جمیع  
 حالات و نزدیکی بدن مکانی که اینها را با نیت پس اگر از باقی خود را بر نیت  
 انداخت در آب غسل صحیح است و اگر در میان آب باشد و خواهد غسل



از تاسی نماید بر روی رفتن از آب خود درینست بنا بر اوقاف خواه آب تازانو  
 بکشد یا بنشیند یا بکشد و یا بکشد صدق از تاسی و خود رفتن در آب است و در  
 اینجا باید با مار حرکت دهد تا آب جمع بدن را فرو گیرد و غسل ازین می باشد  
 از از تاسی و در حقیقت کشیدن هر چیزی که مانع است از رسیدن آب به بشه  
 و چون زیر ناف می کشند در وضو که نشسته و اگر به کشیدن نماند و در غسل از تاسی آیا  
 باید در زیر آب کشیدن یا نه باید بر روی آمدن نیز می تواند نمود و عقده افتاد  
 و موات در شستن عفا در غسل شرط نیست بلکه در اجزاء نیز شرط نیست پس  
 اگر کسی را در هیچ لوبه و یا نه بدن را در آخر وضو شستن صحیح است اگر چه در  
 آن اشک از دست نرفته باشد و موات اگر چه در حقیقت لکن از دست نرفته هم در  
 عفا هم در اجزاء عفا و موات است شستن موات غایت و اگر شستن عفا را  
 از هم جدا کنند پس اگر شستن بر شستن شستن جز تا فراوانی ده را برکت  
 شستن بجز غرض منجیه حاجتی به بکشد به شستن و الا لازم است بنا بر اوقاف موات  
 اگر چه بلذات واجب نیست لکن با هر که بوضو و میگوید وضو شستن و شستن  
 و شستن واجب است در غسل می باشد شستن مختلف وضو و شستن واجب است  
 و وضو شستن خود می باشد شستن دیگر در وضو واجب است و غسل است و اگر

خود شستن واجب است بنا بر اوقاف و شستن دیگر واجب است و اگر موقوف بر اوقاف باشد  
 لازم است و شستن خود را می کند و یا نه و استغاثت بر وضو شستن شرع است  
 مکرر است و شستن در آن آب گرم نمودن آن و خواندن **تسبیح** در حکم  
 غرض است و باید که شرط است در وضو شستن که باید که بر آن غرض منجیه باشد و اگر  
 بجز این غرض نیست و شستن عالم بآن باشد و یا جاهد و یا نه آن آب پاک کننده  
 باشد و یا نه آب مطلق بکشد و واجب است و اگر جاهد و یا نه شستن واجب است  
 اگر چه ملک شخصی عوض می شود و آب وضو نیز در این حکم چنین است و اقامت  
 که مشروط نیست طهارت عفا وضو شستن از تاسی باشد یا نه شستن واجب است  
 غرض است و باید که شستن بکشد شستن بکشد رفع حدث و شستن واجب است پس اگر  
 بکشد شستن را بر شستن و یا نه لازم نیست و الا بکشد وضو و بکشد بکشد  
 پاک شدن اگر چه بعد از اتمام غرض است و یا نه که وضو رفع حدث و شستن بآن  
 کرده در سایر عفا طاهر است و شستن می تواند کرد یا نه اوقاف است که اگر بکشد  
 می تواند و الا در آن لکن واجب است و احوط است بنا بر اینست که اگر غرض است  
 باشد قبل از شروع بغسل و اگر در اتانای غرض بکشد شود و غرض با طهر می شود اگر چه  
 طهارت محض است و اینم علی واجب است بنا بر این و در شستن یکی بکشد رفع حدث

بنا بر غرض



و دیگری بجز رفع نیست و بنا بر مثنای یک شدن کافیت بطریق مذکور و ضوئیه مطلق  
بعضی است در حکم طهارت محراب بر مثنای روانا بنا بر قول بوجوب تطهیر محل  
عزیز از آن اقصای هم الحاق و موهل در غایت قوت است و اگر نکند در  
شق عفو از عفو مطلق پس اگر شروع بابعاد آن کرده باید آن عفو را بشوید  
و فعل لازم نیست مطلق بل اگر اکثر در آن عضو باشد التفات میکنند و اگر در  
غیر عضو اکثر باشد احوط اینست که التفات نماید و اگر بعد از شروع عفو دیگر نکند  
آن عفو را بابعاد شریعی آورد و اگر بعد از رفع از غیر نکند در جزوی احوط  
اینست که اگر اشتباه را در مطلق لکن اگر شک بجزء آفرینند که عدم التفات  
بشکل محل اشکال است و احوط اینست که آنرا بجا آورده زن نیز عذر غایت را مثل مرد  
بجای آورد همان کیفیت که زن است بلکه عذر حقیقی و نفسی و استیضه و تسبیح  
نیز بهیچ کیفیت ممکنه مگر آنکه وضوئی قبر از آن بایه رفت و آب و حبش  
بر مرد دادن قیمت آب بزرده خود بجهت عذر او پانده در این تاثر کرده اند و بعضی  
عدم و حجب التفات کرده اند لکن گفته اند یا بایه آب را بپوشانند یا او را  
بگذارد که بپوشانند یا بایه حقیقی عذر است از خود که از فرج زن آید بعد از  
بلوغ و قبر از آن بپوشانند که غالباً متصف است با این صفات که اگر آن بایه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باسنج و غلطی در کم میباید و بقوت پرده را باید و با نورش میباید که خوار نه  
 حیران آنرا بکجه نرمیت طغیانی کرده و در رحمت آن خدای طغیانیست و بعد از آنکه  
 متعالی نشد و در آستانه پرده میباید که طغیانی ترنیب میباید و خوشی که  
 پیش از آنکه سر دیده شود و حقیقی نمیشد اگر چه بعضی خونی حقیقی باشد و هم چنین اگر  
 بعد از آنکه با بس خوند به پسند آن خون حقیقی نمیشد اگر چه بعضی حقیقی باشد و قد  
 با بس بچاه سرست و در غرضش و بنطی و نصرت در غرضش و بنطی با بر سرش و غله  
 و با مراد از بچاه سرست غرضش حقیقت است که اگر بگذرانند و تمام کثر باشد  
 که در رسیده و با رجوع بوقت پس همی که در عرف گویند که بچاه سرست دارد و یک  
 میباید اخوی صفت و قیامت و جمع تعویج کرده اند که مراد از قرینه زینت که از  
 پذیرش باشد خواه ناشی باشد و اکثر این طایفه ناشی میباید و در قریش بنسب  
 میباشند که از اولاد نضر بن کنانه اند که جد سلاهی پیغمبر ۴۰ و اگر مادرش قریش  
 شما باشد ملکی نضرش میزد و اگر پدرش شما قریشی باشد قریشیت و اگر تغیر  
 بنطی خلاف است بر آن و اگر کسی نبش معلوم باشد حکمش معلوم است و اگر منتهی باشد  
 ملکی بغیر قریش و بنطی میباید مکن مراعات حسنیات ادوات و اگر زن نشد  
 کند که با بسن با بس رسیده و یا نه حکم غریب است برادر هار میباید و اگر منتهی



شود بر زن که خونیکه از او میباشد خون حیض است یا خون قرحه یا زخمی که از اندرون  
 بهم رسیده است بگفت خود را داخل فرج خود میکند پس اگر خون از جانب راست میباشد  
 خون قرحه است خواه بصفات خون حیض باشد یا نه و اگر از جانب چپ یا چپ حکم  
 بکفایت میشود مگر اگر چه بصفات خون حیض باشد بنا بر ظاهر و شهر و مراعات  
 جانب در صورت اشتباه است پس اگر خون بصفات حیض باشد و ممکن باشد که آنجا حیض  
 قرار داد و مشتبه بقرحه باشد حکم بکفایت میشود اگر چه از جانب راست آید و آنچه  
 مذکور شد که در وقت اشتباه بگفت خود را داخل فرج میکند و من هر می کند  
 عذر نیست که در آن حالت که به اشتباه بخواهد و یا مارا ببلند کند و بگفت میان کوه  
 داخل فرج کند لکن احوط مراعات این مورد است نیز در خون مشتبه شود بکون بگفت  
 چپه بر میدارد پس اگر خون چپه افتد اگر چه حیض است و اگر بطریق اطراف چپه خون  
 آلوده شده خون بگفت است و لازم نیست در وقت چپه برداشتن که پشت  
 بخوابد و یا مارا بلند کند و قدر صبر کند پس بعد از این پروا آورد اگر چه احوط  
 مراعات این مورد است و احوط اینست که بچپه از پشت و کمر و کتف و آن بر ندارد  
 و شرط نیست در صورت طوق رذن که نشود و ایراد مجموع دور چپه را طوق بر زن  
 بلکه همیشه گویند که طوق رزن حکم به بگفت است میشود اگر چه بصفات حیض باشد

و دیگر

و دیگر فرود گفته حکم بکفایت میشود اگر چه بصفات حیض باشد و اگر حیض است و در وقت  
 پس بگوید و یا در روز خون دبه و دیگر ندیده داده روز آن خون حیض نیست و شرط است  
 در آن توالت دبه در پست بودن پس اگر در وسط و آفرده روز خون به چپ حکم  
 بکفایت میشود بنا بر شهر و ظاهر و اکثر حیض و غایت زن آن ده روز میباشد  
 پس اگر یازده روز خون به چپه مجموع آن حیض نیست و اگر یازده بوده خون دبه  
 آیا اول و بعضی قرحه میباشد یا با خون و در آن تغیر است شاید مذکور شود بعد  
 از این آن آیه تمام و زمان بخواهی را طهر میکند اگر چه خون به چپه زیرا که هر خون  
 حیض میباشد و طهر کند از ده روز میباشد و اکثر طهر را قریب است و در آنکه هر خون  
 که ممکن باشد حکم بکفایت آن میشود بنا بر شهر و ظاهر و مراعات این است  
 که مانعی از عنوان نشد چنانچه قریب از بلوغ یا بعد از سن یا پس بگفت  
 از سن روز متوال یا نه یا قریب طهر شده باشد میان آن و حیض سابق یا از  
 جانب راست است یا در صورت اشتباه بگفت خون قرحه یا با چپه باشد بنا بر اینکه حیض  
 یا چپه جمع نمایند و یا چپه باید که اشتباه بگفت چپه ممکن باشد حیض قرار داد و آن  
 برای آنچه مرید از سن داده از آن خون که ممکن است حیض قرار داد آن  
 حکم بکفایت آن میشود خواه چه سن باشد یا مختلف پس اگر در روز خون



به پینه پس قطع شود یا پیش از زده روز یا دورتر هم خون به پینه حکم کیفیت  
 زمان دو خون و آنچه در صدمه شود خواه این دو خون شش ماه یا نه بصفت  
 حقیقی باشد یا بصفت استیضه هم چنین اگر زنده بر سر روز به پینه پس قطع  
 شود قبل از زده روز یا زده روز خون به پینه حکم آنچه گفتیم در صورتیکه زمان  
 دو خون یا آنچه در میان واقع از زده روز کمتر و یا یعنی که خون دویم بر سر زده  
 یا کمتر قطع شود و اما اگر از زده روز بگذرد و اگر ذات العادت باشد رجوع  
 به ذات خود میباشد و اگر مضطرب باشد و یا به در آن تغییر است و جناب  
 استادم دام ظل الله انرا متعرض نشد و اگر در روز به پینه این دو خون  
 هر یک حقیقی باشد و چون در حقیقی و نفسی استیضه در برابر از  
 احکام رجوع به ذات زن شود پس آنکه عادت حاضر شود و بدین خون کو  
 مرتبه در دو ماه مطلقا یک پنج پس در دفعه سیم ذات العادت میباشد  
 خواه این دو خون شش ماه باشد در صفات یا نه پس اگر در اول انبساط مفت روز  
 خون به پینه یا بگذرد ذات العادت میباشد اما مفت روز اول این پینه  
 و نه پینه تمام سیم و چهارم یا پشته پس مفت روز در اول ماه دیگر به پینه یا  
 ثابت شود عادت یا یا نه او ثابت شود است و شرط نیست در ثبوت عادت

مسادی بودن در طهر پس اگر بدین دو خون ثلث است روزی یا شود و خون سیم  
 به زرسی روز از خون دویم که نشدند دید یا به پینه یا زده روز و زده ذات  
 العادت پس در خون سیم رجوع به حکم ذات العادت میباشد و اگر دو خون در  
 وقت مختلف باشند در عدد و متفق مثل آنکه مفت روز اول انبساط به پینه  
 و مفت روز در انبساط دیگر و این نیز ذات العادت باشد در عدد و حکم  
 ذات العادت بر او جاری شود پس اگر در ماه سیم خون از زده بگذرد و اگر  
 رجوع به طبیعت کند و بقدر عادت حقیقی قرار گیرد و یا نه را استیضه و هم  
 چنانکه اگر دو وقت متفق باشند نه در عدد ذات غیر آنکه در اول انبساط مفت  
 خون به پینه و در اول ماه دیگر نه روز ذات العادت و قتیته بر یک پس در  
 ماه سیم بجز دو خون بدین عادت را اگر که میباشد چنانچه در ذات العادت تر که  
 ممکنه و یا بقدر آن عددی که در دو ماه مکرر است که مفت روز باشد  
 در این مثل ذات العادت میباشد یا مضطرب باشد یا عیب در آن خلوص  
 و اعوط و اقوی و خوب گفته است بر زوجی که دخی نباشد یا زوجه خوف در  
 حال حقیقی بر زوجه حرام اگر چه چنانچه حکم بستی گفته اند و در قدر گفته  
 خلوص مشهور است که در اول آن که بیارود در وسط نفوذ و در آخر رجوع



دنیا است و ترجیح کند و فروغ آنرا غلبه بر کسب حقیقت نماید و دم  
 نکلد اما متوقف نشود **دوم** در بیان بفرار از احوال غلبه است **بدانکه**  
 واجب است غسل بکجه ناز و طواف و حبیبه شرط ناز و طواف و طواف و طواف  
 حقیقی باید بعد از ظهر و پیش از آنکه در خون باشد و حرام است بر بعضی شکی است  
 قرآن نه حاشیه آن و بدوشتن آن و اگر کسی واجب شود غسل واجب است  
 و حرام است بر او در کمر کردن در مساجد و کجه نشین چونی در آنجا و کمر کردن چونی  
 از آنجا جمع نمیکند که مانند کجه نیست و حرام است بر او خواندن سوره های غیمه و بعضی  
 از آنجا و خواندن غزوات از غیر قرآن جاریست و حرام است بر او در خنثی شدن در  
 مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ۴ و داخل شدن و عبور کردن در مسجد حرام است  
 و اگر با کسی است احوط است **اما** من بد در وضو شریف حکم  
 حائض و جنب نیست بآن یکیت در روزه که در ایام حقیقی حوزده باشد تفکیک  
 و موقوف است صحت روزه رمضان بر غسل حقیقی یا بر آب **فصل** در بیان  
 ایستادن و احوال آن **بدانکه** ایستادن بر سر است قلیل و متوسط و کثیره و  
 قلیل است که خون از پاره سرایت نماید بر سر و متوسط است که از آن سرایت  
 نماید و کثیره است که کجه نرسد و کثیره است که کجه نیز نرسد اما در

ایستادن قلیل باید کجه نماند و متوسط باید زود غسل بر دینیت و اما متوسط باید  
 کجه نماند و متوسط باید زود غسل بکجه نماند و کجه نماند و کجه نماند  
 و اما کثیره باید کجه نماند و متوسط باید زود غسل بر دینیت و کجه نماند  
 صبح و یکی کجه ظهر و عصر و یکی کجه مغرب و شب ایستادن واجب است بر او و جمع کردن بر آن  
 هر دو ناز یک غسل است ایستادن بر آن نماند و نماند برای هر نماند  
 یکی آورد و احوط است بر او اول صبح و دوم مسکن است قرآن بر سر نه کجه  
 تعبیه نیست و اگر جمع آنچه بر او واجب است بعد از آن و جابر است او را مسکن است قرآن  
 و دخول در مسجد که مدینه یا قبا بودن از نبی است و هم صحن جابر است او را  
 خواندن سوره های غیمه و جابر است روح را و طوطی کردن با او که احوط است بر او و جابر است  
 یکی آورده باشد و اگر یکی ساورده باشد در حوزة طاعت و احوط است  
 لکن حوزة طاعت از قوه نیست و صبح نیست روزه رمضان اگر خون از پاره نبی  
 کرده باشد و فرو گرفته باشد آنرا بدون غسل و غسل زاید بر آن غسل که کجه نماند  
 باید که در دینیت و لکن اگر ذکر نفس چندین بار از صبح تا احوط غسل کردن  
 قبل از صبح است و اما صحت روزه موقوف بر غسل روزیست یا غسل شب نیز مدغمی  
 است و احوط است که صحت روزه را از شرط کجه غشی و ایستادن شب آمیزد



**فصل چهارم در غسل مرتکب و مجرب و غسل نمودن آنست بعد از رسد**  
 شدن و قبل از غسل دادن و همچنین غسل نمودن قطعه که در آن استخوان باشد و احوط  
 اینست که بدون غسل کس میت را داخل در نماز نمیدانند بلکه حکم باین بعد از میت  
 بلکه احوط اینست که روزه موقوف است بر آن لکن اقوی اینست که روزه بدون  
 غسل صحیح است و اما در کنگر کردن در سجده و کنگر کردن چوبی در آن و خواندن  
 سوره های که سجده واجب بر آنهاست در کنگر است قرآن نیز احوط اینست که بدون غسل  
 بپوشانند و در لکی قول بگویند بدون غسل یا از قوه میت در غیر از این **فصل پنجم**  
 در غسل میت و کفن نمودن او است بدانچه واجب است پوشیدن عورت میت در  
 وقت غسل دادن و بعد گفته اند که اگر غل کرد بپوشاید از خود خواطر جمیع باشد در نگاه کردن  
 عورت میت مستحب است و آباء میتوان میت را غسل داد بطریق آلتها و فرود بردن  
 در آب و بکشد و در آب کنگر بکشد بملاقات کجاست بپوشانند و بپوشانند و در آن خلافت  
 و قول بگویند یا از قوه میت لکن احوط غسل ترش است و اگر کجاست از میت  
 خارج شود و اعاده غسل لازم نیست اما واجب است زوال آن و جاعلی گفته اند  
 که در پیش غسل نیز چنین است و حرام است نبش قبر مطلقا اگر چه از برادر فقیر کردن بوی  
 من به منتهی باشد و آباء این در صورتیست که میت بمقبره من هرگز نکرده باشد یا اینکه

در ایفورت

در ایفورت نیز و اما مستحب است که در ایفورت نیز مردم باشد و در پیش  
 غصبی دفن کرده باشند جایز است مالک نبش قبر لکن مستحب است او را ترک آن و کرده  
 نفکر کردن میت قبل از دفن از عصبی به عصبی مگر بوی من به منتهی است اگر چه  
 میت مغز پاست بلکه مستحب است نفکر کردن بوی مغز پاست که قبر نشانه ای با صلی در آن باشد  
 اگر خوف و ترس است آن باشد **باب سیم** در بیان تیمم و اطمینان است و در آن  
 و در صورت **فصل اول** در بیان امور که تیمم بآن صحیح است بدانچه جایز است تیمم خاک  
 و سنگ اگر چه خفای ممکن باشد بنا بر اقوی لکن با وجود خاک احوط ترک تیمم است و سنگ  
 و تیمم جایز است بر آرد و آتشیدن و سرمه و زنج و خاکند و کج و دوزخ بعد از کنگر و  
 قبر از آن جواز تیمم در میت لکن احوط است بکس و کرده است تیمم بر زمین نکرده  
 در سر و اگر خاک و سنگ باشد میتوان تیمم نمود بر عذاری که جمع شود بر جامه و نذرین یا  
 بال اسب و اگر خاک بهم نرسد تیمم بر بوی زینت و در کیفیت تیمم بکفر و زینت و کسیکه  
 عذر خود را جنب کند و استسما آب او را ممکن باشد جایز است او را تیمم و واجب است  
 او را طلب کردن آب بحدی که بر پیرایه از چارطرف در زمین که شمر بر کودی  
 و عصبی و در رفت و گشت بسیار باشد بخوبی که نیست او نمودار باشد و در زمین هموار  
 بقدر دیر چنانچه از چارطرف آب طلب نموده بخوبی که واجب است طلب آب



نمود اگر نیم اور دست وقت کرده باشد با طریقت و آنچه در خود غسل میکند نیم  
 نیز میکند و عدده بر وقت شدن آب نیز نیم میکند و نیم را قبل از وقت  
 میتوان کرد و در تنگی وقت اشکال در آن نیست و در وقت وسعت وقت  
 انویضی است اگر بانه یا منظم اندک باشد باقی بودن عذرتا آخر وقت بلکه  
 در وقت صحت آن مطهر و اگر تا وقت در زمانه باشد جمع کند آنکه در همه وقت  
 نیم میزان کرد **و کیفیت نیم است** و در آن چند فرجه است و واجب است نیم فرجه  
 و نیست و حرج یا نوب و صبح بودن نماز لازم نیست مگر احوط است بجا آوردن آن  
 که نیست بهر آنکه از وضو یا غسل نیز لازم نیست **دوم** رذن دستهاست بر زمین یا خونی  
 که بآن نیم میکند و که از رذن دست بر آن کافیه نیست و لغز است که این نیز خوانند از نیم  
 پس باید قبل از آن که بخوبی معان بآن باشد و شرط نیست چسبیدن خونی از خنک  
 بر دست یا مسح بآن که بجز آنکه اگر چه احوط است و واجب است که دستها را با هم بکشد بر زمین و در  
 ککف دستها را بر خاک نهد و واجب است که در وقت رذن دستها کند باشد و واجب  
 که مجموع کف دست را بر زمین برساند بخوبی در عرف کوبیده که همه دست را بر زمین ریخته  
 و واجب نیست که در وقت رذن نکشند کتف باشد و در استیابان مفایقه نیست  
 و منجبت از بیدن فکر از دستها قبل از مسح پیش و آن حاضر شود و باید رذن

آنها یکدیگر یا با یکدیگر **سیم** از وجوب تیمم مسح پیش از نشستن است و مونا  
 طرف بهای دماغ و رز بهای دماغ تا سه آن واجب نیست در مسح و طرف پیش  
 که از همین کوبیده مسح کردن بردارد و واجب نیست و بجز مسح کردن خونی از او بجز رذن  
 پیش واجب نیست مگر احوط نیست که هر دو دست پیش و دو طرف آنرا مسح نماید  
 یک مسح کردن و واجب است که قدری از دو طرف پیش و در مسح نماید تا بقیه مسح  
 پیش سر شود و واجب است آنکه اگر در مسح در مسح پیش و اگر عکس نماید نیم فرجه است  
 اگر چه هوا باشد و مجموع پیش را باید از بالا پایین مسح نماید و واجب نیست که هر دو  
 دست مسح نماید مگر احوط است و واجب است که مسح را بکف دست یکی آورد و اگر باطن  
 دست مکن نوزد بطن هر مسح نماید و اگر موی سر زیاد از متعارف باشد آنکه باشد  
 آنقدر که مستوی الخلفه مسح میکند باید آنرا مسح نماید و کسی که قدری از پیش سر نموده باشد  
 باشد نیز رجوع بسوی الخلفه نماید **چهارم** از وجوب تیمم مسح طهر دستها  
 از بنه دست تا رگشتن و باید ظاهر هر یک را باطن دیگری مسح نماید و اگر  
 باطن نتواند مسح کرد بجهت نجاست آن یا کثرت آن اقرب است که بطن هر دست دیگر  
 نماز است مسح نمودن در رانی نیز واجب است آنکه باطنی بنا بر اقرب و باید قدری  
 زانیه از واجب غسل آورد تا بقیه باقی بگذرد لازم است بجز آنکه **پنجم** از وجوب



تیمم ترتیب: پس که اول دست راست را برین زمین بپاشد و مسح کند پس دست چپ را  
 و بعد دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم باطل است خواه عمد باشد یا سهوا  
 یا از در جهل یا تنفیذ کرده باشد در تحقیر علم بمسئله و اگر جزا که واجب است بعد از  
 جزا بجزا آورد پس از آن یکی آورد و مثل آنکه دست چپ را پیش از دست راست مسح نماید  
 بغیر این تیمم فاسد نمیشود بلکه از آنجا که ترتیب را بهرزه کفایت ترتیب را یکی حرر آورد  
 و تیمم مسح جزا اگر موالات تعریف و اگر بعد از مسح دست چپ دست راست را  
 نیز مسح کرده باشد پس خواهد که ترتیب بجزا آورد و ضرورت مسح نمودن دست  
 راست را در مرتبه بلکه همان انگشت میکند و مسح دست چپ را در مرتبه یکی می آورد  
 بنا بر اقرب و همچنین نسبت بجزا و او را با آنکه واجب است در مسح پیش از دست چپ  
 این که مجموع آنرا مسح نماید هم در طول و هم در عرض و ترک حرث از آن بابت  
 بطلان تیمم است خواه عمد باشد یا سهوا پس اگر حرث را از این اعضا ترک کند باید  
 برگردد و آن جزو را مسح کرده و عضو دیگر را نیز مسح نماید اگر موالات بهم نخورد  
 والا باید از سر که اگر ترک موالات را با بطلان و اینم لکن اصح است  
 که تارک آن جزا را با بطلان نمیکنند و احوط اتمام و اعاده است اگر تیمم در  
 وقت وقت باشد مسح همه پیش از دست نبوی که در عرف گویند همه آنرا مسح

نموده که دست و واجب نیست رسانیدن خنجر به عضو که مسح آن است  
 و عضو که بآن مسح عضو دیگر نمیکند لازم نیست که همه آنرا مسح بکنند  
 و اگر مسح جای داشتند پیشتر نشانی با چوک و گویان باید از آن نموده  
 و اگر بر عضو که مسح نمیکند چیزی باشد اگر توان آنرا برداشت باید بردارد و  
 الا بردارد آن مسح نمیکند و اگر مسح را تیمم صحیح خوانند چیزی را بردارد و احوط  
 اعاده تیمم **نهم** از واجبات تیمم موالات است باین گونه که گویند باید  
 پا بپا آورد و پس فاصله کمی خورند و در تیمم فاصله بود دیگر موالات بنا بر  
 اقوی خواهد بود اما سهوا **مغتنم** از واجبات تیمم است که این اندکی را  
 خود یکی آورد و پس نیابت دو کمال در آن مسح نیست پس اگر دیگری  
 او را تیمم دهد بعد از آن تیمم باطل است و اگر خواند خود را تیمم دهد تا بفرار  
 میباید دیگری را او را تیمم دهد لکن نیست باید بحد بکشد و اگر هر دو ترک کنند  
 اولین و اگر بفرار اعضا را خواند خود یکی آورد و بفرار خواند آنچه را میتوان  
 خود یکی حرر آورد آنچه را نمیتواند دیگری آنرا یکی حرر آورد و در صورت نیابت نایب  
 دست حریف را باید برین برزند و با دست او را مسح نمایند اگر ممکن باشد و اما دست  
 خود را برزند و با دست خود را مسح نمایند و اگر خواند دست حریف را برین برزند



درست مریضی میباید و او را با دست خودش مسح نماید بر او ضرب و باید  
 ! ذن مریضی او را تیمم داد پس اگر باذن کسی او را تیمم دهد کفایت  
 و در اذن لازم نیست که بگوید بلکه آن را نیز کفایت و در شرط بودن طهارت  
 مسح که نیت و پشت و سینه است خلاف نیت اقرب است که شرط نیست بلکه  
 اگر بخت آن سلامت کند یا کسی که بآن مسح نماید نیز مؤثر در ردی  
 پاکی دست و خاک که بر دست باشد که بآن مسح میکند شرط نیست بنا بر اقوی اگر چه  
 آن چیزی که دست را بآن میزنند لازم دانیم یک بودن آنرا **بدانکه** هر چیزی که مؤثر  
 موقوف است بر او و مؤثر غسل و نجس آن غسل و مؤثر آن مباح میبود تیمم نیز مباح میبود  
 بنا بر اقوی پس در تیمم نجس نازد و مذهب استیمب است که نجس نازد و نجس میبود  
 دخول در مسجد و در گنبد آنها قی سجد الحرام نسبت به یک تیمم کرده باشد بعد از  
 غسل نجاست یا نجس اگر نتواند غسل کرد و همچنین جایز نیست خواندن سور یا سبکه  
 سبده واجب در آنهاست اگر تیمم کرده باشد در هر عهده هم ممکن غسل و تیمم مسح  
 کفایت آن و جنب و مریضی اگر خواهد روزی بکشد و نتواند غسل کرد باید تیمم کند  
 قبل از صبح و چون موقوف بر غسل و وضو نیست اما وضو غسل کفایت آن نیست  
 موقوفات قرآن یا زیاده اگر نتواند غسل و وضو ببرد و تیمم کفایت آن مستحب

الشی

دستش فروخته اند **فاته** در بیان مطلقات و کجاست و در آن  
 دو مقام است **مقام اول** در احکام آنهاست **بدانکه** آب بر او نیت معنی  
 و عطف معنی است که در عرف آنرا آب گویند بدون قبه و بدون نیت  
 گفت آب نیت و اگر آنرا آب گویند بقیه و سجده باشد که توان گفت آب  
 نیت آنرا صفاتی گویند مثلاً آب از کوه آن و اما آب معنی پس جمیع مقام  
 آن یک است و پاک کننده و غیر هم است اگر بخت از خارج بآن نرسد که بافت بخت  
 آن شود و اگر بخت خارجی بآن برسد پس اگر خارجی باشد یا چنانچه باشد که بقوت  
 اراده بدون آید با یک بعضی مطلق است بخت بخت میبود بلکه در وقت نجس میبود  
 که اگر با طبع آن بسبب عین نجس متغیر شود و مقدر گردد و دست وصل  
 عاقبت و هر طلی صدها در هم است که نواز و میزند آن کس در نیت است  
 بکسب وقت اقرب نیست که آن قدر است که هر یک از طول و عرض و عمق است واجب  
 تیمم باشد و مراد از شستن شستن است و اگر از آنچه کفایت قبلی کمتر باشد که نیت  
 بگو آب قبلی گویند آنرا و آن بجز مطلق است بخت میبود اگر غرض استیحه و غسل  
 باشد و اگر آب غسال استیحه باشد حکمش خواهد آمد و اما آن صفت اگر غسل که  
 از آن گذشته باشد پاک بود پس آن پاک است اما بعضی مطلق است بخت بخت میبود

و مقدر اگر از شستن پاک  
 آنرا و نیت کفایت معنی  
 و نیت و نیت بر کفایت  
 بنابر شستن پاک



اگر چه بسیار است و از آنکه نمیکنند اگر چه در صورت است و اگر آنرا مخلوط  
 بآب مطلق کنند بخوبی که آب مطلق مغاف شود از آن جهت بلکه حد نیز  
 بنمایند اگر چه رنگش مثل مغاف شود و در حالیکه آب بقدر طهارت نه است نه  
 و تواند بطریق مذکور خرج نماید و واجب است اما احوط جمع میان وضو و تیمم یا  
 است در این باب و آب شور با آنکه در صورتی که حرام کثرت است خلاف است بعضی  
 بخشیدانه لکن اقرب طهارت است با کراهت و حیوان نجس خوار اگر از موضع طهارت  
 او بیک آب شورش پاک و مکروه است بلکه شور الاغ و اسب نیز مکروه است  
 و اگر ظرف آب پاک بکس مشتبیه شود و اجتناب از هر دو واجب است و اگر غرض از آن  
 آب آینه باشد و میست نیم درختی آن دواب و جهیزیت و اگر بزیبایی  
 یکی از این دواب بر حوزد حکم نجس آن چو نمید و اگر آب مباح مشتبیه بعضی  
 شود اگر چه حکم آنرا نیز منزه حکم مشتبیه کس میماند و اگر آب مطلق مشتبیه طهارت  
 شود باید از هر دو وضو کرد و اگر یکی آنها بریزد باید جمع نماید میان وضو و تیمم  
 و جایز نیست وضو غسل بآب نجس و حوزدن آنها حرام است در حد استیبار  
 و مظنه نجس با نجس نجس نمیشود و آب نهند و در عادل در آن انگشت است  
 و آب استنی پاک است و اجتناب از آن لازم نیست خواه استنی یا بول باشد

۲ خلاصه در طهارت نجس

در نجس آن که آب نجس است  
تیمم و جهیزیت

یا غایط

یا غایط خواه نجاست از منجم قندی کرده باشد یا نه مگر قندی خوشی کرده باشد  
 که استنی بپوش نکوبند و اگر نجس بی غرض ببول و غایط از منجم آنها آید که بجهت نشستن  
 آن استنی شود منزه است استنی نیست با آنکه آنچه گفتیم در حالتیکه آب استنی نجس  
 یا بوی طمشت منفرد شده باشد و الا نجس است مگر تغییر سبیل که لازم است که در  
 استناب سیم بر بازو و دست خارجی باید نیز کشیده شده باشد و اجزای نجس نیز  
 باید در آن ظاهر باشد و بفرمان شده طراکزه اند و احوط است طهارت و از آن  
 نجاست بآب استنی می توان نمود لکن در از آن جهت بآن انگشت است احوط  
 عدم رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن مغفرت و صحت نجس است  
 و اگر نه در طهارت و نجاست آن خلاف عظیم است **مقام دوم** در میان نجس است  
 و آن ده است اول شراب **دویمیم** و **چهارم** بول و غایط و منی آن است و غیر  
 از آنچه مذکور شد هر چه پیروز و بر سر آید پاک است و ندی پاک و فغد زرع قندی  
 پاک است **پنجم** خون است لکن نه هر خون **ششم** عرق است نجس خواه است که آنرا جدا  
 نمکوبند و احوط نجاست عرق هر حیوان است که نجاست طهارت است و در نجس عرق  
 جنب کبرام خلافت است احوط نجاست و اقرب عدم نجس است و عرق جنب کبدی  
 انکلام است و در نجس موفات منزه است و در نجس و در نجس و در نجس و در نجس



و اگر ب طهارت در وقت و چوک و خللی که از سر بسیند آید بمپاک **پنجم** میت  
 ادریت بعد از سر شدن و بفرج مردن بخشیده اند و آن احوط است و در  
 نجاست نیز اگر بعد از سر شدن و شسته و پیش از رفتن دو رکعت خلافت است  
 اقوی نجاست و سر شدن را تفسیر کرده اند که پیش از آن بآورد و بفرج نیز با  
 شود و شسته و در آن تفسیر کرده اند باینکه لبکی در آن بهم رسد و اگر یکی از این دو  
 حاضر شود نه دیگری پاک است و عصیر مویر و شمع و خمر و نجس نجس و کوبشیدن **هشتم**  
**نهم** و **دهم** که در فوک و طهارت است بدانکه مهور علی واجب میباشد از آن  
 نجاست را از جامه و بدن از سر از بازو و کتف از هر چوکه شسته و بطهارت است و آن  
 احوط است بیکه شاید اقوی است و واجب است از آن خون جفی از سر از بازو و کتف  
 سه روزن باشد و خون فروم و جروح و دیکه قطع نشد معفو است و بعد از قطع  
 در آن خلافت است و کسیکه فراموش کند نشستن بفرج بول و غایط را و ناز کند  
 نازش را بیه اعاده نماید و اگر وقت نجاست و الا فضا کند و غوغا که بعد از پنج  
 باقی میباشد اگر آن خونیت که بعد از پنج صلاحیت بیرون آمدن ندارد و غالب باشد  
 میباشد پاک است بلکه محال است خواه در عروق باشد یا در شکم یا در کتف و غوغا که  
 عاده بایست بریزد بجهت نفس کند کتف و غوغا که بایست جاعنی حکم نجاست است

کرده اند

کرده اند و جامه که بایست که نشسته نشود نشستن آن ضرورت نیست **مفصل دوم** در  
 نماز است و در آن چند فقرت **فصل اول** در بیان عده نماز است بدانکه نماز  
 بر دو قسم است و یکی دشنی اما نماز واجب است نماز بومی و نماز آیات  
 و نماز جبه و نماز طواف و نماز عبیدین و نماز میت و نماز حیات و آنچه واجب شود  
 بنزد و شبیه آن و نماز بومی در حفر حفده رکعت است و در نماز یازده رکعت  
 نشستن رکعت از سر چهار رکعتی کم می شود و نشستن در هر شبانه روز در حفری  
 چهار رکعت و آنرا اواخر بومیه گویند هرگز رکعت پیش از نماز ظهر و شمس رکعتی  
 از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا و یازده  
 رکعت نماز شب و دو رکعت نافله صبح در نوافل تا کیه بسیار شده و فقینش بسیار  
 خصوصاً در نماز شب و ویریه را بینه کردن خلافت و احوط است که نشسته بجا  
 آورد بلکه کم بآن دور نیست و نماز و ترابا بیه از نماز شفع جدا کرد و نمیکند  
 قنوت در نماز و ترابا از رکوع و وظیفه معنی ندارد بلکه هر که دعا خواهد بخواند  
 و دنیا میکند لکن بهتر است دعا بیکه از آنکه دارد شده بخواند و مستحب است  
 در قنوت و ترابا مرتبه استغفار و بعد مرتبه العفو العفو و دعا کردن بجهت برادر  
 مؤمن و اسم بردن ایشان را و افتاد چهره برادر دعا کند و نافله شب را بیکه بخواند







و اگر کفیر علم ممکن نبود مگر تا غیر از مدت مدیدی بجهت ابری یا عذری یا کحو آن  
 اکتفا بمطاعه میزدان نمود بنا بر اقرار بکن حساب را اگر نگذشت و در قبول شهادت  
 عدلین شکست و قول کبی دل البتة معتبر نیست و اذان مؤذن را اعتنای بر آنها  
 نیست خواه تقدیم کنند یا نه مگر علم حاصل شود و در جای که اعتنای بمطاعه می توان  
 نمود و اذان ایشان افاده منظمه نماید و آن طبع معتبر نیست اگر چه مؤذن  
 عدل نیست و اعتنای دی بخواندن و بهر زدن خود سهام نیست و اگر کسی کور باشد  
 یا در جانی تاریکی محبوس باشد یا عامی باشد که وقت نشنود اگر ایشان بود  
 ممکن است کفیر علم بوقت اگر چه تا غیر از باشد واجب است کفیر علم  
 بوقت و اگر علم ممکن نیست اگر کفیر منظمه ممکن است باید کفیر منظمه نمود و اگر  
 نه بیک ممکن نیست تقلید میکند غیبا و جمع گفته اند که واجب است معرفت اوقات  
 وقتی نیست که آنقدری واجب است که بر آن موقوف است نماز در وقت کردن  
 و تفصیلات که علی ذکر کرده اند لازم نیست و قفای نماز با یومیه بلکه هر نمازی که قفای  
 آن لازم است آنرا در هر وقتی می توان کرد و اگر در وقت یومیه می شود  
 که در اینجا باید یومیه را مقدم داشت بر غیر اگر چه آن غرادی یومیه باشد مثل  
 نماز ایستادگی بر آن در آشنای نماز میسر شود که وقت یومیه ادا می شود

از اقطع

از اقطع می کند و شروع نماز کرده می کند چنانچه از جا می سرنگد و می رود و نوافل  
 یومیه را نیز و قفای معین نیست پس نماز یومیه و قفای نماز یومیه است تا سر می  
 میوزی بر طرف شود و اگر وقت آن خارج شود و مقبول نباشد باید قطع  
 آن بنا بر اقرار بکن که وقت آن خارج شده باشد مگر باید حکم میکند باید بودن آن  
 و وقت تیره بعد از نماز است و وقت آن نیست و وقت غش و نماز شب اول  
 و قفای یومیه است پس بعد از تقدیم بر آن جایز نیست و آن وقت قفای صبح صادق  
 و نماز صبح و وتر و غیره در نماز شب و مراد از قفای شب و یومیه غرض از قفای  
 و طوع آفتاب است و اگر صبح شود و چهار رکعت آنرا تمام نموده باشد جایز نیست  
 یکی آوردن آن بلکه اگر در آشنای نماز باشد باید آنرا قطع کند و اگر چهار رکعت  
 تمام کرده باشد یعنی سجده آخر رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگر چه سه سجده  
 بر نه باشد باید جایز نیست تمام کردن آن نماز نماز صبح و اگر خواهد نیت را  
 بعد از نماز صبح قضا کند بلکه این فقیر است و اگر قبل از نماز صبح که نیت را باید  
 تخفیف یکی آورد و اکتفا کند بچند لازم است پس سرور را ترک میکند و در رکوع  
 و سجده دیگر می کند و اگر نشسته زود تواند یکی آورد نشسته می کند و آن  
 نیت را که بعد از طلع صبح و پیش از نماز صبح یکی می آورد و در آن نیت



ادا و نفایس و شمع و و تر نیز جزو نماز نیست پس آن نیز در ایستادن نشی  
 از نماز مباح میتوان کرد **فصل ششم** در لباسی معتنی است معتبر است در لباسی  
 معتنی چنانچه **اول** آنکه باید لباسی معتنی از جمله تنبیهات پس چنانچه نماز  
 در عیله میت خواند از حیوان ملال گوشت پخته یا نه خواه و باغی کرده پخته و خوا  
 نه بکند با خود و پختن آن نیز جایز نیست اگر چه پخته شده باشد پس اگر علماء در آن نماز  
 نکنند نماز باطل است و اما در صورت سهو و غفلت لکن اقرب میت که فاسد  
 نباشد و اگر آنکه میت نجس باشد یا از حیوان ماکول اللحم است که حکم نجس و غیر ماکول اللحم  
 بر آن جاری میشود و فرقی نیست میان آنکه میت از حیوان پخته که نجس است و در  
 پخته نجس خون حبه و است پخته یا نه و اگر جلدی در جانی باشد و نه آن  
 که نه کثیر شرع بعد از آنکه حکم آن در حکم آنکه است لکن باطل است و نجس است و نجس  
 اجتناب است خواه در بلاد اسلام باشد یا در بلاد کفر و **دوم** آنکه باید از جمله حیوان  
 ماکول اللحم نیست پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگر چه نجس و با غرض پخته  
 و هم چنین جایز نیست نماز در جلد مژده و غیر اینها از حیوانات غیر ماکول اللحم خواه  
 از مرغ باشد یا از مرغ خواه و حیوان باشد یا نه خواه و باغی کرده یا نه خواه و تر  
 باشد یا نه چنانکه نماز در جلد آنها جایز نیست نماز در مود و پشم و پر و کرک و استخوان

انف و غیر آنها از پاره حیوان غیر ماکول اللحم و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم  
 در مشرب زهر و مد و غرق از چوبیکس تر عورت نشود و خسته باشد نیز نماز در  
 آن جایز نیست بنا بر اقوی و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است باغی کرده پخته باشد  
 و لکن نجس باشد و پخته و در جایز بودن نماز در آن خلاف است لکن اقرب است  
 و باطل است اگر چه بگوید و اما نماز با غفلت و اجزاء خود متراخ و مود  
 آب دهن و چشم و سخا و در آن لکنت است بلکه در غیر خود از آن دیگر نیز  
 جایز است اگر چه فرض کنیم که منع کنیم نماز در جلد حیوان غیر ماکول اللحم و پخته  
 ریزه که از بسورت و اطراف دهنها در وقت چاق شدن میریزد و سخا و اگر  
 از خودش باشد نماز با آن میتوان کرد و اگر از غیر پاره افوی و باطل است و نماز  
 با پشم و دیگر موم و مکی و غیر اینها در جلد لیس منع است لکن در این  
 حد باطل است و نماز با پر و دانه و صدق و عز و ناز و نماز بر روی جلد و مود  
 و پشم و کرک و سخا و از حیوان غیر ماکول اللحم جایز است و اگر آنکه در جلد مود  
 و سخا و کرک یا از ماکول اللحم است یا نه باید اجتناب کند از نماز کردن در آن  
 بنا بر اظهار پس مشرب است که به آن از غیر ماکول اللحم است و ثابت میشود بود  
 اینکه جزو حیوان غیر ماکول اللحم است بشمارت و عدل و بقول صاحب



حال فرد و تنه آن و اما بشتر تا که نطفه از آن بهم برسد انگشت است لکن حسب ط را  
 رکن نمکند و اگر حیوان را بشناسد و نداند که ماکول الهی است نه باقیه و نه مقبله  
 و حیث است حسب از آن و ذوق نیست میان آنکه عده در غرض حیوان غیر ماکول  
 الهی غایب نمکند بهر ایا از در جسد و ذوق نیست میان افراد غایب نیست و آنچه  
 گوشت او مکروه است نماز در جسد آن خورند از در غرض نماز و نماز در جسد او اگر خور  
 جایز است و در جسد سنی غلبه است اقرب منع است **سیم** لباس مصلی باید از هر محلی  
 نباشد اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن و غیر در غرض نماز نیز مردان حرام است  
 مگر در حد حجب و ضرورت پس نماز مردان با طهر است اگر عده پوشیده باشد بلکه  
 اگر از در سبب و یا فراموشی یا جهل یا تنگی این حریم نیز نماز کس نه نارس  
 با طهر است و کج نیز خلک حکم بر نشستن با بر اقرب و اگر تنگ نمکند که با طهر است  
 یا نه حسب ط را اگر تنگ نمکند که مستند محض شکر است و از برای اطفال و زنان  
 جایز است پوشیدن و نماز کردن و اگر چه آن جامه ساتر نباشد و غیر ساتر باشد و  
 عیون که ستر عورت نباشد و در صورت نماز مردان در آن خلاف است با قوی  
 منع است و بنا بر مختار پوشیدن نشستن مطهر است و ضرورت قرار دادن و غیر جایز است  
 و نماز نیز بر آن جایز است و سوار بر آن و بالش و تنگ کردن آن نیز جایز است و لایق

کون

کردن و پوشیدن آن ضرورت است مطلقا منع یکدیگر مردان کن در غرض نماز و غیر نماز  
 و اما خود بر داشتن لباس و حریم نیست و نماز و خواندن و غیرت نماز در حد  
 که در اطلاق است و در حد است و در حد است آن را نیز بر سبب کده باشد بنا بر ظاهر و غیر  
 آنرا کسی که بپوشد و غیرت است اگر چه حوط نیست که زیاده از چهار انگشت معلوم است  
 لکن در سبب بالا پوشیدن نیز از چهار انگشت را نیز منعی نیست و اگر بر نشستن را نیز  
 مطلقا کس نیست بجز آنکه از غیر مردان و در نماز مردان جایز است **چهارم** آنچه جایز نیست  
 مردان را پوشیدن طلا در حد نماز خواه ساتر باشد یا نه حتی آنکه گشت و کمر باشد  
 بلکه در غرض نماز نیز جایز نیست و احوط نیست که مرد زینت طلا نماید اگر چه بطریق  
 غیر پوشیدن و در حد ضرورت پوشیدن آن جایز است نه در حد حجب  
 و هم چنین ضرورت قرار دادن و بالش قرار دادن و سوار شدن بر آن جایز است  
 و بر اطفال پوشیدن آن حرام نیست و منع کردن او را لازم نیست و مطلقا  
 چیزی که از طلا و نقره به رسم میبازند اگر مصلحت است که نماز او در طلا کردن  
 جایز نیست نماز بان و اما جایز نیست و عیون در جامه که مطلقا فاسد باشد  
 باطل نقش کرده باشند و بالجمله حرام است نماز در طلا یا طهر یا خود داشتن  
 در نماز نماز نماز و آنچه مذکور شد در حد حد است و اما در حد فراموشی و جهل یا



بودن عز و ناز در **پنج** آنکه با بر مقتضای عفتی باشد پس اگر چه که پوشیده فاسد  
 عورت است عفتی باشد نازش با طریقت قوله آنرا سائر قرار داده باشند باینه و اگر  
 چونی باشد که میرسد عورت باشد مثل نکست و کمرینه و کون آن پس اگر  
 بنابر کردن در آن لازم نماند بجا آوردن فعلی از منافیات ناز را پس ناز در آن  
 با طریقت و اگر ناز در آن باعث تقوت ریاضت مذکوره میشود نازش با طریقت  
 و اگر باعث تقوت ریاضی نمیشود اما در کردن بعضی منافی با ناز است حکم  
 بلف و ناز و از قوه نیست و حکم هر چه عفتی که با خود داشته باشد و پوشیده  
 باشد بنابر جنس است و سایر عبادات اگر در قیاس و رتبه است که لازم ندارد  
 بآن عبادت پس آن عبادات صحیح است و اگر لازم داشته باشد تقویت در آنرا  
 پس آن عبادت با طریقت بنا بر اقوی و اگر در کردن بعضی منافی بآن  
 عبادت میشود حکم بلف و از قوه نیست و آنچه مذکور شد در  
 حالیت که علم بفضیلت است باشد و الا نازش صحیح است و اگر علم  
 بهر سبب و فراموشی که در نازش صحیح است و اگر نمیداند که ناز در  
 جانب عفتی جایز نیست پس اگر فقیر در تقصیر باشد که در نازش با طریقت و هم  
 چنین با طریقت ناز در آن اگر چه که خواست ناز در آن لکن نه اندک باشد

بطنان ناز می شود چنانکه حریفه بیع نیست با عباد کرده باشد با عباد نیست  
 پس اگر علم بآن باشد ناز در آن صحیح است و با علم بیع و ناز  
 بلف و اگر چه بیع بیع را منافی است که او ناز نکند با عباد و اگر چه بیع  
 با طریقت پس ناز در آن صحیح است و اگر در لکن ناز است و اگر اذن بود  
 بلکه پوشیده ناز در آن عباد صحیح است مگر آنکه منع کند از ناز  
 و منافی است ناز در قیاس و مذکور است ناز در عبادت سبیه مگر در عبادت  
 دیگر مذکور است ناز در عبادت با طریقت و در عبادت نسخ نیز در بعضی سبیه  
 مثل آن سبیه اند و ملحق می شود باین سبیه عورت **فصل چهارم** در بیان  
 ستر عورت است و واجب است پوشیدن تمام عورت بر مطلق در صورت ناز و شرط  
 صحت ناز است و اگر آن باعث لطمان ناز می شود خواه نظر کند در آن جایز باشد  
 یا نه حتی در ناز منتهی بر اقوی خواه پوشیدن مجموع آنرا نکند یا بجز آنرا  
 و عورت مردان قیاس و بر مطلق است و زیاده پوشیدن آن را واجب نیست  
 و اگر در بین ناز صورتش مکتوف شود و مطلق نشود تا بعد از ناز با اینکه در ناز  
 مطلق شود و پوشیده آنرا در صحت نازش مانع است اقوی اینست که صحیح است  
 و اگر در بین ناز مطلق شود و پوشیده نازش با طریقت و اگر فراموشی که در ناز



و عریان نماندند تا زنی صبح است و واجب است پوشیدن عورت  
 از چهار جانب پس اگر از پیش یا از پشت یا چپ یا راست دیده شود آنرا بپوشد  
 و آیا باید از زیر پوشیده بماند بکف نیست که اگر کلبه زبانی یا کلبه نعلبندی  
 ناز میکند و بگوید که از پائین اگر کسی بخواهد میتواند عورت او را ببیند  
 پس واجب است پوشیدن آن از جانب زینت یا برافقوی و محوط و اگر بر زینت ناز  
 کند و کسی فریب ناپیاد و خواسته باشد بگوید که تواند عورت او را ببیند  
 پس از جانب زینت پوشیده نشود و در زینت و اگر جواهرش را بر افشاید میزدی  
 با عورت پس اگر تواند آنرا جمع کند و دین بگوید که منافی ناز بعد نباید دستی بکام  
 بعد از آن تا زنی صبح است و اگر بدت آن سواد را بپوشاند که ستر بدت بعمل  
 آید در صحنه نازش گفتی است و صحت اقوی است و چون ستر عورت واجب است  
 پس باید کف بر ناید ستر اگر چه زینت از زینتش باشد مادامی که غرض صحت نکند و  
 جامه که کف بدن را بپوشد ستر بماند و اما پوشیدن هم عورت را  
 واجب نیست و اگر کسی هم و شبی از زیر جامه پدید آید در آن گفتند  
 محوط پوشیدن است و ستر عورت صحت است بجا که بپوشد و از پشم و کتان  
 و پنبه و کرک و موی حیوان محال است که بپوشد و بافتش باشد از جوهر یا یکی از

است بگوید که آنرا جوهر بپوشد و به جوهر محلی بکشد زنان و موم و پوست حیوان محال  
 است که ستر عورت بیند و در همه حال جایز است بگوید که بپوشد و بکشد و بپوشد  
 منی غیر عورت بنا بر احوط مکلف است بپوشد و در غیر عورت بگوید جایز است  
 ستر عورت به هر چیزی که بماند و آنرا ستر گویند منی مشرب و باید و موجب  
 و نحو آن مشرب و پوشش اگر بپوشد و بپوشد هیچ قسم از ستر را نباید نماند  
 استند میکند بیا اگر این است از کسی که عورت او را ببیند و آفتاب نشسته میکند  
 بیا و بپوشد کافیه نیست بلکه باید بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد  
 پس بپوشد منی است بنا بر احوط و در احوط بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد  
 بنا بر احوط لکن مساوی بپوشد در رکوع نیز جایز است بنا بر احوط و واجب است  
 در ایام خمر شدن پشت بپوشد و دستها و انگشتها با مابین موضع معهود و در  
 صحت سجود و بلند کردن چیزی که سجده بر آن کند مشرب نیست لازم نیست استند بکشد  
 رکوع و استند را اگر بپوشد نشستن کف عورتش نکند و موجب نشستن بکشد نشسته  
 و تمام بپوشد و اگر بپوشد کف عورتش نکند و لازم استند و در وقت  
**فصل پنجم** در بیان ممانعت است بر آنکه عوام و باطرت ناز مملکت غصبی اگر  
 از در عذر یا فتنه یا ریشه خواه غاصب باشد و خواه بخواد از هر که اذن شرعی



در عرف آن خازن و دیگر ملک که حرام است نفوذ در آن نجو که شتر ناز نیز باشد  
 حکم آن حکم عینی است و در زیر نفوذ غیر عینی اگر نباشد و هوامعرب نباشد  
 نازک مسیح است ملک احوط است و اگر یکسان بود و را به یار عینی درین  
 نازک لکن نه بطریق اشتداد نازک مسیح است و اگر در میان باشد و زانوهای او چوبی  
 باشد با بخت بلدان ناز می شود و ناز در سر شتر که به اذن شتر که جایز نیست و ملک  
 که خیزه یا جاره کرده به بیع و اجاره با طر ناز در آن با طر است مگر علم داشته باشد  
 به بیع و اجاره با طر که ناز در آن با طر است مگر بر جای ملک در خارج با قطع نظر  
 از آن عقد و این صورت علم با طر بودن آن عقد است و فرقی نیز در ملک عینی  
 میان آنکه رقبی عینی باشد یا فزنی و ناز در جز محمول الی ملک که باید آنرا حفظ نمود  
 و با طر است و صحرا و با بخت ناز که به اذن ملک در آن ناز می توان کرد و بعد از  
 غصب شدن نمی توان کرد و جانی که منفعت بآن مشغول شده یا جاره یا بعاریه یا نحو آن  
 ناز در آن می توان کرد و اگر چه ملک از دیگر است و اگر منفعت را مستفید بگیری که و یا  
 اجاره ناز در آن جایز است بدون اذن حتی بجهت ملک و اگر ملک اذن دهد ناز در  
 ملک عینی می توان نمود و حتی غاصب را و اگر کسی را ملک ملک اذن دهد و لکن می تواند  
 که ملک در باطن اگر اه در و ناز نمی توان نمود و همچنین اگر مظنه رضی باطنی داشته

باشد در صورت این نیز احوط است و در جانی که علم بر فای ملک باشد  
 باشد ناز می توان کرد در آن اگر چه آن علم نفوذ و حدت صحت شود و اگر اذن  
 بخوبی باشد فزنی اذنی بخوبی ناز به اذن اذن دهد و اگر که مدتی در این  
 ملک بماند و اینکه در این علم همان در ملک ناز دهد پس اگر علم به بیع بر من  
 اکتفا نیست و اگر علم واقع باشد اما از کلام فقهیه و می شود و بطریق اولی نیز ملک  
 نیست و الا جایز نیست اگر چه مظنه داشته باشد لکن در لفظ او فقهیه داشته باشد  
 و اگر از فزنی داشته باشد بر آنکه اگر صاحب منزل علم به بیع می توان بود و مظنه  
 او را مبدا است و کیفیت فزنی می تواند باشد را فزنی و ناز که در آن پس در جز ناز  
 نمی توان نمود و صحرا و با بخت نازی که ملک دیگران است اگر چه آنکه ملک ناز  
 که اذن ناز در آن ملک را کردن بقرب احوال پس ناز در آن جایز است اگر چه  
 علم بر فای ملک نداشته باشد خواه ملک آن مزین است یا فزنی لفظ فزنی ملک  
 آن مورد فایزه باشد خواه در وقت وسعت باشد یا بخله بجمع نفوذت که اذن  
 ملک در آن فزنی ناز باشد و در حکم اینها بر آنکه هر ملک که اذن در دخول  
 آن می باشد بر وجه مخصوص فزنی ناز در آن سه راه است و اگر از فزنی  
 مظنه بعد هم که اذن ملک داشته باشد در رضای آن است و اذن باشد و فزنی ملک



زنده و بر نفقت که عاقلها با آنکه جانشینان و فرزندان و بنابر اقوی ملک مستطاب  
 ترک نمی یابند نفقت در صورت تنگدستی در صورتی که بایست اما حقها و کفو  
 آن باطله بعد کم کرامت مالک باشد داشته باشد باز در نفقت به یک  
 جائز نیست پس در مشورتها علم کرامت نه نشستن مالک فائده دارد و بدون این نفقه  
 نه نشستن فائده دارد و بدون این نفقه فائز نه بکفایت صحرا و دستهای یک عالم  
 کرامت باطله بآن نفقه جائز نیست و اما جائز نیست و اگر بعد از ناز عالم است بعضی  
 ملک نازش صبیح است و اگر نمیدانست که ناز حرام است در حال بعضی پس اگر مقدر  
 بوده و اخذ نموده و نازش باطل است و اگر باند حرام است لکن نه آنکه کثرت  
 بطلان است نیز نازش باطل است و اگر میداند حکم مسلم را فراموش کرده و کفایت حکم  
 جابر است و یکدیگر و ممکن معصوب محسوس باشد باز بدون رفتن از آن ملک نفق  
 فرار بر خود دارد و نازش در آن ملک صبیح است و احوط نفقه آن فرد نیست  
 و تنه بفراموشی باید از آن متنبه شود و ملکی میگوید این **نفس** کلام در  
 محرم است **نفس** در میان چو یک سجده بر آن جائز نیست **بر آنکه** جائز نیست سجده  
 بر چو یک غریب و آنچه از زمین و غریب روید و پست اگر چه از معدن زمین باشد  
 پس جائز نیست سجده بر پست و اگر دپوست و آب لیکه و طلا و نقره و نیک

و غیر اینها از معدن و بر پست از کسم از غرض بیرون رفتن است بسبب غنی و ستمند  
 آن و هم چنین جائز نیست بر چو یک از زمین و سرب و آهن و غیره و لکن اجزاء زمین اگر چه  
 از زمین جدا شود و آنرا زمین گویند سجده بر آن جائز نیست و همچنین بر سرب و سنگ  
 اگر معدن باشد جائز نیست لغو و آنچه معدن جواز نیست و غیر این در حال سجده لازم  
 نیست که بر چو یک که از یک سجده بر آن توان کرد و جمیع پیشانی را غرض نیست که بر آن  
 صبیح است سجده بر آن که از یک سجده است یک پیشانی را بر زمین قرار گیرد و ممکن شود  
 اگر عداست باشد را بر غیر آنچه صبیح است سجده بر آن که از یک سجده کشته خاک  
 باطل است و اگر نیکو کند در چو یک یا سجده بر آن صبیح است سجده یا نه سجده صبیح نیست و اگر  
 نیکو کند که آیا پاک است یا نه پاک است و سجده بر کف و نیز بر دیگر آنچه از زمین روید  
 پاک است جائز نیست اگر خوردن و پوشیدن باشد بحکم عادت پس اگر بر سر نهاده خوردن  
 شود یا پوشیده شود و فرزندان و اگر چنانچه در معارف از جادو خوردن یا پوشیدن باشد در  
 همه جا سجده بر آنرا باید ترک سجده جابر احوط و اقوی و شرط نیست که از بلندی که  
 معتقد نیست در میان این از امر اسلام بپسند و نزدیکی این با امر اسلام نیز  
 سجده طاعت اگر پیشتر جادو مفارقت باشد و در بعضی ناز را معارف پاک  
 دمان انگشت و منع از سجده کردن خانه از توهین است و اگر چنانچه در بعضی ادوات



کوزه در در بعضی احوال کوزه مشربک انگوری در آنجی سکه ناکول است که سجده بر آن جایز  
 نیست و در حالت دیگر است و چه کوزه موقوف است و پوشیده نش برایش و بافتن و غور نش  
 بر نرم کردن و بختی پس آن هزار ناکول و مبروس بودن بدون بجز و پس سجده بر سینه و کون  
 در هیچ وجه جایز نیست سجده بر جو دکنم پیش از آن آرد شدن جایز نیست بنا بر اقوی و در  
 جایز نیست بر سینه که از بزرگ فرمایند و دیگر دکن آن بافته باشد اگر چه بر لبین فتنه  
 بعد از آنکه معتبر است از محرم سجده بر آن علف فرار کرد و در جایز نیست سجده بر خاکستر و بر  
 زخمی انگشت و در جایز نیست کفیر با کف سجده بر آن جایز نیست اگر چه عوفی باشد اگر  
 عوفی معتدور باشد و سجده بر لافند جایز نیست اگر چه نوکت باشد اگر بختی باشد که عوفی  
 بگویند سجده بر لافند که در پس بر طلب ملک نیست سجده بر جایز نیست اگر چه مدار آن  
 از امور اینست که سجده بر آن جایز نیست و اما اگر مدار از قنبر کمریست که کثرت و محل  
 سجده باید ملک او باشد یا در حکم ملک او باشد و در هیچ مواقع سجده بر نیز جایز نیست  
 و اما پیش از آن باید یک نیز باشد بعد از یک معتبر است در سجده پس سجده بر  
 بخش جایز نیست اگر چه تعدی نکنند و بر عفوای سجده شرط نیست طهارت پس  
 بناست که آنها را بر چرخ بخش مگذارند و اگر تعدی نماید و اگر موضع کجی شود و نشسته  
 شود اگر محصور است هر قدر تیر که اشتهار کجاست میسر مد باید استنباط نماید و اگر

موقوفه

موضع غیر محصور است استنباط لازم نیست و در مودت محصور و غیر محصور رجوع  
 برف نمود و اگر چنانکه موضع از مودتی که کسی نشسته است و همه کجی جمع آن موضع است  
 بخش است و اما پاکت و اگر در محرم سجده که بافتن و پاک بودن و بعد معلوم شده که کجی  
 بوده اقوی صحت نماز است و هم در فراموشی و آنچه گفتیم که سجده جایز نیست بر غیر زمین  
 و آنچه از آن روایت شده آن حد صحت استنباط است اما در ضرورت پس جایز نیست بر  
 یوان و آنچه مابین ضرورت بنود حمله چنانست و یکی تعین است و شش است  
 توالفتی قرار از آن در حال نفع محرم میان آنچه بر آن سجده جایز نیست مگر جهوط  
 تقدیم مینه و گمان است و دیگر گمانی بسیار شده و در مای شده است و  
 توالفتی سجده بر زمین کرد پس جایز نیست سجده بر جامه و کف دست بجز ازین جایز  
 نیست بنا بر اقوی و اقرب تقدیم جامه است بر کف دست و در بعضی جهوط از  
 جامه را که خواهد سجده میکند و دیگر از آن بر عذر تا عذر نیست که سجده بر زمین  
 و آنچه از آن روایت شده که باعث عسر و حرج یا عزی شود مشر آنکه در  
 تاریکی نماز لکنه و خوف کردن عقری منتهی است و اگر بر زمین  
 که شستن خوف باشد که باعث سقوط تکلیف شود بلکه اگر از مطلق سجده کردن  
 ترسد ایما میکند ایما نزدیکی سجده حقیقی یا بر جهوط و اگر زمین و آنچه



از آن رو سیه یافت نشود و نتواند مختصر باشد اگر چه به بدل مال باشد پس سیه  
 بر غیر آن می کند و در اینجا حال ضرورت آنچه نزدیک برین و آنچه از آن  
 رسیده باشد مقدم بر آنچه از آن دور باشد بنا بر احوط و اگر در حال نماز طفلی  
 مهر او را بردارد و ممکن نشود تفسیر آن فوری که سیه بر آن چیز است مگر بغير نماز  
 پس اگر در تنگی وقت میباشد اگر نماز از سر گیرد و وقت نماز فوت شود پس باید  
 نماز را تمام کند و سیه بر هر چه باشد می کند لکن آنچه از جهت آن چه سیه بر  
 آن صحیح است مقدم میدارد پس بنده و گمان و معنیها مثل مقدم بر جری و پوست  
 میدارد و بنا بر احوط بلکه حکم بآن در وقت و اگر در وقت باشد نماز را  
 تمام می کند بخوبی که گذشت اعاده می کند آنرا بنا بر احوط و اگر تکلیف نماز اول نمیشود  
 نمود بلکه اگر خواهد میتوان نماز را قطع نماید بنا بر اقرب و همچنین است حکم نسبت  
 به هر چه پیش شود که در پیش نماز مفسد شود **و فصل هفتم** در بیان واجبات نماز  
 و آن هفت چیز است **اول** نیت الاحرام و آن از ارکان نماز است و احوال بآن عهد  
 یا سهوا یا بخت یا بآن نماز است و صورت آن نیت که بگوید الله اکبر و تغییر در  
 صورت آن جایز نیست بهر نحوی از تغییر که باشد پس بدل کردن از آن بیکدیگر  
 جایز نیست و تقدیم اکبر بر الله نیز جایز نیست و بنا بر احوط و اگر در نماز یا کم کردن آن

جایز نیست و زیاده فاضل آوردن چیز میان دو کلمه جایز نیست و کلمات مبین و  
 کلمه جایز نیست و بعد گفته اند که فاضل کی آنرا کجب عادت و ضرورتی که آن کلمه  
 ضرر ندارد و باقی است ترجمه آن گفتن نیست اگر کلمه باشد هیچ زیاده  
 نتواند گفت باید زبان را حرکت دهد بنا بر احوط و بدین نیت باشد که  
 و بدل گفته اند خای الله و یا نیت که گفته اند که آنچه برای مرا آورده خای  
 حدیث و اگر نتواند چیزی از تکبیر را بگوید باید بگوید یا سید یا سید یا سید که در آن  
 بغير از نیت و واجب است قیام در حد تکبیر الاحرام پس اگر در حال برخاستن  
 قبل از قیام شروع بآن نماید مجزئ نیست و بلند کردن دستها در وقت تکبیر  
 واجب نیست بلکه مستحب است و احوط واجب است و بغير برانند که مستحب است  
 که آنچه ای بلند کردن دستها تکبیر بگوید بعد باشد و انتهای تکبیر و نشستن تکبیر  
 دیگر با تکبیر الاحرام است و اقوی اینست که میتوان همه را پیش از تکبیر بگوید  
 و همه را بعد نیز یا بغير پیش و بغير ابعده میتوان گفت **دوم** قیام نیت آنکه  
 در واجب قیام در نیت خلافت و بنا بر اینکه نیت را عبارت از دو امر دانیم  
 ثمری در این خلاف نیت زیرا که بنا بر این لامی نیت در حد قیام واقع  
 میشود و چون تکبیر را باید لامی و البته در حد قیام بگوید چنانچه گذشت قیام



در حال قنوت و جهیت در کنیت چنانچه تفریح کرده اند و بعد از بایستیم  
 بجهت مسجبات قنوت قنات و در بین قنات اگر سکت شود لازم است  
 پس در ایستادن نمیتوان قیام را بهم زنی یا لانم میت جمعی گفته اند قیام و ایستادن  
 و آن احوط است بلکه غیر از این نیز احوط است و قیام در حدیث قنوت واجب  
 دانسته اند بفرمان احوط است و قیام منصرف بر کوع از ارکان نماز است چنانچه  
 جمیع تفریح کرده اند و قیام بعد از رکوع و جهیت در کنیت چنانچه بعضی  
 تفریح کرده اند و مراد از قیام منصرف بر کوع آن جزء آوقیام است که از آن  
 شروع یا آوردن رکوع میکند و قیام عبارت از ایستادن است بخوبی که  
 هر مای پشت است نه شود پس نمیتوان فهم شده اگر چه رکوع نرسد و هم  
 چنین بر بطرف است با وجب بخوبی که بگوید است ایستاده جایز نیست  
 و اما در مرتبه آخر قنوت و اگر چه فضرر نکند است و واجب است قرار  
 داشتن در حدیث قیام و در حدیث بسیار و در جهیت استقلال در حال قیام  
 بجهت نکرده باشد بخوبی که اگر آن خبر را بردارند بجهت مشاء و جهیت است  
 که با هر دو پا ایستاده باشد لکن اگر سبکی بدن را بر یک پا اندازد و از  
 نعل در دست و اگر چه احوط ترک است و جایز نیست و در گذاردن پا را بخوبی که از

قیام

قیام بدون رد و اگر تواند که مستغفل بدون کنیت بجهت هر دو پا  
 او قیام را بدون کنیت تواند که آورد و اگر بکنیت نیز تواند ایستاده و  
 قیام را یکی پا در دو نشستن جایز نیست و اگر تواند بهیچ نحو قیام را یکی آورد  
 نشسته نماز میکند و اگر تواند لکن بعد از خروج و شقت نیز نشسته نماز کند  
 و اگر نشسته نیز تواند خواب و نماز میکند بر جانب راست و اگر تواند چپ  
 چپ و اگر تواند به پشت میخوابد و اگر چه بپوشد خوابیده باید رو بقبیله نباشد و بزرگ  
 بلکه روی بدن را بمیقات باید بقبیله نماید و در حالتی که خوابیده نماز میکند و اگر  
 رکوع و سجود را نتواند یکی آورد باید میکند و اگر نتواند سر را بر چپ یا راست  
 بران صبح سجده کند از دو پا برای سجود باید یکدزد و بنا بر احوط و اگر نتواند  
 آن چیز را بر سجده میکند از دو پا بر احوط بلکه در وقت که انوی است و در  
 حدیث منجبت که قدمها را از هم جدا کند بقدر کثرت تا بگوید صبح از  
 برای مردان و قول بوجوب ضعیف است و زنها پاها را از هم ضم میکنند استیجاب  
**سیم** قنات است و آن واجب است در کنیت بنا بر اقوی پس اگر آن کسی  
 نماز را با طریقی کند اگر چه در همه گفتا ترک کند و در جهیت قنات که در  
 نمازهای واجب و ایجاب آن مستثنی موقوف است بآن باشد اقوی است که نافذ بوجوب



بلکه جمیع نوافل در آن صبح نیست مگر آنکه کسی که از کعبه رسیده باشد که  
 قرائت حمد را در آن خود ریت و افوی نیست که واجبست خواندن سوره تمام  
 در نمازهای واجب در صورت تنهایی و در آنکه واجبست قرائت حمد تنهایی  
 و اغفال بجزئی از آن جایز نیست بسم الله حم و سوره بقره مکرر و برایتی  
 مگر آن جایز نیست بلکه اغفال بهر حرف از آن جایز نیست اگر از روی عمد باشد یا جهل  
 یا تقصیر و در واجبست در قرائت مراعات اعراب یعنی حرکات و سکات مخفی  
 قرائت آن کو که رسیده است بی ادب و پس اگر اغفال بآن کسه باعث طبلان میشود  
 و اگر نه از جهت یاد گرفتن آن چنانچه بفرگفته اند و واجبست ادا کردن  
 حروف از مخارج پس اگر کسی را بی ضابطه بگوید یا بکسی باعث طبلان میکرد  
 و اگر بدون آنکه مخارج حروف را تعلیم کرده باشد یا شاغل باشد که حروف را بی خود  
 بگوید چنانچه در اکثر حروف باطبع بیای خود ادا میشود و تعلیم مخارج مخصوصه  
 ضرورت و الا واجبست تعلیم آن و مراد از علم در این مقام اعم از علم است  
 پس غلطه یا اعم حروف آن مخارج نیز کافیت لکن احوط است که منظمه افقوله  
 اهرجه بهر سه و غیر آن گفتن شود مگر در صورتیکه منظمه بقول ایشان حاصل  
 میشود بهم رسد بلکه اگر گفتن بهر طریقی از قوه ریت و نشانه بر او واجبست

مراعات آن و متفرق بفرموده میباشد نه و آن احوط است لکن در حکم بوجوب  
 اکثر است و ادغام صغیرا بفرموده میباشد نه و آن احوط است لکن در جوب معلوم  
 نیست و آن ادغام است که نون ساکنه و نون چکی که حرف بیرون رسد که ادغام  
 میشود لکن یکی که در دفع و حرکت و در صریح کون جمود واجبست نه و در  
 وجوب اکثر است لکن احوط است و بفرموده فتن مکرر و صریح الا نهم میباشد نه و فتن  
 آن در مکرر و قطع و ذکر نشانه را بلکه هر چه را در علم کتب یا حرف نکرده اند واجب  
 میباشد و در آن اکثر است بلی احوط میباشد نه و بفرموده صفت حرف  
 که فراموش اند واجب میباشد و ظاهر عدم وجوبست مگر آنچه که واجبست نه  
 و ظاهر عدم وجوبست مگر آنچه که کفیم که واجبست از واجات فرائد و  
 حروف از مخارج مثلاً موقوف بر آن باشد و ترجمه قرائت کافیه نیست بلکه جمع  
 ذکرهای واجب را باید بفرموده و اما قنوت را افوی نیست که تغییر نیز در آن  
 بلکه در غنوت دعا کردن بفرموده در بین نماز قنوت دار و پس طری در آنست  
 و در سایر ذکرهای استثنائی نیز فرموده و لکن احوط ترک است بجز ذکر دعا بفرموده  
 نیز موافق مسیاط و در ریت و واجبست حمد را بهمان ترتیبی که هست بخواند  
 و جایز نیست که کلمات را از هم جدا کند مگر کسی که در غیر ایشان در واجبست



موالات در قرائت پس اگر در میان آن چیزی دیگر بخواند قرائتش فاسد میشود  
 و اگر موالات سهواً بجهت بطلان نیاید بلکه قرائت را نیز باطل نمکینه بنا بر  
 اقرب و لکن اقوی اینست که یک لحظه و در کمال اگر چیزی در میان قرائت بخواند موالات  
 فوت نمیشود پس در تمام و جمله کردن عطف کردن و نحو آن هرگز از او مادم که نظم قرائت  
 باقیست و تکرار کلمه یا آیه بجهت اصلاح آن هرگز از او بجا نرود و اصلاح احوط ترک است  
 اگر چه جواز اخراج از او خواهد گذارد که کلمه را بجهت اصلاح آن و از اصلاح آن کلمه در  
 میان با آخر آیه بجهت موالات از اول آیه بگذرد و همان کلمه و بعد از آن نیز میتواند تکرار  
 مگر آنکه نظم قرائت بر هم نهد پس باید بخوبی تکرار کند که تعلیم قرائت فرمکنند  
 و اگر استخوان در میان قرائت آنقدر که در اوقات کن کتوبه قرائت  
 فاسد میشود و نماز معلوم نیست اما احوط اینست که قرائت را در مرتبه کرده  
 و نماز اتمام دعا ده کند و اگر سهواً سکوت طویلی بعد آورده در حکم بطلان  
 قرائت انگاشته و جایز نیست قرائت حمد و سوره هر یک از قرائت قرائت سجده  
 و غیره از آن جایز نیست و جایز نیست که در بعضی از مکاتبت احتیاطاً بفرزدیک اگر منع باشد  
 نذر و علم اینکه این قرائت از قرائت سجده میرسد و در وقت بجهت جایز نیست  
 احتیاطاً بقرائت منتهی اول که منتهی بجهت استناد است بجهت و متوکلین از

قرائت

قرائت پس در ترمیم خواندن اقوی واجبست بعد از نماز صبح در رکعت  
 اول از مغرب و غایت قرائت در ظهر و عصر و برودن در سایه زکریا و غیرت  
 و در رکعتی آخر یا با خفت بخواند خواند تسبیح بخواند و خواه چه و اقران قرائت  
 که خودی بشنود و اقران قرائت که بخواند یا صورت طبعه خواندن تا بجهت اشتهاف  
 جایز نیست و بر زبان واجب نیست بعد از خفت در جای که مردان را واجبست بلکه  
 اقوی اینست که غیرت میان بعد از خفت اگر چنین صدای ادرانشند و او تا در  
 محراب خفت<sup>احوط</sup> نیست که بعد بخواند و مستحبست بسم الله در نمازهای اخفائی و در رکعتی  
 آخر از نمازهای از برای تمام و منفرد و احوط خفتست مشرکهای آنهاست  
 و اگر بعد از خفت از او هرگز ترک نکند نماز صبح من و اگر سهواً ترک کند نیز  
 هرگز ندارد و اعاده آنچه را در آن مراعات بعد از خفت توان کرد و در وقت  
 و جایز نیست خواندن سوره یا بیک سجده واجب در آنست در نماز واجب بویسته  
**چهارم** از واجبات نماز رکوع است در هر رکعتی یکبار نه بکثر از آیات که هر رکعتی  
 پنج رکوع دارد و رکوع رکعتی است پس اگر رکعتی که داخل سجده نماز رکعتی باطل نیست  
 اگر چه سهواً باشد در هر رکعتی که باشد و هر یک از رکوعات نماز آیات رکعت است  
 و واجبست خم شدن بخوبی که گفت و تند بر سر زانو بر سر و رسیدن سر بکف و بر



زانو مار به در سینه مهر گشتن لبه زانو مار که میست بنا بر اقوی و احوط  
 اینست که آنقدر خم شود که مجموع کف پستانها غالب آن بر زانو مار به و یکی  
 که در تنش بسیار ملینه یا گونه است یا دست ندارد در جمیع محبتوی الحلقه میبکشد  
 و اگر بقدر واجب نتواند خم شد آنقدر که می تواند خم شود و اگر سبکیه دادن تواند خم  
 شود بجهت دهد اگر اصل نتواند خم شود به شاره کند و کسی که مثنوی باشد و قد نش  
 عینه به شاره شکر یک بر کوع رفته به بجهت کوع نه پشت خم می شود و آنقدر بجهت که  
 قامت نمینماید بنا بر اقوی بشهط است که اگر بنا بر خم شود از رفته کوع بدون نزد  
 بخوبی گویند کوع کرده و اگر چنین باشد جایز نیست ربا و تر شود و اگر نتواند  
 ششقی عینه کعبه کوع که است شود در پشت گرفتن بجهت در صفتیام باید  
 بگردد و در اینجا قسم شدن بکعبه کوع مجز بحث و واجب است در کوع کعبه  
 بقدر ذکر واجب است در کعبه کوع است و احوط احتیاط است  
 و آنکه بطلنی ذکر است اگر چه شتم بر ثانی ضایع و واجب است که اگر در خبر تسبیح  
 احتیاط است بقدر سه سبحان الله یا یک سبیان رتبه العظیم و بجهت باشد  
 بنا بر اقوی و بنا بر وجوب سبیان الله یا یک سبیان رتبه العظیم و بجهت با کتب تسبیح  
 مطلق با رزم سه تسبیح در آن خلاف است و احتیاط را بنایه ترک کرد در اعلا

—

مراتب استقامت سبحان الله ربی العظیم و سه مرتبه سبحان الله است  
بعد از آن سه تسبیح دیگر را بعد از آن سبحان الله و بعد از آن چهار تسبیح است بر  
خز و واجب است که از مجموع ذکر واجب در وقتی بگوید که که رکوع باشد و مستحب است  
کفش سبحان را با العظیم و بجهه ریاضه بر یک مرتبه از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت  
مرتبه یا نهمه و اما دو مرتبه و چهار مرتبه کسی بخواهد یا نهم یا تسبیح یا تسبیح  
که از دهن دستها برانود و در حال رکوع واجب است سه مرتبه تسبیح از رکوع و طه نیت  
بعد از آنکه این تسبیح را بقدر که گویند در آن وقت و طه نیت یا آورد و بعضی  
آنرا رکب کنند و معتدب است کفش سمیع الله لمن جمل و اگر مأموم باشد  
همه میکنند و قول یا یک حمد تنها بر او مستحب است بگوید **چشم** سجده است و در  
وقت خرواج است **اول** آنکه وقت موضع را بر زمین گذارد و آن پیش  
و کف دستها و زانو و دو انگشت بزرگ پای است و مستی در همه طه نیت  
حتی پیش و کف دستها باید باطن را بر زمین گذارد و انگشت پا لازم نیست که سر  
زانو را بر زمین گذارد بلکه انگشت هر یک از آن هر دو باطن تعبیه نیست آنکه پیش را  
بر هر یک از آن که سجده بر آن جایز است و تفصیل گذشت و اما غیر پیش واجب نیست  
که از دهن آن بر چرخ که سجده بر آن جایز است یا تسبیح یا تسبیح و غیر گفته اند دوم



آنکه موضع نشسته بلند تر از محل نشستن باشد اما بقدر ریختن و بلند تر بود  
 هزار بار و در قدر ریختن چنانچه بلند از آنکه ریختن چنانچه بلند از آنکه ریختن  
 معلوم است و قدر میان زمین و سر نیز و غیر آن نیست و آنرا کوه بودن  
 نیز بلند بودن است یا نه اگر احوط اول است و اقوی اینست که متر آن نیست  
 و سایر مفاصل نشسته است و آنچه گفته اند بلند بودن آن جایز نباشد و  
 اگر نشسته بر موضع بلند آید باید آنرا کشته ناموضع که جایز نیست و برداشتن  
 جایز نیست و همچنین اگر نشسته واقع شود در چوکی سجده بر آن جایز نیست  
**مقام** ذکر است و حکم آن همان است که در رکوع گذشت **چشم** طایفه است بقدر  
 ذکر و توبه و باید ذکر از حال الطمانی که آواز **دشمن** سر برداشتن از سجده  
 اول است **مفتم** طایفه در میان دو سجده است و مستی در آن کافیت و بعضی  
 از علایمی هر یک از طایفه در سجده و سر برداشتن و طایفه در میان دو سجده  
 یکی می باشد و معظم علی اینها را ذکر نموده اند لکن دو سجده را با هم یکی  
 می دانند پس کسی که هر دو سجده را با هم یکی کند نمازش باطل نیست اگر چه  
 از رکوع سهواً و هر رکعتی که باشد و بجز ترک آنرا در رکعت آخر باعث  
 ف دمی نیست اگر سهواً باشد و قول اول اقوی است و یک سجده یکی نیست پس

نکته

مختص ... اعظم ...

ترک آن سهواً باعث الطمانی نماز مجزئ و بنا بر اقوی کفر ترک آن عمد یا نسیان  
 جهل اگر مقدر باشد باعث الطمانی نمیشود و در حدیث در سجده و شکم را از زمین  
 جدا کنند پس اگر دست و پا را از زمین جدا کنند و سر و شکم را بر زمین بگذارند و چیزی  
 بین دست و شکم نگذارند گفتن یک سجده در عالم که است بر یکدیگر در حال  
 فردا آن سجده نیز متر آن گفتن اگر چه اول فقر است و مستحب است بلند کردن  
 دستها در هر رکعت و همچنین متر یک سجده بعد از سر برداشتن از سجده اول قبل  
 از سجده دوم و بعد از آن نیز همه اینها در حالتی که نشسته باشد و در پی  
 سر برداشتن و سر فرو بردن بجز رفع یک کوه اند که بجز از گفتن آن و مستحب است  
 که موضع سجده مسطح و غیر سبیل باشد و بجز گفتن آنکه مستحب است سایر مواضع  
 بسجود نیز ملان آنهاست و اینهم و مستحب است که زدن و مانع بزر خضوع در  
 حسی سجود و بر چوکی سجده بر آن جایز است و در مینت که توان گفت نموده و هر چنان  
 از مانع که باشد کافیت و این شرط صحت نماز نیست و نشسته است و بکشد این و  
 دنیا خود در سجود و طایفه بعد از سجود و دوم واجب نیست لکن مستحب است که در  
 وقت بر زمین بگوید بگو یا الله و فو نه و انوم و انعمه و احوط اینست که فقط تعالی



از قوه بینت در وقت بر خیزش دستیار ابر برین کمره اول را نوبت را بر  
دارد و منتهی قواک در حال نشین و چرخ را که بران سجد می کند اگر فروزی مثل  
نقیه هم شود می تواند آنرا بر دل و دخیله سجد بکند زود و آسان و در صورت احوط  
رنگ ابر و سر و صورت در محنت نماز نباید افریند و اگر پیش برین رسیده و بر  
دائست که پیش از آنکه بر سرین اول صادق منتهی که سجد کرد باید و در مرتبه  
سجد نماز بکند زود پیش را برین و باید سبکی عطف از حال سجد بر موضع سجد  
باشد پس اگر برین با پیشی مثل سجد نماید بدست مثل بکند و باید فوت کند  
تا سبکی عطف بران موضع قرار گیرد و گوی مایل را را با زود منتهی و بعد از آن  
اعضا برین نقیه سجد می تواند آنرا بر دل و دخیله سجد بکند زود و آسان و در صورت احوط  
وقت ذکر باید برین باشد و اگر عفو را برین کمره اول و نقیه سجد باید عطف  
فورا برین که از دنیا بر احوط لکن عدم وجوب این اقوی است **سوم** از وجوب  
نماز نشسته در نماز دو رکعتی یک مرتبه و در سه رکعتی دو مرتبه و احوط  
بآن نماز را باطل می کند اگر عدا یا کینه فزوده در نماز و نیت باشد یا شکی و حصول  
بآن کما بطلان طهارت نماز می شود پس آن ذکر نیست و واجبات اول نشین  
بعد از نشسته واجب با صلوئه طهارت بعد از آن پس اگر کمره اول باشد در وقت سه

براشین

براشین از سجده یا نشسته تمام کرده کمره دوم بر خیزش کند چنانچه اگر عود  
می کند اگر کمره دوم نشسته نماز نشین با غیرت یا بکشد یا ترک کند  
پنج بعد از آنکه در نشسته نشسته از سر کرد یا اگر چوبی را در حین بر خیزش بگوید  
دو مرتبه نشسته تمام کند در محنت نماز نشین اگر کمره اول است از بسادت و بکشد  
گفتم در صورتی که اگر در عید باشد و در نشسته نماز نشین شرط نیست که نشسته  
یا آورد و نشسته آنرا با شرط است نشین در ذکرهای سستی نشسته احوط اول است  
**چهارم** نشدنت دو صورت آن است که استمندان لا اله الا الله  
و حد لا شریک له و استمندان محمد عبده و رسوله و تغییر این  
صورت جایز نیست یا بر احوط و از بساد و حد لا شریک له را از اول و عبده  
در سوره را می تواند آنرا در حین نماز بگوید و به تغییر جایز نیست **پنجم** صلوات  
بر محمد و آل محمد است و احوط آنست که آنکه که التام صلوات بر محمد و آل محمد و  
لکن اقوی آنست که دو مرتبه که باین میانه باشد پس نهم صلوات بر محمد و آل محمد  
و صلوات بر محمد و آل محمد و خواندن نیز جایز نیست و در آنکه صلوات بر پیغمبر و آل  
پیغمبر مستحب است در همه احوال و ثواب عظیم بر آن ترتیب می شود و در جمیع احوال  
نماز چهار رکعت اگر غلی بواجبی باشد و در رکوع و سجود بکفره مستحب است



و گفته را قهر از آن میتوان آورد و بفرموده میماند در وقتی که اسم مبارک  
 پذیرفته باشد مکن شهر و قوی عدم و جویت هفت مرتبه ترتیب این  
 طریق که اول شهادت بر حسب کند و بعد شهادت بر سالت سبب  
 پس صلوات بر پیغمبر پس بر آل پیغمبر و بفرمودات رانیز و میماند و آن  
 احوط است اما عدم و جویت و سبب نور که نشانی در حدیث شده و از آنجا  
 بفرموده کرده اند اینست که ران چپ بر پیشی که از زانو و قدمها را از زیر خود  
 بردن کرده پشت پای راست را بر کف پای چپ که زانو و دستها را بر آن  
 یا پشتها منظم از واجبات نماز سلام است و قوی است بجنب آن  
 صغیر است و آن را از اجرای واجب نماز است و بفرموده از اجزاء نماز نمیدانند و  
 آن صغیر است پس ترکش باعث بطلان نماز است اگر عمد باشد و اگر سهوا باشد در آن  
 اشک نیست و مراعات احتیاط اولویت نماز نافله نیز محذوف موقوف است  
 بر سلام است سلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته واجب است بلکه متمیز است  
 چه در نماز واجب و چه در نماز مستحبی و در میان دو صیغه دیگر هر یک را که بگوید  
 واجب را یکی آورده و هر دو را با هم میتوان و هر کدام را پیش گفت آن واجب  
 میباشد و اگر سلام علیک و رحمة الله و النبی را اخیره کرد از برای برودن

نمود

رفتن

رفتن از نماز واجب و جایز نیست بفرموده نبوی که گفته و اگر استم  
 علیکم را حتماً که داخل است که در نماز و بر کفاته را خفت از دکنی اوجب  
 جواز ترک است مکن استم علیکم را جایز نیست تغییر آن نیست خروج از نماز  
 ضرورت نیست در وقت سلام گفتن و در هر وقت در سلام نشستن با اطمینان  
 و قرار بودن و متمیز است نشستن پیشی که در نشسته مستحب است و بنشیند و اگر نداند  
 اینست و واجب است سلام را با بی تعلیم بگوید **یا ارحم الراحمین** اگر نموی بر معنی سلام کند و همیشه  
 از سلام و جواب دادن ادوات ره بر و خواند کافیه نیست و اگر یکی از این  
 چهار صیغه سلام که است سلام علیکم است سلام علیک جواب است همان پنجی که سلام کرده باشد  
 رو نماید بصورت دیگر نمیتوان جواب داد پس جواب سلام علیکم خدا نمیتوان  
 و هم چنین بجز آن با برافزاید و در جواب بفرموده قرآن ضرورت دارد سلام  
 باین پنج که علیکم است سلام یا علیک است سلام افراب نیست که در جواب واجب نیست  
 مکن احوط اینست که همان صیغه بعقبه در رد کند و اگر بر معنی صغیر سلام  
 نکند که سلامی علیک است سلام یا علیک است سلام واجب نیست مکن تردد  
 بعقبه احوط است و اما اگر بگوید سلام و جواب رد بعید نیست و اگر سلام  
 نکند بخوبی حروف اعراب آنرا بخوبی و جواب رد بعید نیست و احوط



اینست که جواب را بهان صیغه سلام کرده بگوید اما بطریق صحیح بگوید و اگر یکی از مصل  
 ذمه بر مصلی سلام کند جواب واجب است بنا بر شهر و اقوی و در اینجا باید جواب  
 بهان طریق که سلام کرده بگوید یا اینکه هم چنانکه در غیر نماز علیکم جواب بگوید  
 در نماز نیز چنین جواب بگوید گفتند اما اقوی اینست که مختار است که و علیکم  
 گفتن احوط است و سلام بر کسی که در نماز است جایز است و لکن در اینجا بکراهت  
 آن متفاوت است و هر چه استخوانبند جواب بگوید که سلام کرده خواه در نماز  
 باشد و خواه در غیر نماز آن و اگر در سلام باشد استخوانبند آن موقوف بر مطلق  
 کردن نماز باشد در وجوب رد سلام با قطع نماز و سقوط واجب شکر است و هم  
 چنین در جای که استخوانبند موقوف بفریاد و زدن باشد گفتند و اگر  
 یقینی کنند که سلام را یکی از مضامین می گوید باید بمشربان جواب داد و مشتبه  
 شود احوط اینست که آن چند صیغه که احتمال می دهیم را بگوید در جواب بقیه  
 دعا و اگر در نماز جواب را ترک کند پس اگر سهواً ترک کند ضرر ندارد و گناهی  
 نکرده و اگر سهواً ترک کند اقرب اینست که نماز نشین بطریق مذکور خواه در نماز  
 که جواب را بگوید یا بخواند آن متغزل شده باشد لکن احوط اتمام نماز  
 و اتمام باقیات و اما معصیت کرده البته و اگر طعن مختص بر مصلی سلام کند

جوابش

جوابش

جوابش و بیست و نهم در غیر نماز بر مصلی جوابش واجب نیست و سلام در غیر  
 نماز بر مصلی مستحب است و معروف که در نماز جوابش بود و غیر نماز نیز واجب است مگر  
 واجب نیست که در غیر نماز بر مصلی سلام جواب بگوید پس در جواب سلام علیکم متوج  
 گفت و علیکم است سلام بیک از بقیه بر آن که علیکم یا عینیک را واجب نیست که پشت  
 از سلام بگوید در جواب مگر صغیر است و اگر زن مؤمنه بر مرد اجنبی سلام کند باید  
 جواب بگوید و مستحب است که بگوید سلام کنند و سوار بر پاهای او نشیند  
 بر نشسته و او را اینست که در نماز به سلام بطریق حسن و میگویند از سلام شد اگر  
 بگوید سلام علیکم و در نماز بهر حال نه لکن واجب نیست بکلمه آن یا پشت از  
 آن نیز جایز است مگر خلاف احتیاط است و طاهر نیست که رد سلام موزنج  
 و تا خوان جایز است چه در نماز چه در غیر نماز و مراد از تغییر پشت که طول نهد  
 انقدر که گویند جواب را ترک کرد و اگر تا خوان پشت معصیت است اگر عده  
 بنا بر آن نیست و آن حق بر ذمه او میماند بنا بر اقوی و اگر ذمی در غیر نماز سلام  
 کرد واجب است رد جواب بگوید بلکه در وقت که واجب باشد و اگر جمعی بر کسی  
 سلام کنند میتوانند در جواب بگوید و علیکم است سلام بیک جواب در وقت  
 مفارقت کردن از یکدیگر سلام کردن نیست و جوابش واجب نیست و مردی



بودن سلام بر نیز دینی واجب نیست و اگر در نماز عطف کند منتهی است که او را تسبیح کند  
 بیکه بگوید و بچک الله و اگر عطف کند دیگری او را تسبیح کند منتهی است و اگر او را  
 کردن بر عطف است که اگر کسی تا به ردای لکن بقصد صحت دعاء بخیر دفعه  
 رد کردن و اگر کسی آب بخورد پس کسی بگوید عینا لکن جواب واجب نیست لکن  
 احوط است و اگر کسی بگوید کسی که در نماز است بچک الله بلیه و کون آن از دعا و تکیه  
 که هر دو میان مردم مخافه است و جواب رد واجب نیست لکن احوط است بقصد  
 اعتناء لفظی بکفر در غیر نماز دینی واجب نیست **نکته** بدانکه تعقیب از تسبیح  
 داد و بقیه و از کار و آداب آن در کتب اولیه که کور است و منتهی است تغییر آن و در است  
 در سلام نشستن با الطمینان و قرار بودن و منتهی است نشستن بهینگی در نشسته منتهی است  
 نشسته و اگر نماند نیست واجب سلام را باید تعلیم کرد و نه نیت بدانکه  
 اگر مؤمنی بر معنی سلام کند و منتهی است برادر و سلام و جواب دادن و  
 اشاره بسرو و کون آن کافیت و اگر یکی از این چهار صیغه سلام کند که الله  
 علیکم السلام علیک جواب بر اهلان نبوی که سلام کرده باید رد نماید بصورت دیگر  
 جواب نمیتوان داد پس جواب سلام علیکم السلام علیکم مثل نمیزان و چنین  
 بخوان بنابر ائمه و در جواب قصه قرآن کردن ضرورت و اگر سلام باین پنج

که علیکم السلام

که علیکم السلام بیک سلام ائمه ائمه است که واجب نیست که جواب دهد منتهی است احوط  
 است که بجهان صیغه بقصد دعا کند و اگر بر معنی صیغه سلام کند که سلام می کند  
 با سلام است علیکم و سلام واجب نیست لکن تردید بقصد احوط است و اما اگر  
 بگوید سلام و جواب رد بجهت نیست و اگر سلام کند بخوبی که حرف جواب آنرا  
 غلط بگوید و جواب رد بجهت نیست و احوط است که جواب بجهان صیغه سلام کرد  
 بگوید اما بطریق صحیح بگوید و اگر یکی از این چهار صیغه بر معنی سلام کند جواب واجب نیست  
 بنابر ائمه و اقوی در اینست که باید جواب بجهان طریق که سلام کرده بگوید یا اینکه  
 بجهان که در غیر نماز علیکم جواب بگوید انگشت است احوط نیست که منتهی است در تسبیح  
 بگوید لا اله الا الله حق لا اله الا الله یا مانا و بقصد لا اله الا الله عبودیت  
 در تسبیح است لکن نیت نیست و در تسبیح است تسبیح و لا تسبیح اجرنا علیه  
 ذلیر فایض تسبیح و بخوان این نیز در تسبیح و در تسبیح تسبیح و تسبیح و تسبیح  
 عزیزیت و یا خیر آن جایز نیست و اگر تا جواب است بر قیاس و همچنین تسبیح  
 منتهی است اگر تا جواب است و بعد از نیت است و احوط است بجهت  
 در تسبیح قرآن نیت قرینه قیاس از نیت است بر نیت و کرده است خواندن قرآن  
 و آن فتن آیه سجده و مکرر عبودیت و تسبیح مکرر خواندن آیه تسبیح لکن اگر در یک مجلس



مگر خوانند سجده کرده بعد که عزت بجا آورد در وجوب نکرار در اینجا انگشت است  
 و لکن احوط است و واجب نبود سجده مگر بعد از اتمام آیه و در تعیین آیاتی  
 که سجده در آنها واجب نیست پس رجوع بقرائتهای متداول معتبر کردن بعبادت  
**فصل پنجم** در مبطلات نماز است و آن است عزت **اول** چونکه طهارت را بشکند  
 اگر چه سهوا باشد و یکی این نماز است را با طریقی که بنا بر اقرب **دوم** که بر هر  
 دین است خواه عمدا باشد یا سهوا خواه با دوازده باشد یا نه خواه چهل و یک باشد یا نه و اگر  
 بجهت رفتن مال گزیده دین است و هم چنین بجهت رفتن درینجا یا مردن علی اگر مشتمل  
 بر قصد قربت باشد بطریقیکه معتبر است در عزت که آنرا که بر امور دینا نه ایم و  
 که بجهت خوف خدا عز و جلال و اگر چه با دوازده باشد و اگر چه برستیه باشد ام اگر از برای  
 خدا باشد با طریقی که نماز را و فرجه میان نماز دارد بجهت عزت حتی نماز است  
 و نافله نیز با طریقی که بجهت این **سوم** غفلت است و اظهار اینست که آن عبارت است از  
 این کاری بکند عرقا و نماز کی نکوبند و فرجه نیست در این میان نماز نافله  
 و فریضه و بفرقی که است نه و آن مغفوت است و شرط است در غفلت کثیری که نماز را  
 با طریقی که بجهت بفرقه حقیقت کوبیند و نماز کی نیست پس اگر امر بر آنست  
 نشود در جمیع نماز اگر مثلاً همه را بیکه قطع می آورد و غفلت کثیر بود و او را از نماز  
 کشته

نکسته بودن بدون بیکدیگر و لکن چون متفرق است بدون یزد و غفلت و  
 اگر کسی را بکند که او را نماز کی نکوبند نماز او با طریقی که بجهت کثیری نکوبند  
 مشرک است و حتی غش و چون در غفلت کثیری که نماز را با طریقی که نکوبند و اینست  
 باشد که کثیف را از نماز کشته بود و بدون بدون بر و پس هر که چنان میت  
 عز و جلال را که از افتخار باشد مثل کثیف یا در عقوبت و یکدیگر و پیش و پشت  
 و کس و جمیع موریا و در رفع آنها نیز غفلت دارد و اگر چه از افضای نماز شرک است  
 یا در عقوبت و از بعضی اشیاء است متفاد میزد و چون درین سبب و احوط طهارت  
 اینست بجهت حکم باین تعبیه نیست و اما بیکه مستلزم بطلان نماز نیست و هم  
 چنین نماز را در شستن رکعات استیحات نکشت یا تسبیح یا تکرار و جلوه  
 پوشیدن یا کندن و خوار شدن بدن و دست برت رذن بجهت حاجتی یا در نماز  
 رذن مثلاً بجهت پیدار کردن کسی در میان پاک کردن و غفلت از دهن انداختن کرد و  
 حرف از آن ظاهر نشود و لکن هر دو مکرر است و باطل هر دفعه که او را از نماز کی بودن  
 بدون بزد و جابر است و با بطلان نماز عمداً و اگر بدون بزد او را از نماز بجهت  
 کوبیند نماز بکند نماز را با طریقی که است اگر عمداً باشد و اما اگر سهواً باشد یا بجهت فراموشی  
 باشد پس اگر محصور است نمازی نشود نماز صبیح است و اگر محصور است نماز را محصور کرده



پس اگر چه از آنکه منتهی شود غرض از تمام کسبه صادق است که ناز کرده صحت نماز خالص  
از قوه نیست اگر چه احوط اتمام و اعاده است و اگر بعد از اتمام صادق نیست که ناز کرده  
ناز با طریقت باشد و اگر مضطرب و بفرقه کثیر حکم صورت سهو است بنابر  
اقوی و اگر فکر کثیر از اجزاء ناز باشد مثلاً بیا در طول دادن قنوت یا رکوع یا  
سجود مثلاً پس اگر محصور است ناز می شود و غرض از آنست که اگر فرض کنیم که محصور است ناز شود  
احوط تر است پس اگر سکت نشد بکوت طویل بر آنقدر طول کشید که ناز کشنده باشد  
نمیگویی ناز با طریقت در صورت عجز او در صورت سهو احوط اتمام و اعاده است  
و اعاده است و لکن صحت نماز در این خالص از قوه نیست **چهارم** بگویم و در وقت  
ردن است اگر چه ایستاده و با طریقت کشنده و فرقی میان ناز با طریقت حتی ناز  
ناقص و نازیت و اگر سخن گفتن واجب شود در ناز بجز بقیه و بقیه مثلاً و ناز را  
با طریقت کشنده و احوط اتمام و اعاده است و با هر یک یک نیز ناز نشی با طریقت و سخن  
گفتن اگر چه مقتضی باشد و آن را که در میان حرکت دادن او ناز را با طریقت کشنده  
اگر چه بکینه فحاشانه و غیره و جمع گفته اند که اگر سلام بگوید عجز از ناز نشی با طریقت  
می شود و اقرب است که اگر قصد دعا کند و صادق باشد که دعا است و قصد  
پردن رفتن از ناز کشنده ناز با طریقت است اگر چه بلفظ اسلام علیکم باشد و

و اگر بقیه دعا باشد احوط تر است اگر چه بقیه زیارت باشد مثلاً مثل سلام  
عنه المصلحین که در قنوت میگویند و اما تنجیه و ناله کردن و صدای حیوان  
دادن پس اگر قنوت در آن می شود و خروج از آن ظاهر می شود و با طریقت کشنده ناز  
اگر چه عجز باشد و اگر در وقت ممتاز از آن ظاهر شود و از کلام گویند و علم بآن  
داشت قبل از گفتن ناز نشی با طریقت اگر کلام بیخبر را بوقت بطلان دانیم و آن  
عذر باشد و اگر کلام نشی گویند با طریقت کشنده ناز را و اگر کشنده کلام است  
باشد احوط اتمام و اعاده است و هم چنین است باید کردن در موضع سجود و در خواندن  
و آه کشیدن اگر از خوف عذاب آه کشیده اگر چیز بآن ضم نموده که آنرا دعا گویند  
بسی حکم تنجیه است و اگر با چوین است که آنرا دعا گویند غرض از آنست **و در آنکه**  
خواندن قرآن در نماز جایز است و از کلام با طریقت کشنده است اگر چه بقیه قریب باشد  
اگر چه جنبه بر چوین باشد نیز قصد کرده باشد و اگر مقصود جنبه بر چوین باشد بدون  
قصد قریب در محله ناز خلافت لکن اگر چه نظم قرآن بودن بدون ناز قصد حکم می شود  
و اگر بدون ناز مشرب است که بگوید ادخلوا السلام آمین مثلاً ناز را با طریقت کشنده  
چون نظم قرآن بدون ناز قصد و لکن احوط است که اگر کشنده قرآن بدون قصد  
قریب و اگر کشنده که در قرآن است بطنی که در قرآن است بخواند مثلاً امین که بگوید یا ابراهیم



ستم نذرش باطل می شود اگر چه هر دو کلمه در قرآن باشد و جایز نیست ذکر خدا در نماز و از کلامی  
 نیست که نماز را باطل نماید اگر نقصه در آن باشد و جایز نیست تهنیت غریبه گرفتن یا تهنیت  
 اگر بدون قصد تهنیت تهنیت غریبه گرفتن نیز جایز نیست لکن احوط منع و اعاده آنست  
 و مراد از ذکر خدا هر چه در آنست که آنرا در عرف ذکر خدا گویند و نه در آنست بوجهی  
 و بر سالت پیغمبر و ولایت امیرالمومنین است ذکر است و وضعهای خدا مثل  
 ذکر نیست بنا بر ادب و لا حول و لا قوه الا بالله ذکر خدا است و هر چه بگوید که یا  
 ذکر است یا نه احوط احتیاط است از آن در نماز و ذکر و قرآن که در این نماز جایز  
 و استیم شرط است که طریقی نماید و اعراب آنرا افلا و غلا و کونیه و همچنانکه  
 ذکر در قرآن در نماز جایز است و دعا کردن نیز در آن جایز است از برای هر صبح  
 از امور دنیا و آخرت بلکه اگر مقصود در آن نیز تهنیت غریبه بر مصلحتی جایز است  
 لکن خلاف احتیاط است و دعا بجهت طلب امر حرام نماز را باطل میکند بنا بر ظاهر  
 و مراد از دعا هر چه در آنست که آنرا در عرف دعا گویند اگر چه بیشتر باشد بر امری  
 چنانکه که طلب غنی بر آن باشد مثل آنکه بپایان کند احوال نفسی خود را و گفتاریت  
 از نفس مستطیل و کفو آن شود و دعا بیکه تسبیح کردن آن واجب نیست  
 و اگر تسبیح دعا مختلف باشد جایز نیست خواندن همه تسبیح و هم چنین اگر در آن تسبیح

در کلمه مختلف باشد شد در مالک یوم الدین و مالک هر دو را میتوان بخواند  
 اگر اعتدال بمواضع واجب دیگر نرسد و بیکدیگر جواب یکی در نماز جایز نیست  
 اگر چه آنکس را در آنست **یا انک** لکلم بک حرف منع مطهر نیست و بک حرف منع  
 که فقه منع آن نماید مشرف است که منع آن نیست که نگوید در نماز را باطل می نماید  
 و اگر منع آنرا فقه نموده حکمش بک حرف منع است و اگر عده دهد حرف را که نه  
 نذر در حکم بعد از اعلان بعبه نیست و در حرف منع یا تهنیت لکلم کنه عده  
 نذرش باطل است و باطل هر چه بر آن صادر شود بکلام آنکلم در عرف صفت است اگر  
 عده یا تهنیت نماز را باطل میکند پس اشاره کردن و نوشتن و بخواندن که راییدن  
 باعث ابطال نمیشود و کلامی که فقه گفته بر سه و اگر کلامی که در آن تسبیح تمام است  
 و عده آنکلم کرد پس معلوم شد که خطا کرده نذرش باطل می شود بنا بر ظاهر اگر منافذ دیگر  
 بعد از آن سه باشد لکن باید این کلامی که منافذ باشد که نه عده است یا آن باشد  
 بینه اگر این منظره که از نماز بیرون رفته منظره است که نه عده است پس لکلم کرد  
 مثل آنکه بگوید که در دو و چهار و منظره که در چهار است و تمام کرد پس یقین کرد  
 که دو بعد از آن صبح است و الا حکم بعبه شکست و اگر جنم دهنه که از نماز  
 بیرون رفته و لکلم کرده و بعد خط معلوم شد نماز صحیح است و این لکلم نماز صحیح



فاسه نموده اینها همه در صورتی که بسبب کف از نازکی بودن پرون نرود  
 و الا نازش با طریقت **چشم** از مصلحت ناز که اشتیاق است است برشت  
 در شب در هر نازی که باشد حتی ناز میت و ناز غفلت بویته خواه مرد باشد  
 خواه زن یا خنثی یا صبی یا مجنون خواه پیاپی باشد یا با جابر خواه بر بالای  
 ناف که از دیار پایی ناف نماند و کف را بر روی کف که از دیار کف را بر روی کف  
 دست کند و یا بر ذراع خواه با عقد و شرع آن بگذارد یا نه اگر بجهت ضرورت  
 بگذارد مثل اینکه دفع اذیتی از آن خواهد ماند جابر است و نازکی  
 صبیح است و اگر بخواهد از ناز است بر پشت آن گذارد یا اینکه بگذارد و دست را  
 نوزا بر دارد و افعوی است که ناز با طریقت و دلکی احوط تر است و اما که از ناز  
 دست راست را بر روی دست در حد کعبه یا نشسته یا که از ناز بگذرد بر شکم یا  
 که از ناز کف بر کف پیر افعوی جابر است و هم چنین فاسه نموده ناز اگر دست را  
 بر روی دست گذارد و سهواً با جابر افعوی همچنان که از ناز دست راست بر چپ است  
 و مفه است همچنان عکس آن جابر افعوی و اگر ضرورتی باشد مثل ناز با طریقت جابر است  
 و ناز را با طریقت کند و ضرورتی که علم بفرستد بلکه منظره آن کافیه و همین  
 که منظره بفرستد و واجب میشود لکن اگر با جابری که ناز با طریقت و اگر

احتمال

احتمال صغیری بفرستد باشد جابر است و ناز با طریقت و اگر نواز ناز کند  
 از ناز با جابر ناز و در جای غلوی کردن ضرورت است این بجز ناز با طریقت  
 و اجابت که دست را بر دارد و مستحب است که دست را از ناز کند در چپ ناز است  
 از مصلحت ناز و بقیه که دانسته است تمام بر ناز خواه به پشت بقید برسد یا جانب  
 راست یا چپ بقید بگذارد و اگر چه که مشرق یا مغرب نرسد و با جابری محرف  
 شدن از بقید ناز را با طریقت کند اگر ناز را جابری باشد اما ناز مستحب در آن حقوق  
 و افعوی است که با طریقت و بجهت احتیاط بقید و اگر در ناز را از بقید بگذارد و اگر  
 کعبه ای نرسد که تواند پشت سر خود را به سپهر و کعبه که پشت بقید رود که اینها  
 در صورت ناز خلاف است افعوی است که با طریقت و اما احتیاط را از ناز نرسد  
 و فرق است میان آنکه زدنش با جابری یا مشرق یا مغرب برسد یا نه اگر بر روی ناز کف  
 نمکند بخوبی که کوبیده کف کرد به پشت ناز با طریقت و اگر کف بچشم ضرورت دارد و اما  
 مکره است و کشتن آن و حیوان از پیش روی ناز را با طریقت **مستحب** قهقهه  
**مستحب** حوزن و است میدان است عمد اگر ببرد ناز برسد و اگر فقیر باشد بخوبی که  
 دلالت نمکند بر اینکه روز ناز کند و اینها با طریقت و اما احتیاط را از ناز نرسد و اگر  
 سهواً یا است اگر فقیر است ضرورت دارد و اما اگر کثیر باشد پس اگر بخیر است که کوبیده ناز







جواز قطع کجبه حفظ آن کجبه است حضور اگر ال مؤمنی باشد و کجبه حفظ نفس  
محرم نیز جایز نیست و کجبه حفظ او از فرزین نیز جایز نیست و جایز نیست قطع  
ناز کجبه لکن داشتن فرضی و اگر که میرسد از ادخل کند اگر بر نفس او متفر نکند و  
با عدم فرزین نیست بنا بر ظاهر و کجبه رفع حد شیک لکن داشتن آن موجب ضرر باشد  
هر جا بیک قطع کردن ناز خوف فرزین داشته باشد قطع جایز نیست و اگر فرزین لازم  
نباید بجز در وقت بقطع نیست جواز نمیشود کجبه رفع فرزین مؤمنی عادل قطع جایز است  
و اگر امری معروف و نهی از مکر معروف بقطع ناز بیک قطع ناز جایز نیست بلکه  
و جزی است و اگر در جاهای بملکان عقیبی کجبه فراموشی شروع بنام کرد در بین ناز بیک  
آید و جزی است قطع بنا بر ظاهر و اگر واجب شود قطع ناز در جای که قطع نکنند نازنی  
صحیح است بنا بر اقوی و در جای که میخواهد ناز را قطع کند سلام گفتن و جزی است  
بنا بر اجماع و اگر چه بفرمان واجب میباشد و البته اند **اشتم** در ناز آیات است  
در آن دو مقام است **مقام اول** در سبب است به آنکه ناز آیات واجب  
میشود کجبه **اول** در گفتن آفتاب و ماه است خواه تمام آنها بگوید و خواه  
بجز آنها و اگر گفتن آنها کجبه میرسد سن ساره بجه ناز و جزی است بنا بر  
اقوی لکن احوط است که بجهت خوف نشود که حکم آن خواهد آمد اگر ساره بگوید

و اگر بجهت خوف نشود ناز و جزی است و اگر نه واجب نیست و ثابت میشود گفتن  
آفتاب و ماه برین و علم بر ساینه و نبوت آن نبوده است و ادخل است  
از قوه نیست و بجهت کجبه دل دشمنان غنی ثابت نمیشود لکن احوط است و اگر در اول  
از اهر کجبه با جهاتی از فتق این خود هر که در فلان وقت آفتاب قطع بگوید  
عمر بقول این و جزی است و قطع واجب نمیشود و اگر بگوید آفتاب مشا و زیر بر  
رو و یا غروب کند ناز واجب میشود معلوم نکند که منجلی نباشد و اگر در وقت  
ناز در نیمه آفتاب بگوید اگر یکی از آنها و نفسش نیک باشد و یا اگر مقدم داشت  
و اگر مرد و نفسش نیک باشد بگوید مقدم میرود و در اینجا قضای ملکیت تمام میگردد  
اگر آن هر دو ناز آیات کرده بود تا وقت مرد و ناز باشد بلکه اگر بمرد می  
گفته بود باید قضا کند نرا اگر چه آن هر کرده باشد و اگر وقت مرد دست  
داشته باشد هر کدام را که خواهد میخواند که لکن احوط نفییم ناز و جزی است  
نار نه است بجهت که در عرف کجبه نار نه است بجهت که در عرف ناز واجب  
نیست نار نه صادق نباشد مگر آنکه خوف مرگ و بجهت خوف واجب میشود وقت  
آن حدت نیست و شرط نیست طول کشیدن آن بقدر ناز کجبه ناز کوف و خوف  
که اگر بقدر نازی که بفرمان واجب بجهت طول کشیدن ناز بر او نیست ناز او نه قضا



اگر چه بگویند طول بکشد و احوط عدم حرکت و نه زلزله را هر وقت که ممکن نیست  
 ادا وقف نمیکند و اقوی اینست که خوف زلزله واجب است و با جز آن جایز نیست **چهارم** خوفهای  
 آسمانی مثل بارانی عظیم سببه وزر و سنج اگر باعث خوف شود بدون خوف  
 واجب نیست نماز بجا براقوی و با خوف نماز واجب است اگر چه سبب آن وزر و  
 بانه و غیر طاعت و تاریکی و صاعقه عظیم و سحر و زلزله و آتش از آسمان  
 ظاهر شدن اگر باعث خوف شوند اینست و باطله هر امری که از آسمان یا زمین حادث  
 شود و باعث خوف گردد و نماز واجب می شود و با براقوی و آفات و آتشی که از  
 آیت مرتفع است مثل بارانی عظیم موجب نماز نیست اگر چه باعث عادت باشد و امور که  
 باعث خوف می شود باید بخوبی باشد که خوف بر بیشتر مردم حاضر شود پس در این  
 صورت نماز بر هر کس واجب می شود و حتی بر کسی که ترسیده باشد و اگر خوف بر بعضی مستویا  
 شود بر همه یکس نماز واجب نیست مگر آنکه خوف بر او غالب باشد و مراد از خوف  
 بیشتر مردم آنست که بخوبی باشد که اگر مردم مطلع میشدند بیشتر مردم برترسیدند  
 و یا به علم حاضر شود بخوف معظم مردم و مظنه کافین و تحقق کردن با یک خوف  
 بر اکثر غالب باشد و خود نیست و نماز بجهت خوف در زلزله و درنده واجب می شود  
 و در باد و اگر خوف فایده عارت و غرق شدن گشتی و نوحان باشد نماز واجب

می شود

می شود و بگویند خوف زلزله عذاب و غضب آسمانی باشد تا فزع و عذاب شود و نماز خوف  
 نیز قنصل مادام است و فوری نیست و نیست ادا وقف در نماز نیست که  
 جمیع آفتاب و فسی ماه بکشد و نماز نمکند و فضا واجب است خواه عمه رنگی گاه  
 باشد یا بکینه و اموشی یا بکینه مطلق شدن بان و بشهادت دو شاهد ثابت  
 می شود و بکی و نه بشهرت که علم از آن بهم رسد و اگر بفرماید و مطلع شود  
 عاقبت بکشد و وقفای نیست و اگر عالم شود بان و بکینه و اموشی با عذاب  
 یا بعد از آنکه فضا لازم است و اگر آتی زلزله است واقع شود و مطلع شود و  
 نماز نمکند رقط می شود و اگر چه فرموده شده باشد و اگر قطع نماز اتوی سقوط  
 و احوط عدم سقوط است **مفهوم دوم** در بیان کیفیت نماز آیت است **و اگر**  
**آن** در رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده و همیشه در هر رکوع  
 دو سجده و آن واجب است اگر وظایف و غیر آنهاست و در هر رکعتی قرائت و همیشه  
 و نشسته و سجد می نیز در آن است مثل نمازهای دیگر و صورت آن سجده یک  
 یا انگشت است اینست که نیت کرده بگویم یا بگویم و حمد و سوره بخواند و  
 برکوع می رود و همچنین تا پنج رکوع بگوید و پس بسجود می رود و در سجده و  
 مثل رکعت اول بجا می آورد پس سجده و نشسته و سلام بجا می آورد و تسبیح







قضا کی آوردن آن و جانی که دهنست قضا را بر او است فوراً و غلط است و در  
 مسئله پیشین قول آن قوی عدم فوریت پس میتوان آنرا بنا بر سه از دو مطلق  
 خواه آن نماز فوت شده و یک نماز باشد یا بسته خواه در همان روز قضا شده باشد یا نه  
 خواه سهوا و بدون تقصیر قضا شده باشد یا با تقصیر مگر احوط اینست که نماز  
 قضا را فوراً بجا آورد آنرا مقدم بر نماز حاضر را دانسته و اگر دو کس مقدم داشتن  
 نماز را بر قضا و آنرا در اول وقت بجا آوردن نیز جایز است بنا بر اقرب و بر فرضیه  
 که حکم بر فوریت قضا بر حکم بر وجوب اشتغال بآن و عدم لزوم قضا بر غیر ضرورت  
 از خواب و خوراک و نحو آن نمیشود و مضاف به این حد فایز نمیشود و اگر در وقت  
 مغول نماز که در حال فراموش کردن قضا در پس نماز باشد پیش آن بنا بر محتمل  
 میتوان عدول نماید بر قضا بلکه اول عدول است لکن واجب نیست و بنا بر فوریت  
 واجب پیش و جواز عدول بنا بر محتمل و وجوب آن بنا بر غیر در وقتی است که لازم  
 نباشد است به زیاده و کس را مثل آنکه نماز صبح فراموشی کرده باشد و بعد از رکوع  
 بسم نماز ظهر یا پیش آن در آنجا عدول نمیتواند که واجبست تقدیم قضا با  
 وجوب آن در وقت است که وقت او انقضائ شود و الا او را مقدم میدارد و وجوب  
 و یا مراد از تنگی وقت ادا در وقت پیش از آنکه بعد از اقل واجب نماز اول

بجا آورد

بجا آورد و آنکه تقدیر بجا آوردن آن بیشتر احوط و وظیفه مستحب و سوری طوری مستحب  
 اگر نماز باشد و وقت تنگی پیش از آنکه نماز ادا بجا آورد و اقرب در نظر  
 اینست و یا اذان و اقامه نیز مراعات میشود و یا نه اقرب مراعاتش وظیفه است  
 وقت کفایت یک سراج در نماز ادا اگر نماز ادا کرد بکمال تنگی وقت پس  
 معلومست که خطاب نماز صبح است و اگر نماز قضا را در وقت محض نماز ادا  
 بجا آورد سهواً یا بجهل منقطع بود وقت قوی تنگی است که آیا مراد قضا بیک محل  
 خلافت و جواب فوریت آن مختص بنماز صبح است یا بنماز کوف و حروف  
 و ایات نیز پیش از قضا را تا غیر نماید اندک است بنا بر قول بغیر نه نماز قضا  
 و بنماز مقدم باید و است بطریق بنا بر این قول و بطریق استجاب بنا بر محتمل  
 در آن اشک است و لکن اصرار و دیگر منقول باشد اقرب است و هم چنین قضا  
 یا ادای بخیر و توبه جمع شوند قضا را مقدم دارد بنا بر لزوم تقدیم و اگر نماز قضا  
 بخیر و توبه بر خود لازم نمیشد باشد مثل نماز قضا خودی نیست پس اگر واجبست تقدیم  
 آن اگر چه در قضا خودی بخیر و توبه نماند و اگر چه در آنکه اگر منقطع بود وقت تمام علمش  
 بهم رساند واجبست که نماز قضا بجا آورد و تا غیر جایز نیست بلکه هر واجب که  
 و سعی داشته باشد مطابق میشود در وقت طری بوفات بنا بر این اگر قضا بجا







میوانه نمازش صبح است و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان نماز در رکعتی و در  
 در رکعت اول و غیر آن و قول بفرق ضعیف است و اگر اطفال برکنی که دو یا سه یا نه  
 تا داخل رکعت دیگر نمازش با طریقت خوان نماز فریضه باشد یا نافه خواه در رکعت  
 اول باشد یا در رکعت آخر و اما اگر در رکعت آخر باشد یا در رکعت اول  
 در رکعت دیگر میخواند اما اگر در رکعت دوم باشد اگر تکبیر نماز نماز در رکعتی مثل  
 نماز صبح و سفر و غیره و آیات اگر تکبیر در رکعتی که بنا بر آن میخواند  
 مگر آنکه لازم آید که نماز در رکعتی را منتهی تکبیر کند که یا پنج رکوع کرده  
 یا شش رکوع و دانسته که اگر پنج رکوع کرده یک رکعت کرده و اگر شش رکوع کرده در  
 رکعت دوم پیش در ایستاده نمازش با طریقت و تکبیر در رکعت نماز مغرب  
 و جنت بطلان است و فرقی نیست در این که غنای که در تکبیر یا در تکبیر یا در تکبیر  
 تکبیر کند که یا در رکعت کرده یا نه یا اینکه تکبیر کند که یا نه یا چهار  
 و هم چنین است حکم در سوره سابقه و اگر نماز چهار رکعتی باشد پس اگر تکبیر در یک  
 و اگر که نمازش با طریقت و اگر در ایستاده باشد یا نه و در این مواضع که  
 حکم بفرقی نیست میان آنکه در وضو وقت باشد بخوبی که اگر نماز از زیر  
 کرد نماز او در وقت تمام نموده یا در وقت وقت باشد و کسیکه تکبیر کند

نماز چند رکعت که یا دو یا سه یا چهار نمازش با طریقت و اگر تکبیر کند میان  
 ۱۱ و ۱۲ بعد از آنکه سجده بین پنج نماز که آنچه کرده بود چه باشد یا نه یا شش  
 اینست که بنا بر آنکه میخواند بر وضو باشد یا نه یا اگر ایستاده نماز تمام میکند  
 و بعد از آنکه یک رکعت است یا طریقت را یا ایستاده یا در رکعت نشسته بنا بر ظاهر  
 و احوط احتیاطاً یک رکعت است یا نه یا اگر در تکبیر نماز در وضو و در وضو یک رکعت  
 دو دست یا دو و چهار یا دو دست و چهار در وقت صبح است که بعد از آنکه سجده  
 باشد و اگر قبل از آنکه سجده بین باشد نماز با طریقت و اگر سجده بین اقرب  
 اینست که بعد از آنکه سجده دوم باشد و اگر قبل از سجده و بعد از رکوع نشسته  
 کند یا در حد فنی تمام نکند که این قیام رکعت دوم است یا سیم نمازش با طریقت  
 و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان نماز ادا یا وقف نماز است یا روا که نشسته  
 میان سه و چهار ظاهر اینست که بنا بر چهار رکعت و نماز تمام نموده و در رکعت  
 نشسته یا یک رکعت است یا نه یا اگر ایستاده یا در وضو و در وضو نشسته و در وضو  
 باشد و اگر در حد فنی تمام نکند که یا این قیام یک رکعت سیم است یا چهارم پس  
 این تکبیر برکت بر دو دست باشد پس آن رکعت را تمام میکند و رکعت چهارم  
 نیز میخواند و پس آنچه گفتیم نسبت یک تکبیر میان دو دست کرده یا نه یا



مراد و بنا بر اقوی اگر ننگ کند در میان دو چهار رکعت بعد از اتم سجده بنی بنا را  
 بر چهار رکعت کند و نشسته و سلام را یکی مراد و اگر پیش از نشسته ننگ کرده و سلام  
 ننهد یا یکی مراد و اگر بعد از نشسته ننگ کرده و باطل باشد از تمام می کند و در رکعت  
 الهی که یکی مراد و اگر پیش از نشسته است سجده سهوی و هر بیت لکن اولیت  
 و اگر در میان دو سجده چهار رکعت کند بعد از اتم سجده بنی بنا را بر چهار رکعت کند و بعد  
 از اتمام نماز دو رکعت استی و در رکعت نشسته یکی مراد و بنا بر ظاهر و اقوی است  
 که دو رکعت استی و در واجب است مقدم دارد و در جواز یک رکعت استی و بعضی  
 دو رکعت نشسته خلاف است و احوط منع است بلکه در بیت که منع اقوی است **یکه و اگر**  
 ننگ کند میان چهار و پنج آنرا چند صورت است **اول** آنکه بعد از اتم سجده بنی ننگ  
 کند در اینست و واجب است که بنا را بر چهار رکعت کند و سلام دهد و دو سجده سهو  
 بجا آورد و نماز منتهی در طاعت و فرقی نیست که آن ننگ پیش از نشسته باشد  
 یا بعد از آن **دویم** آنکه قبل از رکوع ننگ کند و آن ننگ سهو می کند و بطل می آید  
 سه و چهار پس باید بنا را بر چهار رکعت گذاشته و بنشیند و نماز را  
 تمام کرده و دو رکعت نشسته یا یک رکعت استی یکی آورد و این نگیان مستحق می شود  
 که ننگ کند که آیا این قیام بجز رکعت چهارم است یا پنجم یا یک رکعت

سابقیم بوده یا چهارم و فرقی نیست که ننگ بعد از قنات است یا پیش از آن و چنانچه  
 سجده سهو را در اینجا واجب می دانند و آن احوط است **سیم** آنکه ننگ بعد از  
 رکوع باشد و قبل از سجده و در اینجا نیز در صورتی غرض است و مسئله در یک رکعت است  
 و حسب شرط را ننگ ننگ تمام کردن و اعاده آن لکن صحت نماز عا از قنوت نیست  
 و سجده سهو را در اینجا واجب است بنا بر احوط و اقوی و فرقی نیست که استی باشد یا فرد  
 آمده یا نه و هنوز سجده سهو است **چهارم** آنکه ننگ در رکوع واقع شود یعنی  
 همانکه رکوع چهارم است یا پنج مسئله در کمال تکلیف است احوط است که نماز را تمام کند  
 بلکه رکعت استی یا دو رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اعاده نماید و شرط صحت را  
 البته ترک ننگ **پنجم** آنکه ننگ در آشنای یکی از دو سجده یا در میان دو سجده واقع  
 شود و در اینجا نیز صحت نماز عا از قنوت نیست لکن حسب شرط را با اعاده نماز ترک نماید  
 که مسئله در غایت تکلیف **پنجم** ننگ کند در میان دو و پنج در نماز چهار رکعتی پس اگر  
 قبل از اتم سجده بنی است نماز باطل است و اگر بعد از آن است اقرب صحت است و  
 بنا را بر اقرب باید گذاشت **و اگر** میان سه و پنج اگر بعد از اتم سجده بنی است نماز  
 صحیح است بنا بر اقرب و بنا بر سه می کند و نماز را تمام می کند و سجده سهو نیز  
 می کند بنا بر احوط و احوط اعاده نماز است و اگر قبل از رکوع باشد این ننگ رکعت



بهم میریزد در نشیمنه دگر بگوید و بشکست میانه و چه در مجلس گذشت و احوط است که  
 چهار سجده سهو بجا آورد و سجده بجهت ریخته قیام و دو سجده بجهت امر شکر و اگر بعد  
 از رکوع و قیام سجده ای نکرده افع و افعی است که باید بنا بر اقل که از دو نماز را  
 تمام کند و احوط اعاده نماز است و مراد از اینست که گفتیم بعد از رکوع شکر نایب  
 است که بعد از آنکه بجز رکوع باشد دیگر از تمام شکر نکند میانه و دست  
 بخ است و قبر از آنکه سجده تین با طریقت بعد از آن بنا بر ابروی میکند از دو نماز را  
 تمام میکند بنا بر افعی و احوط سجده سهو نیز می باشد اگر چه حکم بوجوب آن منکوت  
 دمع و لکن احوط اعاده نماز است و صورت شکر بسیار است لکن آنچه غالب است  
 به اینست که حکم آن می باشد است که مذکور شد **در آنکه نماز مستی باطلی که بجهت**  
**شکر واجب می شود و افعی است که معین است در آن قراءت حمد و خواندن**  
**سجده جایز نیست و آن نماز را باید بعد از سلام بجا آورد و در هر بیت در آن**  
**نیت و نیت لازم نیست تعیین کردن اینکه یک رکعت است یا دو رکعت نایب**  
**اقرب لکن احوط تعیین است و هم چنین واجب نیست تعیین آنکه استیاء است**  
**یا نشسته لکن احوط است و هم چنین تعیین استیاء لازم نیست پس اگر عیاء**  
**بجا بیاورد و نیت نیت که بجهت استیاء است حمد نماز و بنا بر اقرتیب**  
 لکن تعیین

مختص ... به اعظم ...

تعیین احوط است و تعیین اینکه استیاء بجهت نماز نیت نیت است و نیت  
 آداب جاییکه در نماز است و نیت در جاییکه در نیت است و در نیت  
 لکن احوط است و اما نیت قریبه در وجوب شکر است و اما نیت در نماز  
 استیاء بجهت نماز است و اما نیت در آن آنچه واجب بود و در نماز استیاء  
 و استیاء و بیک بودن بر آن و جامع و مباح بودن ملک و لبی و مینه بودن  
 و عیاء بودن لبی و از مال یا مکرطه بودن آن و واجب است در آن طایفه  
 و نشسته و سلام هر یک در جای خود است و واجب است در آن ترک منافات  
 نماز و نیت است در آن آنچه در نماز مستی است مگر قنوت و واجب نیست خواندن  
 سوره در قراءت آن مختار است میان چهار اوقات لکن احوط اخفای است  
 و اگر بعد از سلام فوراً بجا آورد بنا بر احوط لکن عدم وجوب فوریتها  
 در هر کفیه است و بر فرض فوریت سه تکبیر بعد از سلام منافات ندارد  
 و اگر بعد از سلام از نماز و قیام نماز استیاء مطلق از مطلق نماز بجا آورد  
 عیاء اقرب است که بعد از نماز استیاء نماز را اعاده نماید اگر چه آن مبطل  
 سهو العیاء است و اگر فوراً بجا آورد و نیز احوط است که بعد از آنکه نماز استیاء  
 را کرده نماز نایب و اگر نماز استیاء را فراموش کرده و آخر نماز دیگر است



پس باید پس آنکه احوط اینست که نماز را تمام کرده نماز احتیاط را یکی آورد پس هرگاه  
 نماز را اعاده نماید اجزاء فراموشی شده که بعد از نماز باید قضا که مشرب شده  
 و سجده که از اجزاء نماز است پس واجب است در آن جمیع آنچه واجب بوده در نماز  
 از طهارت از وضو و قنوت استغفار و سوره و غیر ذلک و اگر  
 منافعی بجز آنکه بعد از تمام و قنوت از آن جزء در صحت نماز است احوط  
 اینست که آن جزء را قضا کرده پس نماز را اعاده نماید اگر چه قبل از نماز و عدم  
 وجوب اعاده آنست و اگر آن اجزاء بعد از نماز یا بنا در وقت  
 بدون رود انوی اینست که نماز را بطریقت و قضا برادران است و اگر سهواً ترک  
 تا وقت انوی متخیر است و احوط اینست که آن اجزاء را در خارج وقت یکی آورد  
 لکن انوی عدم وجوب است مگر در رکعت فراموشی شده و اما اگر نماز احتیاط را  
 ترک کند عده تا وقت خارج شود انوی اینست که نماز را بطریقت و اگر سهواً ترک  
 کند تا وقت بگذرد در حکم به بطلان نماز آنکه است احوط اینست که احتیاط را  
 در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بوجوب قضا در کمال  
 قوه است پس نماز احتیاط را آنکه وقت بدون رود با وضو بطلان اصل نماز  
 مطلق اگر چه نماز احتیاط را اجزای آن نماز دانیم و کسیکه نماز احتیاط را ترک کند

خارج شود

اهل نماز

در نماز را اعاده کند این نماز بجای او مجزئ نیست بلکه باید نماز احتیاط را یکی آورد  
 بنا بر حکم آنکه نماز در این نماز احتیاط با وضو و سجده اینم و همچنین  
 جزئی را که فراموش کرده و باید قضا کند و اگر قضا آنرا ترک کند و نماز را اعاده نماید  
 این نماز بجای او مجزئ نیست و اگر نماز احتیاط برادر واجب شود و قنوت تمام نماز را باطل کند  
 نماز احتیاطی در نماز نیست بلکه باید نماز را اعاده نماید و آنکه احلی میگوید که اینست  
 مرتب می شود مشرب طریقت نماز در برقرار تمام نماز آنچه گذشت و مشرب آوردن  
 اینست حکم به بطلان بعید است و اقرب اینست که کسیکه سهواً از کثیر الکره قطع می شود و در  
 جایگزینی نماز سجده واجب می شود و لکن احوط اینست که سجده را ترک نماید و نماز احتیاط  
 نیز از او قطع می شود و کسیکه کثیر الکره در چربی التفات شده بپسندد نه در آن چیز  
 دانه در بخان چیزها بر او واجب و اگر کثیر الکره در غیر نماز مشرب و منعی بطلان یا  
 بجای است مثلاً و اگر در نماز ترک کند یا حکم کثیر الکره بر او جاری می شود و بانه در آن کثیر  
 اقرب اینست که حکم کثیر الکره در او التفات بیک نمیکند و فرقی نیست در اینکه  
 کثیر الکره در واجبات باشد یا مستحبات و اگر کثیر الکره باشد در چربی که نثری بر آن مرتب  
 نمیشود سجده سهوی و نه در آنکی و نه بطلان نمازی مثل آنکه کثیر الکره کند و تفاوت  
 باشد که رکوع مثل بعد از کثرت از نماز و اگر ترک کند در چربی که نثری بر آن مرتب می شود



آب حکم کثیر است و در آن انقضاست و انقضاست که حکم کثیر است و یک  
 بسیار منظم بهر سانه که در اکثر الظن کومینه اعتقاد نظیرش منبایه مثل انگه کثیر الظن  
 بنیت و یک کثیر لکته التفات ممکنه در هیچ نماز که چه نماز مستحب یا نماز یومیه  
 باشد مواه نماز ادا باشد باقی اگر چه نماز استی رپشه و اگر کثیر لکته باشد  
 که آن فعل را که کرده بجا نیاورده باید آنرا بجا آورد که محقق باقیست و اما یک  
 کثیر لکته است و اگر برود رفت از کثیر لکته بودن نکش معتبر بر یک و اگر باز  
 عود کند حکم بر عود میکند و مرجع در زوال کثرت نیز نیست و اگر در سه نماز  
 نکرده بفرگفته اند که از کثیر لکته بودن برود و این خلاف از قوه نیست کسی  
 کثیر لکته باشد و فرجه را در آن بسیار سهو نماید و اگر سهو او فرجه را ترک نماید و محرم  
 محقق باشد بجهت آن باید آن جزو را بجا آورد بانه مسند در کثیر لکته است و احتمال  
 دوم دور نیست که انقضاست لکن احوط اینست که التفات سهو نموده نماز را  
 تمام نکند پس اعاده نماید و این شخص اگر رکعتی را ترک کند و در رکعت دیگر شود  
 نماز در وقت که انقضاست لکن احوط اعاده نماز است بعد از اتمام و اگر کثیر لکته  
 باشد در هر چه که باید فک کند آنرا بعد از نماز انقضاست اینست که فضا نباید نمود لکن  
 فضا احوط است و هم چنین سجده ساقط میباشد اگر کثیر لکته سهو نماز انقضاست و بجا

آوردن سجده

آوردن سجده دور نیست که احوط باشد اگر بخت زیاده و سوس و شترانه شود و اگر  
 در مصلحت نماز کثیر لکته باشد مثل اینکه بسیار سهو نکند یا التفات از  
 قیود نماید سهو بسیار انقضاست که اگر سهو آن مبطل را بجا آورد حکم  
 مبطلان نمازش میزد و اقرب اینست که واجب نیست تخلف نماز بر کسی که کثیر لکته  
 یا کثیر لکته سهو سهو اگر طول دادن نماز باشد سهو نیز در عبادت و یک  
 نماز شکر را میباید و نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را بر وجه شریعی  
 بجا نیاورد نمازش باطل است و اگر این شخص در نماز شک کند یا اینکه ترک کند و یک  
 نماز ترک کند و آن عمر مبطل بنی و دفع شود و اقرب اینست که نمازش صحیح است اگر چه بعضی  
 حکم بخیف میکنند و اگر کسی شک کند در طریقه از رکعت او راجع ننهد و منظمه او نیز نه یقین  
 نیست خواه در نماز دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه در دو رکعت اول  
 باشد خواه نه بنا بر اقرب لکن احوط اینست که در دو رکعت اول از چهار رکعتی  
 و در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی بعد از اتمام نماز را اعاده نماید و فطن در انقضاست  
 نیز نه یقین است و بفرار غلبه کند آنکه کسی که شک کند در رفع یا در رکعت شک  
 کند باید عزای نماید و فکر کند اگر بعد از آن تر و فکر بکثرت راجع نشده عمل



بانگت دگر برنگش بمانده در آن وقت بگم رنگ عمر میکند اقرب است  
 که اگر رنگ شکست بگرفت بطمان ناز می شود و جبروت بدون تروی عمر متفتنی  
 رنگ کند دگر تروی کردن احوط است پس اگر تروی کرد و علم باطن بکینه او بهر سببه  
 متفتنی آن عمر میکند و اگر نشد نازش باطن می شود و میتوانه بدون تروی  
 بنابر ابر بطلان ناز کند و در این صورت نیز احوط تروی کردن است و با  
 وجود این احوط اعاده ناز است و هم چنانچه تروی در این احوط می باشد در  
 کین رنگ نیز احوط است اگر رنگ کند در چرخ میگرانکه باعث فرود می شود  
 و اگر فتنی در چرخ داشته باشد بدون آنکه پیش از آن بکشد بکده باشد اصمیت دارد  
 که تروی احوط باشد بهر آنکه آنچه گفتیم که اگر منظر بهر سببه عمر آن منظر میکند مراد  
 اینست که آنچه را بان طعن دارد و چنان قرار میدهد که در دفع چنین است خواه  
 باعث زیاده شود خواه باعث کمی خواه باعث فساد ناز شود خواه نهایی  
 اگر در دفع باشد و منظر بکردن آن فساد کند باشد چنان قرار میدهد که اگر  
 و اگر منظر بکردن داشته باشد اگر محض باقیست آنرا بجا آورد و اگر عدد در کثرت  
 باشد آنچه را بان منظر دارد و واقع قرار میدهد که اگر چه باعث فساد شود

از فصول طعن ناز حسنی باطلی و سببه سهوی در کار نیست و فتنه در اعلیٰ زمین نازان  
 وقف است و استیلا و غرآن نیست و اما در ناز بوی می کشد افوی مستی رفته است  
 نیز و حسنی باطلی است و حسنی باطلی نیز طعن در آن معتبر است بنا بر قوی و طعن  
 بمنافه ناز نیست پس منظر بکلمه با کفر افراشته باشد باطن میکند ناز را بجا  
 افوی و احوط اتمام و اعاده است و فتنه میان می رود و منظر است پس کسب  
 نشسته ناز میکند مثلاً عمر منظر میکند بنا بر اقرب و قول که عادل و شاد است  
 زمان را اعتباری نیست مگر اینکه طعن از آن بهر سببه و دو عادل اگر نشسته  
 دمنه معتبر است اگر چه طعن از آن حاصل شود بنا بر افوی و اگر دو طعن ناز می کنند  
 افوی را میگیرد و اگر مصلی رنگ کند پس منظر بهر سببه منظر بر طرف شود و با  
 رنگ کند با عمر بطن میکند بایش در آن انگشت تخفیف است که عمر میکند  
 بان حالتی که در آن همت و حکم رنگ را بیه عابر دارد پس اگر رنگ کند در دفع  
 و محض رنگ نشسته باشد پس منظر کند برنگ پس با رنگ کند و اجماع است  
 در این صورت آنقدر را بجا آورد و دوم چنین اگر رنگ کند پس منظر بفقیر هم  
 رساند پس با رنگ کند بیه آنرا بجا آورد اگر رنگ در کثرت باشد اگر در



با یک نشانه بعثت و نماز می شود باشد تا زنی باشد و آلا بکم نشانه می باشد  
 مگر تبدیل نمودن بطن و طعن بطن اینها همه بر فرضیت که پیش از تبدیل شدن منظره  
 عمر متقی منظره باشد **اما** اگر بطن که حاضر است عمر متقی  
 آن کرده عملش که نشانه و بعد از آن آن صفت بعثت دیگر تبدیل شده التفات  
 باینکه عملش نشانه که نشانه که در قرائت پس منظره که که خوانده پس از خواندن  
 چون بر کوع رفته منظره نشانی بک برکت التفات باین نشانه و بکن اگر  
 شدن حالت دوم لازم دانسته باشد حکم دیگر را باید عمر متقی آن نماید  
 مثلا کسی که یک در میان دو دست پس منظره که که دو دست و بنا بر دو گشته  
 بیک برکت دیگر پس آن منظره بر طرف شده و بک برکت پس در اینجا میگوید  
 بک میان سه و چهار و حکم آنرا باید یکی آورد و **برای** اگر معنی نشانه  
 در رفع از افعی ساز پس اگر از عملش نشانه باید آنرا یکی آورد و اگر یکا نیارد  
 و افعی دیگر شود پس با علم با منظره حاضر شود که آنرا یکی آورده بود و اگر  
 بآن نماز نمی توان نمود بنا بر احوط و اقوی و اگر نشانه در فعلی و از محل  
 آن تجویز کرده باشد التفات بآن نشانه پس اگر بعد از آن

که بر کوع

بر کوع رفت در قرائت با بعضی آن نشانه معتبر نیست **و اگر** در قرائت مگر نشانه  
 قبل از شروع بسوره باید آنرا بخواند و همچنین قبل از رکوع و قرائت و بر سبب  
 نشانه که در رکوع بعد از شروع بسوره اقوی است که نشانی معتبر نیست و نه مگر نشانه  
 کند در جزاء از خود و سوره و حدیثی داخل این القوله استقیم شده باشد اقرب است  
 که برکتش واجب نیست **و اگر** در کوع یا فیه یا صفت می نشانه به آن و داخل  
 آن شده باشد در آن نشانه است اقرب عدم التفات است و اگر در آیه نشانه شروع  
 بآیه دیگر کرده باشد باید آنرا یکی آورد **و اگر** در سجده نشانه و داخل و آیه نشانه  
 باشد نیز التفات نمیشود بلکه اگر واجب نشانه که داخل در سجده نشانه اقوی است  
 که التفات نمیشود **و اگر** نشانه در رکوع در هر فرقه آمدن بود بر سجده در عین نشانی  
 خلاف نشانه اقرب است که معتبر نیست و همچنین است حال سایر مقامات که با  
 لا صراحت مستحب نیست و بکن اگر نشانه در رکوع کند و حال آنکه متغول تجزیه از  
 رکوع باشد مثلا نشانی معتبر نیست در حال نشانه اگر نشانه در سجده نشانه معتبر نیست و هم  
 چنین اگر در حال قیام اگر نشانه در سجده نشانه خواه شروع بقرائت یا سجده کرده باشد  
 باشد و اما اگر در حال بر قرائت نشانه باید آنرا یکی آورد و در جمیع این صورتها



فرقه میان نیک در یک سجده و دو سجده نیست **و اگر** نیک کند و نداند که یک سجده  
 کرده یا دو در حلال که سه سجده برداشتن پیش از قیام باید یک سجده دیگر  
 بجا آورد و کسیکه نشستن نماز میکند و نیک کند در سجده باید آنرا یکی آورد و اگر  
 آنکه در نماز شده باشد در رفع از رکعتی تا آنکه واجب نیست پیشه با التماس و  
 نیک در نشستن را چند صورت است **اول** آنکه بعد از آنکه داخل در قیام شده باشد نیک  
 نماید نیکش مغیر نیست اگر چه شروع بغزوات نکرده باشد **دیکر** آنکه نیک کند در  
 حال که نشسته و بعد از شروع نکرده پس باید آنرا یکی آورد اگر چه سری بخوار نشسته  
 و برخواستن مشغول نشسته باشد و بعد از شروع بسلام اگر نیک کند در نشسته  
 نیکش مغیر نیست اگر چه بسلام مستحب است **فصل دوم** در نماز میت **بر آنکه**  
 واجب نیست نماز بر کسیکه کمتر از شش سال و یک سال باشد و طهارت از قوت  
 شیطانی نماز نیست اگر چه حدت اگر باشد نیک منجبت و طهارت از  
 جنیت نیز شرط نیست بجز اگر طهارت و حیض و میت دوری معتد  
 از جنازه آنقدر که عرفا گویند نماز بر او نمیکند و اگر میت مرد یا  
 مستحب است که امام در برابر روضی میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه

بزیانند

میت بایستد **و اگر** پیش از غسل و کفش نماز کند بر میت نماز با طهر است اگر چه  
 بوده باشد و فراموشی بغیر حکم کف و نکرده **و اگر** میت عین باشد  
 و کفش نمیشد باشد بعد از غسل او را در قبر میکند از دور و در تنش میپوشند و  
 بر او نماز میکنند و ذکرها و کتبهای نماز میت از مأموم یا قاطعیت و کسیکه  
 داشت از دیگران نماز کردن بر میت و بغیر گفته اند که کسیکه نیست او  
 پیشتر مقدم است بر دیگران و این قول خلاف از آنکه میت و بر مقدم  
 بر پسره و بعد بغیر پسره بر چه مقدم دانسته اند و زوج اولیت از همه  
 کس بر زن **نیمه** بدانکه از نمازهای مستحب نماز زیارت پیغمبر و ائمه  
 هدایت مولود است علیهم السلام بر منبر این گفته اند و عمر آن فرزند دارد  
 و وقت آن بعد از دخول و سلام است و هیچگونه کوبه زیارت که در نماز  
 مجزأ کند اگر چه سلام کرده باشد و طهر علی اینست که هر زیارت بعد از آن  
 نماز است و نماز زیارت در رکعت چهارم گفته اند و اگر در بله خود زیارت کند  
 بغیر گفته اند نماز پیش از زیارت میکند و بغیر بعد از آن نیز تجویز کرده اند و  
 ممکن آن گفته اند مشبه شریف است و افضل آن بالای سه مبارک است



و بعد از ذکر کرده اند که بجهت زیارت امیرالمومنین صلوات الله علیه شش رکعت نماز  
 ممکنه دو رکعت بجهت آنحضرت و چهار رکعت دیگر بجهت آدم و نوح **فصل**  
**در لزوم در میان نماز جماعت** و آنست که هر کس در وقت آن بایست  
 در آنجا حاضر باشد و اگر کسی که بجهت آنست که آنرا از حد الت و در وقت  
 او جایز نیست و نباید با او برخورد و با او نزوح نباید کرد و گن اینها محرم میشود  
 تا کسی بممانعت در ترک نکردن پس حق نیست که از حد الت بیرون بیرون شود و غیبت  
 او جایز نیست و در روز را و واجب نیست خواه ترک دائمی باشد یا غایبی  
 یا ایما **یا ایما** مستحب است جماعت در نماز بویست خواه ادای باشد خواه تفکیک  
 اجاره یا غایب و نماز بجهت آنست که ممکنه و نماز بجهت استیاضه  
 ممکنه است بجهت استیاضه در جماعت کردن اگر کسی است انوی جواز است در  
 هر دو و در استیاضه و جو به نیز جایز نیست و هم در نماز بجهت که بجهت است  
 بجهت استیاضه و خبر است نیز در نماز است خواه ادای باشد یا وقف و هم  
 چنین در نماز طواف واجب نباید انوی و هم چنین در نماز استیاضه  
 که بجهت شکر رکعت واجب باشد و گن احوط ترک جماعت است در این

دو و جماعت در نماز استیاضه جایز نیست و نماز استیاضه در وقت نیست  
 چنین که بجهت آنست که نماز بجهت آنست که ممکنه و نماز بجهت استیاضه  
 و اگر جماعت در وقت استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه  
 نه در وقت استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه  
 انقض است و صبح نیست آنکه اگر در وقت جمعی که جایز نیست میان  
 او و امام بجهت مانع باشد از نماز هر کس که در امام در همه احوال نماز اگر چه آن اصل  
 برده باشد و کافیت است این امام یا مامری که پیش از وقت استیاضه و جایز  
 نماز که در وقت استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه  
 و امام یا ماموم پیش از استیاضه و اگر کسی مانع از نماز باشد یا پیش از نماز دوم  
 چنین دو و در وقت استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه  
 نباشد و اگر زنی بمردی استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه استیاضه  
 اگر چه دیواری باشد اگر اقتضای امام در کعبه و سجده او را بپایه اگر چه غایب از آن  
 زن مردی دیگر نباشد و جایز نیست طبعی محرم است و امام بر ماموم به  
 بنماید از یکو جب و از یکو جب کمتر فرزند و بنابر انوی لکن استیاضه را



رکن کنند و اگر درین سه روزه پیشه طبعی امام بر ماموم ضرر نرود و احوط ترک است  
 و بعد گفتند جایز نیست که در وقتی که بکذا فراط برسد و اگر ماموم جنبه نماز عمر ماموم  
 باشد ریا ده از آنچه گفتیم نماز ماموم با طهر است نه امام و طبعی ماموم بر امام ضرر  
 نرود خواه درین سه روزه یا در عکس آن و بنا بر احوط اینست که طبعی  
 بکذا فراط نرسد و جایز نیست در ماموم از امام اگر صفوف صلیب باشد و اگر  
 صفوف باشند در رز صف جایز نیست و اگر صفی در باشد نماز آن صف و صفی  
 بعد از آن صف طهر است و آن آن دور که جایز نیست چه قدر است بلکه اینست در  
 اینکه کمتر باشد از قدریکه بتوان طام زد و ضرر نرود و اگر صف پیش در میان نماز  
 از آنکه اگر درین برود روزی نماز پیش تمام شود و اقرب اینست که در درین  
 حال ضرر نرود پس واجب نیست که خود را بنزدیک رسانند خواه آن صف پیش مثل یکی  
 خود نشینند یا برونه بنا بر این معلوم شد که نزدیکی امام تا صف پیش در اول نماز  
 ضرر نیست نه در هر حالت نماز لکن در این صورت احوط تمام کردن نماز است و اگر  
 است که در صف می تواند داخل نماز شود و تکبیر گوید و قبر از صف پیش بنا بر اقرب  
 لکن منتهی است که بعد از تکبیر گفتن صف پیش تکبیر گویند و **جائز** جایز است از

برای مامومی که در رکعت از امام بقیه تنقیه ترک فرائض خواه در نماز خفیه باشد  
 خواه در جهدی اگر فرائض یا بعد از امام را نشنود احوط اینست که در این حال  
 فرائض را ترک ننهد و اینست هم چنانچه در صورتی که بشنود احوط ترک فرائض است  
 و هم چنان جایز نیست از برای ماموم مذکور ترک فرائض در دو رکعت آخر از نماز  
 چهار رکعتی در رکعت سیم از سه رکعتی و خواندن تسبیح بجای فرائض پس ترک فرائض  
 از برای ماموم غیر مستحب و جایز نیست از نماز بومیه و جمعه و عیدین و آیات و  
 استسقا خواه نماز ادایه یا قضا خواه در اول رکعت رسیده باشد یا نزدیکی  
 اینها همه در صورتیست که امام امامی باشد که صبیح باشد الله اب و اول  
 فرائض ساقط نشود از ماموم و در اینست من بعد امام در آنقدر که منتهی باشد  
 آن قدر که مقدمه قدر دیگر باشد از پیش فرود آمدن بکعبه سجود و من بعد در تکبیر  
 الاحرام نیز واجب است و اما من بعد در اقوال تشهد ذکر در رکوع و سجود اقرب است  
 و حرج نیست اگر چه احوط است و اگر ماموم پیش از او از آنکه ای از امام در رفع ایستاده  
 منتهی نکرده و اگر عقب باشد من بعد کرده و اگر باو باشد ایستاده و بعد  
 آمده باشد یا نه خلاصه است انوی اینست که بعد از آنکه احوط اینست که قدری



بعد از امام پیشه و غرض نیست که خبر کند که امام آنقدر تمام نکند پس آن شروع کند  
 اما بکبره الاوامر القوی نیست که باید بعد از تمام کردن امام بگوید و چون متابعت  
 در احوال را واجب دانستیم اگر امام در وقت بیخوابی دعا بخواند مأموم میتواند  
 بخواند بخواند و در رکوع و سجود مثل اگر دیگری بخواند و مأموم میتواند بخواند بخواند  
 و در آنکه واجب نیست بابت ایما باید علم بهرسانه که امام سابق است باطن نیز که  
 در آن انگشت و جایز بودن اعتماد بطن نیز در نیست و جایز نیست بابت مأموم  
 پیش از امام یک صبح است افتد اما و اگر پیش بیدار نشی صبحت خواهد عهد  
 باشد یا از راه فراموشی یا از روی جهل خواهد در اول مقدم باشد یا در اثناء نماز  
 مقدم شود و ظاهر اینست که مادی میتواند ایستاد و لکن احوط نیست که پس تر  
 بوده باشد اگر چه قبلی باشد و در پیش بودن و مادی بودن رجوع بطن  
 میشود و بفرستد بر بپاشد پای امام و مأموم کرده اند پس وی باشد  
 گفته اند فرزند دارد اگر چه پای مأموم بزرگ تر باشد و بای جهت نکشتنش  
 پیشتر باشد و بای هر نیست که عین بر بپاشد و نکشتن هر دو پیش  
 پس اگر نکشتن مأموم پیشتر باشد صبح نیست اگر چه پیشتر باشد

عقبت

عقبت باشد و احوط نیست که هیچ فرزند از بین مأموم در صبح صبح مقدم باشد  
**بر آنکه** در جماعت نیست افتد اگر در شرط است و بعضی است در در میان صف  
 جماعت صریح شود و در کفایت نمیتواند نمود و فرزند بین نماز جمعه و خوان نیست  
 و احوط نیست که نیست افتد اگر در بعد از نیست امام باشد و شرط است در نیست  
 افتد البقی امام خواهد بقین بسم شود یا بقیه و اگر افتد انابه بامام مأموم  
 چنان دانند که زیادت بعد معلوم شد که عمر و بعد و هر انگشت هر دو عادل بوده اند  
 در نزد او پس در صورتی که داشت و لکن انوی محکم است و احوط اعاده بقیه است  
 و اگر در بین نماز خط بطن معلوم شود احوط تمام دعا دعوت اگر چه ظاهر شدن بعد از  
 تکبیر پناه صد باشد و شرط نیست در جماعت نیست کردن امام امامت را پس اگر  
 کسی نماز کند و دیگری با افتد انابه یا اینکه ادملح نیست افتد ای صبحت بلکه اگر  
 قصد انفراد کرده باشد امام نیز جماعت صبحت و اگر امام منع کند افتد  
 کردن با در او با افتد اگر چه نیز صبحت و لکن امام در این صورتها مستحق  
 ثواب جماعت نیست و بجز گفته اند که در جماعت که جماعت واجب است مثل  
 نماز جمعه باید امام نیست امامت کند و مأموم چنین اگر منفرد نماز کرده و بعد مأموم



آنکه فحش است که ده تا نواب جماعت در پایه بوجوه گفته اند در این نیز امام  
 باید نیست امامت کنند و اگر در نفر مرد و نیست امامت کنند نماز مرد و هیچ  
 در اگر مرد و نیست امامت بودن کشته و افتاده کشته بیکه بگویند چنانکه  
 فزادت نماید و بعد معلوم شود این امر اگر چه بجز دادن هر یک باشد نماز  
 هر دو باطل است و اما اگر مرد و فزادت خوانده اند اگر چه مرد و امام می باشد  
 و می باشد نماز مرد و هیچ است بنا بر ظاهر و شرط این در صحت افتاده موافق بودن نماز  
 امام و امامت در کیفیت و صورت پس نماز بر مبرایات مثل اینست و افتاده اگر  
 و موافق بودن در رکعات شرط نیست موافق بودن در جهه و اوقات و ادا  
 وقف پس ادا را بقضا می توان افتاده اند اگر چه نماز استیجاب است و هم چنین  
 بعکس و باید هر یک از بومی را بنظر منع کرده اند و آن صیغه است و افتاده ای بومی  
 بجهت جبریت بنا بر اصل و کوفی را بخلاف بنا بر لزوم عکس افتاده اجابت  
 و اگر امام مرد باشد و یکی باشد و تمیز است که بطرف است امام باشد و همیشه  
 و اگر نیز باشد تمیز است که در عقب است اگر عین نباشد و تمیز است امام  
 در در صفت است متعده و تواتر با تمیز است که برود در عقب امام یا نه اقرب

عدم استیجاب است بلکه جواز آن نیز گفته اند و اگر مردی نمازی از نمازهای بومی را  
 به شهادت که دو مرتبه است و اما اعاده آنست بجماعت خاه امام یک خواه امام  
 از آن فحش اعاده کرده باشد یا نه و اما زن اقرب عدم استیجاب است و جهت از  
 برای او و اگر ظهر و عصر را شکر دو فزوت اعاده کنند بجهت فعلیت بوقت احوط  
 اعاده هر دو است و اگر نماز مرد و را بکشد احوط است و اگر ظهر را کرده  
 نه عصر که جماعت سه بر سه اعاده ظهر با یک است و اگر نماز را بکشد ده باشد  
 احوط عدم اعاده یک است لکن جواز آن اقوی است خواه جماعت دویم مرتبه  
 بر ادل باشد یا نه و اعاده بکثره مستحب است نه زیاده و اگر دو نفر نماز کنند  
 و ادا اگر یکی باشد که نماز واجب است یا کشته باشد یا نه اعاده نمود  
 بنا بر اقوی و در این نماز که اعاده میکند نیست مستحب یا بیکه در واجب  
 و مستحب است که صف اول را با همان نفر مخصوص می باشد و در نماز جفا  
 بغير قصد کج کرده اند که آن مقوق است و پس نماز را بغير قصد  
 و مقصود است و هم چنین اگر امام مرد از فزوت فارغ شود پیش از امام در  
 و بیکه فزوت از برابر او جائز بود و مستحب است که تسبیح بگوید اگر چه در



نماز حبه بر پیشه اگر جمع میان نسج و کوشی دادن قرائت کرد و پندارد  
 ماموم به تنهایی در خارج صوفی کرده است اگر صفت است و آینه باشد  
 و عوام نیست بنا بر اقوی و اگر مانعی باشد که ایت نیست **واما** زن بر تنهایی  
 او به تنهایی کرده نیست اگر زن باشد و نباشد **بر آنکه** در امام جماعت حبه جز  
 شرط است **اول** عقل پس امامت دیوانه صحیح نیست و اگر کماهی دیوانه باشد و کماهی  
 عاقل در عقل امامت صحیح است مگر کرده است افتد با و و سفیه و کم  
 عقل را بجز منع کرده اند افتد با و **دویم** ایمان است و مراد آن اینست که  
 اثناعشری باشد پس امامت کفار و منافقین صحیح نیست و منقذه اسلام  
 کافیه نیست و مجرد نماز بدون اهل رتبه دین اسلام ثابت نبود و اگر مسلمانی  
 کفر در ارتدادش نکند افتد با و صحیح است و اگر کسی را امور می رسد است  
 و افتد با و اگر دلی معلوم شود که کافر بود یا مومنی نبوده خود بانه اعاد  
 نماز ماموم غرض نیست بنا بر ظاهر **سیم** عدالت است پس اگر افتد آنکه تکلیف  
 او را مانع می رسد یا عدالت است یا بشده مانع است یا طاعت اگر چه معلوم شود  
 که عادل بوده و فرقی میان نماز میت و غیر آن نیست و اگر امام بطلان  
 داشته باشد

داشتند پیشه و کسی لغبی او بر خورده باشد بکشتن افتد یا نتواند بخورد و اگر کسی  
 عادل می رسد است و نیت کرد و بجه معلوم شد که فاسق بود اعاده نماز خود نیست  
 بنا بر ظاهر و اگر در بین نفقش بر زن یا بر اقوی اینست که نارس مسیح است مگر باید  
 نیت فر و آنجا ببرد و الا نارس با طریقی **چهارم** طهارت موند است پس افتد  
 بولد از آنجا بجز نیست اگر چه ثبوت طهارت دو عادل باشد و با که نیست افتد  
 بولد شبهه و کسی که بر او معلوم نباشد و کسی که مردم در باره او خوف می زنند  
 و کسی مکرده است امامت **پنجم** مرد بودن است اگر موم مرد باشد پس امامت  
 زن و فتنی بجنبه مرد جایز نیست و زن را جایز نیست افتد با و اگر چه اجنبی باشد  
 و اگر اهل در آن نیست اگر چه در خلوت باشد **ششم** اجنبیت که باطن معیوب  
 نباشد بخونیکه نتواند قرائت است یا با و در بجنبه کسی که باطن صحیح است  
 و بتواند است یا آورد و با طریقی هر که عاقل نیست از قرائت بجم شرع نمونانند  
 است آنکه بکسی که عاقل است از آن خواه بجنبه این باشد که حرف را نتواند از  
 مجرای ادالته با او بپایانند یا را نتواند ادایه و اما امامت بجنبه عقل  
 خودنی می تواند فایده اگر موم غلط یکی باشد و با غلط موم پیشه باشد و هر دو  
 عاقل باشند از افتد کردن بکسی که مسیح است افتد ای هر یک با و اگر



غلط امام نیست بینه اقرب است که افتد با وجایز نیست و اگر امام عاقل باشد  
 از بعضی امور که قرائت نیست مشورت مفضل است آنکه بعد از آنرا که گفته افتد  
 با وجایز نیست و لکن امامت نمیتواند نماید بجهت یک قرائت را در دست میدهد جایز  
 نیست یکسکه اقل و در بعضی آن خلاف است بجهت کفایت اتمی که قرائت  
 همه را بیک گونه اند یا بیک قرائت را بیک گونه اند و بجهت کفایت که همه با سوره  
 با بعضی آنها را اگر چه فواید باشد بی با صفتی است بیک گونه است و اتمی و یکسکه  
 را باقی معصوم است و یکسکه لح می کند و قرائت را غلط میخواند اگر چه جز  
 باشد از تخمین قرائت و توانسته افتد بیکسکه قرائت را باقی  
 عیب است با سایر شرایع امامت در وجوب افتد ای ای که باقی شکی نیست  
 اذنب عدم وجوب است و لکن احوط است وجایز نیست افتد کردن یکسکه  
 و انتش صحت است بیکسکه لح می کند و غلط میخواند با بر اطرز خواه خوان  
 آنرا اصلاح کند یا نه خواه آن غلط بخیر معنی دهد یا نه و یکسکه لح می کند و  
 میتواند آنرا اصلاح کند و نمکند نماز را با طریقت و نماز یکسکه افتد با و  
 کرده نیز با طریقت اگر چه ترک قرائت کرده و اگر قرائت را ترک نکند در  
 آن اشک نیست احوط امام نماز واحد است **است** امامت اگر عاموم

البته

البته نماز کند پس نماز یکسکه است یا نماز کند پس نماز یکسکه است یا نماز کند  
 تواند افتد نمود و یکسکه عاقل است از قیام و نشسته نماز یکسکه افتد ای او شل  
 خود را عاقل است و لکن یکسکه خواسته نماز یکسکه عاقل است و یکسکه به پیش  
 خواسته یکسکه به پشت خواسته افتد البته در پیش خواسته و مثل خود  
 افتد امیکند و نشسته و خواسته یا نشسته افتد اجزای نمود و افتد ای خواسته  
 به پشت عاقل است و یکسکه میتواند البته بدون یکسکه نماز کند بیکسکه است یا نه  
 کند نمیتواند افتد نمود و با بر احوط و با عاقل است افتد و اگر امام عاموم  
 مختلف باشد و در نماز فقه مشرب یکسکه کی سوره واجب است و یکسکه تمیمی  
 نماز را با وجایز است عاقل است و یکی عام تحقیق است که این را چند صورت است  
 یکی آنکه اختلاف در نماز است که باطلی نماز را در پس در جواز است البته با  
 نیست **و** یکی آنکه اختلاف است در جواز است که متعلق نماز است لکن امام نماز را با وجایز  
 میکند که در پیش عاموم صحت است مشرب است امام نماز را در جواز است یا نه صحت  
 میدهد اما در آن نماز یکسکه پس افتد اگر در آنجا عاقل است یا نه باقی باقی  
 نماز یکی آنکه امام نماز را در جواز است یا نه عاموم واجب است و با آنرا بقصد فرجه  
 بگویند پس افتد اگر نماز را در جواز است یا نه عاموم واجب است یا نه باقی



اقرب و مجتنب است اگر امام داند چیزی را موم **دیکر** اختلاف خبر است  
 که مربوط به خبر است و امام چه خبر را در نماز یا غیره است آن جایز می باشد و اگر  
 یکی آورد و دیگری ماموم نماز باطل می باشد لکن می باشد که امام آنرا یکی بنا کرده  
 یا یکی نخواهد آورد و در این حد نیز اقرب صحت است **صورت دیکر** اگر ماموم  
 اعتقاد امام را می بیند آن در آن چنانکه نماز باطل می باشد و در اینجا نیز اعتقاد  
 خبر اقرب **صورت دیکر** اگر امام نماز را بنحوی که آورد و در پیش ماموم کعب  
 اعتقاد او باطل است مثل آنکه چون امام واجب می باشد از نماز مقرر یا بپوشد آنرا که  
 می کند و ماموم آنرا واجب می باشد و ترک آنرا باعث طهارت می باشد آنچنان  
 در اینجا نیز اجازت نیست خبر اقرب و مجتنب صحیح نیست اعتقاد نهایی  
 که در نزد آن باطل است اگر چه در نزد ماموم صحیح باشد و اگر اختلاف بین در موضع  
 حکم باشد مثل آنکه امام آب را آب مطلق داند و وضو بآن بزد و نزد ماموم  
 آن آب منافی باشد و وضو بآن منافی در حدیثی که در آن نیز باطل باشد  
 پس در اینجا نیز اقرب است که اعتقاد صحیح نیست و جایز نیست اعتقاد کردن بلکه  
 من فرستد بلکه منافر است اگر چه در نماز باشد که باید قهرمانه و عکس نیز  
 جایز نیست و لکن اعتقاد ای ماموم و عکس آن در نمازهای چهار رکعتی مکرر است

و در غیر آن اگر کسی است که احوط است که است و در اینجا ای که اعتقاد او مکرر و استنباط  
 امامت نیز استنباط می کند مکرر است که امام است ماموم را می بیند که اگر می بیند  
 و عده امامت می کند و آنرا که این نیست و اگر استنباط است اگر چه بآن  
 ماموم مامومی باشد که فکر کند و در صورتی که اعتقاد او مکرر است ثواب جماعت  
 بر طرف می شود و این ای ماموم فکر کرده نیست و بر ماموم ماموم است که  
 در جای دیگر نماز نشاء است باید سلام بگوید و نماز دیگر را بعد از رکعت دیگر اعتقاد  
 مرتبانه کند و در آنکه باید نماز امام کند یا مجتنب می باشد و امام مکرر نیست  
 او را اعتقاد ای که عکس آن اگر چه است اولیت و اگر اعتقاد نهایی نباشد  
 اتوی و جایز نیست امامت کسی که نیم کرده بجهت کسی که وضو خسته و اعتقاد او را این است که فرزند  
 نباشد و اتوی مکرر مکرر است امامت کردن و اعتقاد کردن هر دو هم چنین است  
 مکرر امامت کسی که نیم کرده بجهت کسی که غسل کرده و اعتقاد ای ماموم غسل نکرده است و  
 کسی که غسل کرده و اعتقاد ای ماموم غسل نکرده است و کسی که نیم کرده بجهت خود غسل نکرده  
 می تواند که کسی وضو خسته نیز می تواند کرد و اگر ماموم بداند که امام غسل نکرده  
 جایز نیست او را اعتقاد اگر چه امام خود را با طهارت داند و اگر اعتقاد آن کسی  
 و بعد از نماز معلوم شود که امام طهارت نداشته است اطلو و شهرت است که اعاده واجب



نیت و اگر از شافی نماز معلوم نشود اگر جماعت مستحب است مثل نماز یومیه واجب  
 بر مأموم که نماز از سر کرده و اگر بر مأموم معلوم شود که نماز امام باطل بوده بکینه  
 امری دیگر از طهارت است نیت که تاریخی مستحب است بلکه اگر معلوم شود بعد از آنکه  
 شرط از شرط اول در امام بوده ظاهر است که اعاده ضرورت و اگر مأموم شروع  
 بنافذ کند پس باید که نیت و میسر است حرام گویند مستحب است در اقطع نافذ و تلقی  
 شدن با امام اگر تمام کردن نافذ خوف فوت جماعت و نیت باشد و فرقی میان  
 نافذ یومی و غیر آن نیست و اگر یکی نیت که جماعت را در همه نماز بعضی آن  
 در رکعت میکند احوط عدم قطع است و اگر مأموم در نماز فرقی باشد که امام تکبیر  
 گوید و خوف دارد که هیچگاه در رکعت نکند اگر نماز تمام کند پس اگر ممکن است  
 عدول نافذ یعنی که در رکعت اول و دوم است و عدول کردن لازم ندارد  
 در رکعت اول را با امام پس عدول نافذ جایز نیست بلکه مستحب است بلکه  
 اگر عدم عدول در رکعت دوم بعد از رکعت است یا نه نیز جایز نیست بنا بر ظاهر و  
 قطع فرقی بکینه اگر جماعت جایز نیست و اگر مأموم داخل رکعت بیسم شده باشد  
 عدول جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ نماز جماعت نیست و جایز  
 نیست پس که در بکینه قطع نماز باین نحو که عدول نکند بنا بر ظاهر و قطع کند

افرن بلال

افرن بلال این مسأله است حتی بنا بر قول بکینه قطع نافذ و اگر مأموم بکرفت  
 یا بیشتر بکرفت بعد از آنکه امام نماز خود را تمام کرد باید مأموم نماز را بکینه  
 و واجب نیست بر مأموم قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند پس اگر در رکعت  
 دوم افتد آنکه قرائتی بر او نیست و آنچه را امام قرائت میکند اگر اول  
 یا دوم است باید قرائت کند و اگر امام او را هدایت کند به بکینه قرائت سوره که  
 انکف میکند و اگر بعضی سوره را نتواند بخواند تمام آنرا طاهر است که همه آنها را  
 و آن بعضی سوره واجب نیست و اگر نتواند همه را بخواند یا باید همه را تمام بخواند و اگر چه  
 رکوع را در رکعتی در این انگشت بود کف اندک احوط است که اگر دانست نمیتواند  
 همه را تمام بخواند داخل در نماز نشود و اگر در وقت رکوع و اگر قنبر از آن داخل شود  
 احوط است که هر چه را میتواند بخواند پس رکوع را در رکعت کرده بعد از تمام نماز را  
 اعاده نماید و مستحب است دو پیش بکوبد و مأموم اگر بکرفت یا بیشتر بعد از  
 امام داخل نماز شده اقرب است که با قرائت قرائت میکند حتی در نماز  
 جمعه و اما اگر در رکعت آخر امام رسیده در آن رکعت دیگر که از امام  
 جدا شده احوط است که اخفات میکند در اخفات و هر یک در جمعه  
 و مأموم اگر از امام عقب باشد در هر رکعت یا بیشتر در هر نماز که از امام جدا میشود



در کفنی آفر خود بخیز جان همه تسبیح اربع و پنجمی در عزاک صورت نیز مخیر بود  
 و اگر در رکعت باز یا در تضرع پیش در رکعت دوم بخیزد باید خود را نشسته  
 بخواند و اگر بعد از نشسته باشد باید متبعت امام کند اقرب اینست که باید نشسته  
 تخفیف بخواند و صلوات نیز جز نشسته در رکعت جایز نیست و اگر نشسته خواندن باعث  
 قوت متابعت در احوط است که نیست فراداکند و اگر چه تواند بخواند  
 و متابعت کند و نماز را تمام و اعاده نماید آن هم حیاطی دیگر است و اگر نشسته  
 بنایه که و بعد از نشسته تخفیف نشسته فرود نیست و اگر امام نشسته بخواند در جای که  
 بر امام نشسته ایستاقوی اینست که مستحب است که مأموم نیز متابعت امام کند در  
 خواندن آن و بفرض تسبیح کردن و حمد کردن و لازم میباشند و اقرب اینست که  
 واجب است بر مأموم که در نشسته بلکه بخیزد و اگر مأموم از نماز رکعتی فریاض  
 ماند میتواند صبر کند تا امام سلام گوید پس برخیزد و نماز خود را تمام کند و در  
 اینوقت چه باشد در فرود نیست و اگر بعد از سجده نیست آنرا دکنه و برخیزد  
 نیز جایز است و بدون قصد آنرا و در این جایز نیست جدا شدن و اگر در رکعت  
 دوم تلقین است مستحب است که امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای خود  
 نیز بخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت بر نیست آنرا در جای که

مستحب

مستحب است خواه غندی باشد و خواه نباشد در جمیع احوال نماز جایز است پس اگر در رکعت  
 مفرد است واجب است قنوت و اگر بعد از آن پیش از رکوع مفرد است احوط قنوت  
 قرائت است و اگر در ثانی قنوت بعد از آن یا بعد از رکوع مفرد است قنوت است  
 جایز است و اگر در پس قنوت مفرد است واجب است که قنوت را در سر کرد جایز است  
 و بنا بر این بهتر گفته اند که اگر امام سوره توحید و حمد را شروع کرده یا سوره دیگر که از  
 نصف گذشته باشد که در این حال مأموم مفرد چون قنوت را از سر میگوید باید  
 همان سوره که امام بخواند بخواند مگر در وقتی که خواهد یکی از سوره مجعوله و یا نفی را بخواند  
 جایز است سلام دادن پیش از امام در فرود است و بدون آن **نقص** در بیان  
 بفرار از اتمام مساجد است **و آنکه** مستحب است بنا کردن مسجد و توالی بسیار است  
 و مستحب است تعمیر آن مسجد و خرابی و در اعانت صورت اول واجب است  
 و خراب کردن مسجد بدون مصلحت جایز نیست و خراب کردن بجهت دوستی و این  
 جایز است و اقوی اینست که جایز نیست بهر ذن مسجد مگر بعد از طلع غالب پنجاه  
 و جایز است کشیدن و زدن و پنجه و در اگر معلنی در آن باشد و اگر در خانه  
 خود مسجدی قرار دهد و اگر قصد وقف بودن آن کرده پس احکام مسجد بر آن جاری  
 نمیشود و اگر قصد وقف کرده و مسجد آنرا جاری کرده احوط اینست که آنرا تغییر ندهد



وایا میتوان فرمود از مسجد را حوطی بنا کند بجهت وضو یا جای بکشد احوط  
 اجتناب است و عدم مجواز است بلکه عدم مجواز خلل از قوه نیست و اگر خستند  
 احوط اجتناب است از آب زان است که لکن اقوی عدم وجوب اجتناب است  
 و وضو بجهت رفع حدث بول و غائط در مسجد مکروه است و حرام است آنرا براه قرار  
 دادن بخوبی که از صورت مسجد در ورود و خروجی که اگر نه واجب است  
 آنرا بجای خود برگرداند احوط است که مسجد دیگر برگرداند و الا مسجد دیگر نمیتوان برگرداند  
 بنا بر اقرار بنی سنی که سرایت مسجد میکنند جائز نیست داخل کردن آن در  
 مسجد و اگر سرایت نمکند اظهار است که جائز نیست لکن احوط اجتناب است و اگر  
 از بنی سنی که سرایت میکنند است که علم داشته باشد که باعث تلویث مسجد  
 میشود پس محصل است سرایت نمکند آن باعث حرمت نمیشود بنا بر اقرب  
 لکن احوط عدم داخل کردن آن جزئی که قاعدت تلویث دارد و حرام است کجی  
 کردن مسجد خواه رینی و خواه دیوار آن اگر چه طرف بیرون آن باشد یا با هم آن  
 و اما مثل ما و دان که از بیرون باشد و نحو آن که گشت در آن مسجد میگویند  
 آنرا اینه احوط اجتناب است و اقوی عدم وجوب اجتناب است و اما آلات  
 مسجد از قبیل درختی و نحو آن بفرقی مسجد که داده اند در عدم مجواز کجی کردن و آن

احوط است

احوط است لکن اقرب است که ملکی نمیشود و از آنجا است در مسجد اگر باعث کجی شدن  
 مسجد شود حرام است و الا جائز است و اگر واجب شود دخول مسجد واجب شود و زان  
 بنی سنی که معتقدی میباشند مسجد و بنا بر فقه که حرام است داخل کردن بنی سنی  
 مسجد مسلم اگر دخول در مسجد واجب باشد و اگر کجی شود مسجد عدم وجوب تطهیر  
 آن حال از قوه نیست و لکن احوط وجوب است چنانچه مجوز علی حکم کرده است  
 و بنا بر قول ابو حنیفه و سبب مکلفین واجب است و این واجب از واجبات نور است  
 بنا بر احوط و اقرب و او کفایت نیست و بنا بر فقه که ترک آن در متغیر نیاز است  
 در صحت نماز کسی در وقت حلاوت است اقرب نیست و ترک اجتناب است  
 که دو هر عبارتی که منافات با فقه تطهیر دارد و متغیر نیست و اگر نتوانه تطهیر کند  
 یا در آن عرض مسجدی که کجی است متغیر آن متوال شدن و وجوب تطهیر  
 شرط نمیشود و اگر زان از بنی سنی و آلات آن موقوفه است بر خواب کردن  
 و تلف خونی از آلات آن باشد سقوط از آن باشد به اقرب است لکن دور نیست  
 حکم بخیر از کندن سکی یا آجری یا چوبی یا نحو آن از امور که کندن آن  
 مسجد غرضی بجز در همین تر است کندن آن قلیلی از دیوار آن و اگر  
 کجی خشکی در مسجد یافتند که مسجد را کجی کرده باشد اقوی عدم وجوب



افراج است و احوط و حرج است و جمع کردن آن که واجب است از آنکه نجاست از  
فرائض و فرائض معتدله و بفرائض قرآن که مختص با آنهاست از قبیل طه و طه  
کرده اند و آن احوط است و جمع کردن آن که جائز نیست کفار را که داخل  
مسجد شوند و اگر شده اند واجب است بر آن که ایشان و غیر ایشان  
و کسی که پیشی کردند در ممکن از مسجد نشینند و اما کسی که خود را اولین  
از دیگران و میرسد کسی را بر آن که در آن امکان اگر چه نه نشیمن بطول آنجا  
باشد و اگر چه طول آن بخلاف است باشد بنا بر اقرب خواه نشیند و اگر چه بنا  
باعد است و اگر باشد با کینه امر مباحی مثل خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر  
بکینه امر حرامی باشد اولویت او باشد با اقرب باشد و مثلاً هر دو مشرف نیز  
حق مسجد باشد در این حکم و فرقی نیست بین نشین و خوابیدن و این  
و اگر برود و نیت بر کشتن نداشته باشد و در حلق نیز باقی نباشد حقیقت باطل  
بنود بلکه اگر حلق نیز باقی باشد حقیقت باطل می شود و مثلاً هر دو مشرف نیز  
و نیت بر کشتن اگر حلق با نیت حقیقت با نیت اگر نه طول نکند بنویسد  
تغیر و توقف بعد از آن و الا حقیقت باطل می شود و اگر طول کشد زمان و لکن بطل  
وقف بعد از آن یا به مثلاً آنکه صبح برود و شب برود و برگردد و در آن

الکثره  
اعظم

الکثره است و حقیقتاً در اینجا باید گفت که بنا بر اتوی و مثلاً هر دو مشرف نیز در این حکم حق  
مسجد می باشد و اگر نیت بر کشتن حلق با نیت حقیقت با نیت اگر چه در زمان  
کینه و ضوابطی دیگر رفت و طول نکند که بر کشتن حقیقت با نیت و اگر  
بدون خود رفت رفته حقیقت باطل می شود و اما اگر در حلق حقیقت با نیت  
چون از سبب او است که پیشی باشد و اگر بقاء حق کسی او را بدون  
کنت معصیت است بلکه تارشی در آن ممکن باطل است و اگر برود و معلوم باشد  
که یا بهر جهت که حقیقت باطل است یا بهر جهت که حقیقت باطل است و اگر حلق  
باقیت با نیت با نیت رفتن با نیت که حق باطل می شود و الا حکم بطلان حق  
باید نیست و اگر حق با نیت باشد لکن می باشد که صاحب حق را نیت که در جای  
او بر حصر او نیت است پس اگر در حصر او نیت لکن حق اول باطل می شود و  
جائز است مسلح کردن بر سقوط حق اول بنا بر اقرب و اگر دو نفر کینه می کنند  
از مسجد وارد شوند اگر جمع ممکن است نیت با نیت و الا قریب میزند و با سم  
هر یک که آمد او اولیت و مثلاً هر یک که نیت حقیقت با نیت در میان  
ناز می فرستد بر آنکه ساکت می شود و در سفر و رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی  
و غیر از آن و در روز ماه رمضان و شش طاعت در سفری که با نیت قمر می شود



مسافت معینی و آنکه اینست در اینکه اگر جهت فرسخ باشد مسافت و جهت  
 قدر در ناز و روز و هر فرسخ سه میل است و در تقسیم میل هفتاد و یک  
 در نظر غیر تقسبات که چهار هزار و زراع باشد پس مسافت شده چهل و چهار  
 میر است خواه در دریا باشد و خواه در صحرا اگر چه آنرا بقدر یک است یا کمتر طی  
 نماید و البته ای سیر و لغز نه آخری رات بلکه بنابر اقرب یکی حساب را  
 رکن نماید و ثابت می شود مسافت را بحکم و شریع و شهرت که با این منظره شود بنابر  
 اقوی و شهادت عادل و آباء باید مستند شهادت و رای علم ایشان به بود  
 و اعتبار به یا اینکه از هر راهی که علم به رسیده اند شهادت ایشان  
 مقبول است بکفایت آنکه اگر شهادت علمی را قبول کنیم ملام شهادت ایشان  
 و این نیز مقبول است و آنرا در آن گفتار است و شهادت یکو دل ثابت نمیشود  
 اگر چه منظره قوی حاضر شود و شهادت زمان نیز ثابت نمیشود و هر منظره نیز غما  
 نمیتوان نمود اگر چه قریب بحکم باشد و اگر در پیش حاکم کسی ثابت شود  
 و حکم کند بان حکم از نافذ است و هر مکلفی را در این اعتقاد شهادت علی  
 جایز است و ضرورتی که در نزد حاکم کسی اقامه شهادت نمایند و اگر کسی کند  
 در مسافت قدر و ممکن نیست و اگر کسی بگوید که با این ثابت می شود مسافت باید

نقد

نازرا

نازرا تمام کند و اگر ممکن باشد و اگر نبود در صورت شک اقرب بنشیند  
 و اجرب بنشیند و نازرا باید تمام کند تا مسافت ثابت شود و اگر این  
 حال نبود که نازرا بنشیند اگر چه معلوم شود که بقدر مرفعت بقدر شرط است  
 در قدر اینکه مسافت مقصود باشد یک فرسخ پس اگر کمتر از مسافت باشد باید  
 پس باز کمتر از آن را اگر چه با هم بقدر مسافت باشد باید تمام نماید و چون کسی که  
 سرگردان و حیران است و مقصد معینی که بقدر مسافت باشد و نظر نه شده باشد  
 باید تمام کند و هم چنین اگر سوار بر کشتی یا حیوان باشد و بخوابد و او را بقدر مسافت  
 برسد یا در پی کم است یا اگر بنشیند میگرد و در چنین مسافت باید که در کمتر از مسافت یا و  
 بر حوز و اگر مسافت بقدر مسافت باشد برود و وقفه آنرا کرده باید قدر نماید و آنگاه  
 در شدن بقدر مسافت باید علم بر رسیدن مرفعت باشد یا باطل عادی بقطع  
 مسافت نیز وقفه حاضر نمیشود بلکه بگویند نیز نمیشود و باید وقفه و ضرر سفر را با استقلال  
 باشد بلکه طبیعت نیز وقفه حاضر نمیشود پس کسی که طبیعت دیگری نمیتواند مثل  
 بنده یا غلامی که با قاشق سفر کند یا در سینه که بر قاف است و در پیش یا پس کسی که با پیش  
 سفر میکند یا اسبی که او را اسیر کرده باشد یا کسی را که از در غلیم گرفته اند  
 و بفرمونه مجموع فقر میکند اگر چه راه اند مسافر اگر چه با طبیعت باشد و باید بداند



که آنکه منبوع ایشان از خرم بغداد و اولاد فقی نیستند در فکر کردن و اگر  
ایشان قصد کنند باشند که هر وقت بتوانند برگردند فقه نفرموده اند  
بلی بوقت گفته اند که اگر این فقه را دارد و علامات و امارات برگشتن و  
آنان آن است فقه نگردانند و نماز را تمام کنند میکنند پس احتیاط عتیق و طلاق  
مثلا فرزند دارد اگر هنوز از آن انزلی نباشد و باجلد باشد یا نباشد در اینکه  
هرگاه فقه منفتک داند نماز را فقه میکنند و مجرد تابع بودن مانع از فقه  
بنت و اگر فقه منفتک نباشد یا نباشد تمام میکنند و اگر منفتک را فقه کرد  
و چنانچه است که بقدر مسافت بنت بر معلوم شود که بقدر مسافت بود  
باید فقه نماید غیر اتوی و اما نماز یک پیش از آن تمام کرده اعاده فرود نیست  
و شرط است در قوت تابع بودن است از فقه تا یکجه رفتن پس اگر فقه کرد  
و قبل از رسیدن بمسافت از فقه برگردید یا میزدند و نشاید نماز را تمام کنند  
و اگر بعد از رسیدن بمسافت از فقه خود برگردند دفعه میکنند و شرط است  
در نماز یک فقه باید کرد مباح بودن نفقه سفر حرام نباشد پس اگر اهت با شکیب  
یا وجوب آن فرزند دارد و در سفر معصیت باید تمام کرد و کسیکه تابع طایفه  
باشد نفرض حرام است اما اگر ثابت است او بجه در یافت یا بجه عمل

حلالی یا بجه و اگر اهت باشد باید فقه کنند و همچنین اگر ثابت است در عظیم بجه خوف  
و نفقه باشد باید فقه نماید و کسیکه خود نفقه رشت در نزد سلطان کنند  
بجهت امر مباحی یا اینکه سلطان او را طلبد یا بجهت بجا می برد و بجهت رشت  
او بر وجه مباح باشد در فقه او نماز را فقه میکنند و کسیکه بجهت کردن نفقه میکنند  
و مقصودش خود و عیال و نفقه کشاند یا نباشد باید تمام کنند نماز را و در زهر را بگوید  
اگر چه بعد از آن روز باشد یا بر اثر تب و نفقه بجهت فوت خود و عیالش  
در آن فقه میکنند و بنده که از اقا یا بنی که نیکه وزن باشند باید تمام کنند  
و تمام میکنند کسیکه بفرزند کند و هر آنکه راه آن خوف است و فقه نف مال  
یا چنان باشد اگر فرزند آن مال مباح باشد و فقه بنت در فرزند نفی بر اینکه  
مسئله فرزند بجهت ظهور در ذی یا کفو آن باشد یا بجهت میراث یا به و اگر آن در  
فرزند است یا به نفرض مباح است یا بر اثر تب لکن جمیع احوط و کسیکه از  
طریق رشتی فرزند کنند یا اینکه متولد است ادا حق او نماید نفرض حرام است  
و باید تمام کنند نماز را و نماز برای نفقه کشاند و نشود را بجهت معصیت  
و ظاهر است که معصیت نیست لکن احوط جمع میان فقر و تمام است و اگر نفقه از



مختار

بمن را و قلعه و قنات و باغستانها و مزارع و چمنها و جنگلها و کعبه و مسجد و نیز  
 میت و کعبه ای که معتبر است که گفتیم و معتبر در پنجاه سال و دیوارهای پنجاه سال و موت  
 آنهاست نه شش و سیاه ای است بنا بر اقرب و فترت میان دیوارهای خرابه و معموره  
 میت و در رسیدن اذان معتبر نیست تمیز دادن نغز اول آن و معتبر اذان معتدل  
 می باشد و همچنین در دیدن دیوارهای معتبر چشمی است که معتدل است و اگر از  
 اذان شنیدن که باشد یا کور باشد نفعی بر میاناید و بجز تفریح کرده اند و اینکه جانی  
 که دیوار ندارد یا به نفعی بر دیوار کرد و مرد از غنی شدن دیوار غنی میسود  
 دیوارهای است نه دیوارهای خانه اش و همچنین در اذان و بعدی که در جانی بسیار  
 بلکه نمی واقع شده یا در مکان بسیار پستی یا به آنرا فرضی در مکان مسوی  
 معتدل نمود و به آنکه بعد از اقباع شتر ابط فقر واجب است فقره اینکه از باب  
 رفعت است پس اگر نماز را تمام کند نمازش باطل و یا به اعاده یا قضا نماید خواه بداند  
 که این باعث بطلان نماز می شود یا نه و هم چنین در روز زده ماه مبارک رمضان  
 اگر بگوید باطل و قضا نشی واجب است و بدانکه اگر مسافر قصد کند اقامه ده روز در  
 جانی واجب است و اقامه کردن نماز و باقی ماه کمتر از ده روز تمام نمیتوان کرد



اگر چه زیاده از پنج روز باشد بنا بر ظاهر در وقت نیت میانه آنکه اقامه در شهری  
 یا دهی یا صحرائی واقع شود و در وقت نیت میان روزه و نماز نیت واجب  
 که در روز نظام باشد و آیا لازم بودن غرضی که نیت است یا این معنی که مجزی باشد  
 که در عرف گویند ده روز که است حقیقت پس اگر کسی است یا نیت است  
 کم است فرزندان و یا اینکه باید هیچ از آن کم باشد اول اقوی است لکن  
 احتیاط اول است و آیا شرط است که ده روز از طلوع صبح تا مغرب در که  
 کند یا اینکه اگر در نفق بگذرد و در آنجا بعد از نصف روز یا در نیم روز  
 رود و طاعت اقب است یا نیت پس آنکه از روز اول بوده از روز آخر اقب است  
 و شرط نیست که در شب تمام بوده روز تمام فقه دانسته باشد که متبای شب  
 روز یا در نیم روز رود و فرزندان و در وقت اقامه و متحقق می شود فقه  
 اقامه بعلم یا طلع یا نیت یا فقه و اگر علم است یا نیت یا فقه دانسته باشد یا  
 نه ندارد و اما بعلم بر نفس یا طلع یا نیت فقه حاضر نباشد و بلکه با نیت فقه  
 حاضر نباشد و اگر فقه کند سفر شرع را و فقه دانسته باشد که در بین آن ده روز  
 باشد پس در محرم اقامه نماز تمام کند و قبل و بعد از سر روز تمام میکند و هر چه

در اینجا

در اینجا است اگر چه یک نماز باشد و در روز سی ام آنکه نیت است یا نیت که اگر در غیر  
 روز اول ماه وارد شد پس روز سی ام را نیز فقه میکند و همچنین اگر در روز  
 اول وارد شود و ماه سر روز تمام باشد و اگر در اول ماه وارد شود و ماه سی کم  
 باشد در روز سی کم که روز اول ماه دیگر باشد خلاف و اگر نیت است لکن  
 قول بود پس فقر قوت دارد و لکن احتیاط را بجمع کردن میان فقر و اتمام  
 از دست نه بد و اگر جزو نماز دانسته باشد نیز فقه میکند در نماز و روزه و نیت  
 که در فقر فقه است نیز ترک میکند و بعد از سر روز تمام میکند نماز و روزه را  
 بیکر و اگر نیت اقامه کرده و فقه را بهر زده باید نماز را فقر نماید مگر آنکه گنای  
 تمام کرده باشد پس باید که در آن بلد است تمام میکند و اگر نیت اقامه کرد  
 و نماز تمام بر او واجب است و لکن تمام نکرد عمد یا سهوا و وقت خارج شد اقوی  
 اینست که او نیز باید تمام کند نمازهای بعد را لکن احتیاط را بجمع یا یکجا بد  
 فقه از دست نه بد که شود در غایت آنکه است و اگر تمام کردن نماز یکی عذری  
 باشد که اصل نماز را فقط نماز فقر حقیقی و دیوانگی نمازهای بعد را باید فقر نماید  
 و اگر آنکه در فقر قاطب بود بعد از نیت اقامه بجا آورد و لکن نماز واجب را



تمام نموده این باعث تمام کردن نمازهای بعد از برکنش از قعد میشود و شرط  
 نیت در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه اینکه بانه سفر بقدر رفت  
 شریعه باشد و شرط است در نفر که نفرا قطع نشود برسدن وطنی که بالفعل  
 وطن است و پیش از این تسکین در آن وطن نموده پس اگر در پیش سفر داخل  
 شود در چنین وطنی واجب است بر او تمام کردن نماز و گرفتن روزه اگر چه قصد  
 اقامه نداشته باشد یا اگر است ای سفر قصد دارد کند چون مترادف است  
 باشد پس غیر از رسیدن بان منزل اگر بقدر رفت شریعت باشد تمام کند  
 و همچنین بعد از آن اگر چه این مسافت با هم بقدر رفت شریعت **قصه حج**  
 در میان روزه و اطعام است و در آن چند فقره **فصل اول** بدانکه از جمله  
 واجبات و فرایض اگر چه روزه است و از فرایض غلبه می باشد که بای اسلام و بای  
 بر است و ستون اسلام می باشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 که فرمودند بنی الاسلام علی خمسة اشیا و علی العلق و الکرم و الحج و القوم  
 و الولایة یعنی اسلام را بنا که است بر پنج چیز که آن نماز و روزه و حج و روزه است  
 و ولایت ما اهل بیت است و الحق واجب که بای مسرعه بوده باشد و ستون اسلام

فصل

همیشه سرگشته در آن و تفصیح آن از صاحب سیدم روانیست در  
 حدیث است که آن نکرشینی بیا و باب العبادة یعنی هر چیزی را از خود شریعت  
 و تقاضای پاد و در مسی است که از آن در داخل آن میتوان است و باب  
 سینه کی هزار روزه است پس کسی که نوبت سینه که فدا و طایب صلوات قرب  
 بر او دلکار خود است باید مداومت می روزه داشته باشد که آن راه و باب  
 است نه اینکه روزه واجب یا نه فایده بایه تفصیح احکام آن است  
 بخوردن دنیا نشاید که بایه زبرا که بسیاری از اشخاص را متعقی از  
 روزه داشتن عاید می شود و بخیرتر که خوردن است بدن نیت چون این باشد  
 شد **در آنکه** اشکال است در اینکه روزه از غیاب است که محتاج به نیت  
 و واجب است در آن نیت قرینه و واقع ساختن آن از بر حسد پس اگر کمال  
 از قعد باشد یا خلا از قعد قرینه بکه روزه افسار است و فرقی نیست در این  
 میان روزه واجب مستحب و ایمانیت و موجب در واجب استنجاب در مستحب اگر در  
 بخور روزه محتاج بان نباشد لازم نیست و لیکن احتیاط است و همچنین نیت ادا  
 و تقاضا بر اقرب لکن نیت آن افضل است



چنانچه بفرستد بجان کرده اند و معتد در نظر قیامت که لازم نیست در روزه ماه  
 مبارک بگذراند اینک از روزه میگویم قرینه است که قیامت و هر روزه واجب  
 که مال آن معین نیست مگر در مطلق یعنی غیر معین و مگر روزه کفاره لازم است  
 در آن تعیین و قصد کردن روزه مخصوص و هم چنین روزه مستحب که زمان  
 او معین باشد لابد است در آن تعیین باینکه قوی و اگر معین باشد بعضی از  
 علمای گفته اند که محتاج تعیین نیست مثل ماه مبارک رمضان و اگر در روزه ماه  
 رمضان نیست غیر رمضان کند یا اینکه میسره که از رمضان است بفروروزه اش را  
 فاسد میسره و بفروروزه از رمضان محسوب میسره و بفروروزه از روزه است  
 که ترک کند نیت ادا و قضا در نیت و این نیکو است اما نیت یکبار از  
 رمضان مهر است پس فروروزه ضرر ندارد و اشکال نیست در اینکه شرط است  
 در نیت یکبار فروروزه باشد پس اگر نیت داشت به که فردا روزه بگیرم اگر خدا فرم  
 نیت روزه نیت است مگر اینکه مرادش از این قصد ترک باشد و جایز است  
 که نیت کند بجهت روزه در ماهین جز اول و آخر شب و هر چه بگوید و چه نیت  
 مقارن بودن نیت با اول جزء از روزه لازم نیست و در جواز نیت در جزء

آخر شب

آخر شب بخوبی مقارن با جزء اول روزه میسره و معتد در نظر قیامت  
 و ظاهر نیست که قیامت نیت در آنچه مذکور شد میان روزه معین مثل ماه رمضان  
 و غیر معین در روزه غیر معین مگر غایت مطلق و قضا اما جایز است نیت روزه معین  
 بغير معین در جزء اول از شب که مقارن آخر روز سابق بوده باشد یا در آخر ترک نیت  
 و اما نیت روزه در سابق پس جایز نیست یا اگر در آخر آن بوده باشد و نیت  
 نیت در شب است و اگر در حکم صوم بگوید جایز است که نیت داشته باشد یا اگر در آن  
 بعد از نیت مقرر کردن و آن میدان و جاع کردن بعد از نیت و بفروروزه  
 افضل عاده نیت است بعد از بجا آوردن هر چه موجب نیت است و اگر در روزی که  
 نیت است که یا از نیت است یا از رمضان روزه که در نیت است و بعد  
 معلوم شود که از رمضان است آن روزه ادرایز است و اگر در آن روز  
 معلوم شود که از رمضان است جاعی نیت بعد از نیت اول و بفروروزه  
 واجب میسره و آن احوط است و واجب نیست در نیت تصور کردن در  
 نظر آوردن هر یک از مفطرات را بضمیمه بلکه نیت نیت اجمالی که متعلق  
 بجمع مفطرات باشد و اینه ای روزه و اینه ای غیر صحت است



که به ای وقت نیز صبح است و انتهای آن غروب است که اول وقت نماز مغرب است  
و در آنچه گفته شد میگردان غروب غداست معتمد در نظر آنست که خورشید میگرد  
به بر طرفین سرخس از بالای سر و بفرج بگردانید پس در آن وقت نماز است  
و بفرج هر سه در ستاره اگر وقت نشسته شود واجب است که نماز بود  
روزه باین طریق حاصل شود غروب که کعبه باشد تقییر علم و اگر قبل از غروب  
سعد سرخس از طرف رکعت باید که از بهر مکر آنکه افطار بجهت تیره بود پس  
که بزرگ آن غروب است پس در روز را افطار رکعت باید گفت چنانچه  
صورت صادق در زمان سناح کرده اند و آیا جایز است اعتقاد باینکه اعتقاد  
بآن بود در وقت نماز بآن تفصیلی که گذشت در نمازینه بلکه واجب است در این  
تخصیص یقین مسلم مستند بکثرت احوط مراعات یقین است اگر چه علم و تبحر  
جایز است اگر چه شرب اما جامع جایز نیست مگر آنکه وقت و وقت جامع یا غلظت  
باشد و الا واجب است بر آن و غلظت بوقت از برای آن که غلظت نماز  
اعرب و اگر غلظت بوقت و تسکین آن دانسته باشد در جواز آن شک نیست  
و بفرج از علی منع کرده اند و آنرا منکر آن دانسته اند که علم بقیق وقت

داشته باشد و اگر یقین داشته باشد باینکه وقت نماز است و جامع کند و در نماز  
بطلان است و کفار به بر اول لازم دانسته اند بفرج و بفرج که در صورت طریقت است اگر  
باعتبار خط وقت و مراعات آن بفرج جز بر او نیست و الا کفار بر اول لازم است و بفرج  
از بر روز در مقدم داشتن نماز مغرب بر افطار روزیست که فرقه نیست  
روزه ما مبارک و غیر آن اگر چه بفرج است و آیه ای حکم مختص نماز مغرب است پس  
نایز از نماز است و نوافل مستحب است باقی افطار به نماز مستحب است در آن وقت  
و قول باینکه باقی افطار بر نماز که مطلوب است یا آوردن آن در وقت افطار  
غدا از قوه نیست و فرقه نیست در این حکم میان کسی که بفرج نماز کند یا بفرج  
و هم چنین فرقه نیست در این حکم میان مودبانه و آزاد و کسی که نماز را برعت کند  
یا برام و آیا در این زمان تشخیص صایم میباشد یا بهر حال شب از روزه بودن پرورد  
و مستحب است علم افطار است معتمد باینکه اگر کسی از مفطرات غیر از الکل و شرب  
قبول نماز بعد از آن شرب جامع یا بر تاسی یا فرود بردن اجزون و چینی بجهت دوا و کند  
آن باز مستحب است یا غیر نماز از فرج خوردن یا این که بجا آوردن یکی از مفطرات  
منافات دارد یا مستحب است باینکه بفرج است احوط یا اگر مستحب است از نماز در این



حال نیز حکم و آيا در حالت که خواه نماز و افطار در اول وقت نماز کي آورد با اينکه  
 اگر وقت فقير نماز حکم نیز گذشته باشد باز مستحب است تقديم نماز در آن هنگام است  
 احوط ثانياً است **باینکه** اشتباه بود از حکم مذکور در صورت اول آنکه کسی انتظار  
 کشته اورا بجزیه افطار پس در این حال مستحب است تقديم نماز و فترت بین میان اینک  
 جدا عتی مشط باشد یا یکی و فترت بین نیز میان آنکه آنکه مشط است فترت و فترت  
 باشد یا نه عیاشی باشد یا نه آزاد باشد یا نه عادل باشد یا نه اما مشط است بلوغ  
 و عقرب با بر اقرب و مقتضی منبأ و فتوی علی اینست که مشط بین ایمان و اسلام  
 و مشط بین آنکه آن مشط روزه در این باشد با بر اقرب و مجرب و اتم را کفایت است  
 اگر چه فوج و خور زینب و آيا باید افطار کند یا بقدری که ضرورت بر طرف شود  
 یا نه اصحاب دویم قوت است و اگر اذن خواهد از آنکه مشط است سقوط ای حکم شایه  
 اقرب باشد و در صورت انتظار مستحب است تقديم افطار روزه در اینک بهیچ استحب  
 تقديم نماز بر طرف کرده و دیگر از **دویم** آنست که نفسی منازعه کند اورا و آيا  
 کفایت مجرب نماز عید یا باید بخونی باشد که بر آن صبر نتوان کرد در آن خلایق  
 و آيا مستحب است در این حال تقديم افطار یا اینکه غایت امر بر طرف شدن استحب

تقديم

تقديم نماز است از غیر علی مستغنا میشود و احتیاط اول **فصل دوم** در بیان  
 مفطرات و فرما میکند باید از آنست که میگوید **باینکه** هر روزه دند و اجابت  
 روزه خوردن و آنست که میدان خواه از امر و شرب چیزی باشد که خوردن و آنست  
 آن عادیت یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و یا نه یا بطریق غیر متعارف  
 مثل بلعیدن یا که خوردن در دهان یا آب شود و فرو رود و آنچه در رخ  
 دندانها مانده از بقیه غذا اگر آنرا فرو برد روزه اش خاصه است خواه مرد  
 او در دهان بخورد یا نه کم باشد یا بسیار خواه غمناک شود یا نه این  
 یا نه و اگر که او را فرو برد باید روزه را قضا کند بلکه نوعی کرده اند بوجوب  
 کفاره نیز اگر مشک کنند در اینک یا آب و یا شکر که فرو میخورد بهر در مشتمل  
 بر بقیه از غذا یا خون یا چرک دندان پرستد یا نه یا در اینست واجب است که  
 آن آب دهان را ببرد و کند و فرو نبرد یا جایز است فرو بردن آن در  
 آن انگشت و لکن اقرب جواز فرو بردن است اگر چه قطن بآن داشته باشد  
 لکن در اینجا احتیاطاً باید ترک کرد و باطل نمیشود در روزه بفرود بردن آب  
 دهان خود اگر از دهان حبه انود خواه کم باشد یا بسیار چنانچه سبب بر طرف لپا



آب از دهن پروردن آید یا از فته ملا حظ خوردن خورشید بسیار آید فواء  
 طمی نهشته باشد یا طمش بخینه تلخ میترشی باشد فواء رکنش متغیر باشد  
 برز دی بانه و با مجله فروردن آب دهی عده باعث بطلان روزه نیست اگر چه  
 بموقع نباشد و از بفر بر آید لکن عدهی نباشد بایه اعزاز نمود و آن  
 صغیف است و اگر جمع کند در دهی و فروردن فرزند و اگر زبان را پسند  
 کند لذت مان و بعد از آن آب از دهی که بر آید فروردن باعث ف و روزه  
 بخورد و اگر لکن ریزه یا کحو آن در دهی کند و پروردن او و آن آلوده باشد  
 باشد پس باز در مرتبه در دهان که از دو اگر آب دهی که از دهی پروردن آن  
 و اگر صلیق شود و مستهلک بوده باشد معتد در نظر است که روزه نشانی باطل است  
 و اگر آب دهی را بریزد بر جامه یا دست خود پس آنرا به طبع روزه نمی طهر است  
 بلکه باطل میشود در روزه بفروردن آب اگر در دهی صاب که به طعم و دهی که  
 از غنیمت میم گذشت اقرب است که منقصر شده است و جایز نیست فروردن  
 اگر چه بر لب باشد و اگر آب دهی از دهی پروردن آید و یکی منقصر باشد  
 بایست که در دهی است اقوی است که انقدر یک پروردن آن نمیتوان فرورد

و اما آنچه

و اما آنچه در دهی است فروردنش جایز نیست اما احوط است قضی مجموع است و خوردن  
 آب دهی غیر باعث افطار در روزه نمود اگر چه در دهی است بلکه اگر از خارج  
 دهی فروردن کند این فرقه مجامع را و مجامع است و آن احوط است  
 و اما مکیدن زبان دیگری جایز نیست و در روزه نمود و اما میکیدن آب دهی در  
 فروردن عده او و افطرات و مانع که از سر آید بکلی و اما میکیدن دهی  
 نیامده فروردن آن باعث ف و روزه نمود و اگر چه توانسته آنرا پروردن کند  
 بنا بر اقوی اما بقیه دهی که آنرا باعث ف و روزه و وجوب فضا  
 و کفاره نمود بنا بر اقوی و احوط و اما نشی من غلط و مانع اگر از دهی پروردن  
 آید و فروردنش با انگشت روزه اش فاسد است و غلط است بنا بر اقوی که از دهی  
 دهی بر لب فروردن فرزند دارد و اگر بقیه دهی آید و فروردن موجب  
 افطار و وقف و کفاره است بنا بر اقوی اگر عده باشد و اگر آب شکر از او  
 بکوشد و جزء غذا باشد و نباشد در ف و روزه بفروردن آن عده  
 اکثر است صیاط را بنایه رنگ که دیگر احتیاجی از دم صیاط در غایت فواء  
 و اگر صبح طلوع کند و لغت در دهان نباشد بایه آنرا چندان از او فرورد



روزه پیش فست است و قضا و کفاره بر او واجبست چنانچه بر اقوی ذوق نمیشود  
 روزه بکسب ن خاتم و جادیدن طعم بجز طعمی و خوراک کردن آن و چشیدن  
 آب گوشت و با جلد هر چه که بکلی نرسد باعث بطحال روزه نمیشود  
 خواه در صورت اضطرار باشد خواه غریبان و خواه مردی باشد یا زن بلکه اکثر  
 علی نیز مکروه نمیدانند لکن باینکه منیت حکم بر احوال نیست چشیدن  
 و بکسب ن هسته و اگر چیزی را بی پیرایه چشید و خوراک از آن بکشد فرو  
 رود در وجوب قضا و کفاره است بفرقی را لازم نمیدانند اگر پیش  
 این عمر کرده و از روزه فراموشی بکشد فرو رفته و اگر بجزه فرقی صیغی بوده  
 قضا را بر او لازم نمیدانند و این احوط است و از **مطلب** مصلحت روزنه  
 است است آن انزال منی بعد از طلب آن میسر خواه بجزه بزرگ کردن یا بت  
 خود بعضی باشد یا ببارزی کردن یا غیر باشد یا بکینه نظر کردن یا بوسیدن  
 یا لمس و مالیدن دست یا غیر آن باشد یا بنحو دیگر باشد و اگر طلب کرد منی را  
 و یکی نیامد روزه او باطل نمیشود و آیا طلب آن حرام است اگر چه بکینه عیبه  
 یا بجلال خود بعضی باشد یا نه بفرقی حرام دانسته اند و در آن شک نیست

و اگر

و اگر لبس نماید زنی را و بدن یا دست خود را بمبدن او یا به دفعه منی آمدن و کشته باشد  
 پس آب را بر نهد و اگر منیت کرد روزه اش فاسد نمیشود خواه با جلد خود لبس کرده یا با جام  
 خواه از عادتش بوده اندن منی بعد از لبس یا نه و قول بعضی فاسد است و ضعیفست  
 و اقوی اینست که اگر لبس نماید پس بر او یا حیوان را و انزال شود روزه اش فاسد است  
 و هم چنین است حکم ملامت یا بر وجود او اگر از عادتش آمدن آب بعد از ملامت باشد  
 و با جلدش باشد و اگر شستنش با آب باشد بوی که غلبه نماند و اگر شست باشد که اگر بوی  
 انزال میشود و او را بوی کفاره که در این حد میسر است و اگر بوی دادن و اگر بوی کفاره  
 و آنچه گفته اند احوط است و اگر گوشت دهد بکلامی پس انزال شود و اگر آب منیت که روزنه  
 اوده سه نمیکند و احوط فساد است و بنا بر این فرقی نیست میان آنکه از مرد یا زن یا زن  
 حلال باشد شستن آن یا حرام از عادت شستنه باشد انزال بشنیدن یا نه و اگر  
 نظر کند بپوشش آن و قصد آمدن منی نه داشته باشد پس انزال شود در صحت و فساد  
 روزه اش خلالتی نیست و شستن بپوشش پس اگر حسی باشد نباید کرد و لکن قول  
 بعد از فساد روزه مطهر در غایت قوه است و اگر صورت را بنظر در آورد و انزال شود  
 بدون اینکه قصد آمدن منی را کند در فساد روزه اش خلالتی نیست و حسنیط را



نباید ترک کرد اگر چه قول بعدم ف و م در غایت قوه است و قوه نیست مبنی زن  
 و مرد و خشنی در این که استن موجب طلاق میشود **اما** بجهت آمدن ندی روزه طحل  
 نمیشود اگر چه بجهت رسیدن به چنانچه بگویند که اگر در روزی تمام شود روزه اگر چه  
 نمیشود خوانه مرد باشد باز خواه پیش از ملاحظه کرده باشد یا نه و آب صحت روزه  
 آن موقوف است بر آنکه غسل را فوراً بجا آورد یا نه پس تا غسل فرزند را بجا نبرد  
 نظر است این است که موقوف بود بر غایت غلبه صحت آن موقوف نیست بر غلبه  
 مظن بنا بر آنکه محرم است و جایز است پس شخصی را استبراء از منی به بول کردن  
 و غیر آن خواه بغلی و از آنکه با استبراء جزء از منی خارج میشود یا نه خواه استبراء قبل  
 از آن باشد یا بعد از آن و همچنین جایز است استبراء در روز از اهتلامی که در شب  
 واقع شده باشد و اگر از خواب بیدار شود وقتی بیرون آمدن منی مفید است  
 که واجب نیست منع هم آن از بیرون آمدن خواه در پی بیرون آمدن باشد یا  
 قبل از آن و مکروه است مباشرت زن از بوسیدن زن و باز کردن و لمس نمودن  
 ایشان لکن اقوی نیست که این در صورتیست که آنها باعث شوند که شهوت بکشد  
 ایند اگر چه عموماً آن احوط است و اگر بجهت دوستی و حسن بوسیله مردی را یا پسری

در آن منعی و اگر غیبت بکوب است که مستحب میشود و اگر ایصال فلتان آمدن منی  
 داشته باشد در محلت آن نکاح است و جواز شایه اقرب باشد و انکاح است در آنکه  
 حرام است در رفع بر خدا و رسول و آئین صلوات است و سلام علیه السلام و کعبه حرام است  
 حرمت در روزه و آیت بعت ف و در روزه میگوید شرب و شرب یا نه در آن که  
 و مثل محرم است و قول بعت و در محرم ف و است که احوط است پس  
 اما اگر از آن نیز واجب است خواه در امور دینی بعد باشد یا امور دنیا اما کذب  
 بر برین و ادویای ایشان مبطل روزه نیست اگر چه حرام باشد و اما  
 کذب بر حضرت فاطمه دلیل نیستیم بر آنکه باعث ف و در روزه میشود  
 اما احوط ترک آنست و مراد بکذب بر آنکه کذب بر یکی از ایشان است نه اینکه  
 کذب بر مجموع فقط باعث ف و در روزه گردد و اما کذب بر ملائکه و جن  
 و صحابه و غیر این باعث ف و در روزه نمیشود و اما آن که بیک یا بنوعی طلاق  
 میشود باید بلفظ باشد پس اگر چیزی دهد نسبت دهد باین که خلاف واقع باشد  
 نه بلفظ پس باشد یا بکتابت و نحو این باعث ف و نیست و یا اینکه مطلقاً  
 باعث طلاق میشود متفق است تحقیق است که مناط در طلاق صدق و کذب



پس هرگاه صادق باشد که در دفع برایش گفته روزه با طهر است اگر چه بلفظ باشد و سایر  
معاصی از قبیل غیبت و سخن صنی و غنی و زدی و کثافت با طهر است و روزه  
نمی شود و اقرب اینست که در وقتیکه ای که بابت بطلان روزه می شود که  
بر وجهی باشد پس اگر بر وجه جلال باشد همچنانکه از در نیت گفته باشد موجب  
بطلان نمی شود لکن حسب طرازی که ترک کرد که مستند می باشد و از جمله  
مبطلات روزه و محرمات در حال روزه از نماز است پنج سوره بر آب فرد  
مردن بنا بر اقرب و قول یوزا که است صغیفست و قول بعد بطلان نیز  
صغیفست و شکی نیست که از نماز حاضر می شود و لغو رفتن در آب یک دفعه بخوبی  
مسح فرما از بدن بیرون باشد بلکه اگر سر را نیز بر آب کند و بدن بیرون باشد  
نیز از نماز حاضر می شود بنا بر اجماع و اما اگر می ماند از نماز کوشش و دعا و  
دهن بر آب کند حاضر سر بر آب نهد و از نماز حاضر می شود بنا بر اقرب  
و شرط است در از نماز فرد رفتن با پا شدن دفعه چنانکه عرف کوب که یک  
دفعه فرو رفت پس اگر بپند بی دفعه کم کم بر آب رود و روزه با طهر می شود و حرام  
نیت بنا بر اقوی لکن حسب طرازی که ترک نمود و اگر جزای از سر را نیز بر آب کند

پس آنرا

پس آنرا بیرون مراد و جزو دیگر است و در آب کند بخوبی که از نماز بیرون  
است باشد حرام نیست بنا بر اجماع و وقت در از نماز میان روزه و حبس نیست  
چنانچه خطی هر جا بر وقت و ای علای اسرار است بی بخت گفته اند که در روزه مسیحیت  
وقت میان آب و سر را پسندید و گریخت و تغییر دلی بر و بخشش است و اما هر چو  
که مانع در آن است که شش کم است پس از نماز در آن جایز نیست بنا بر اقرب اینست  
که این حکم مخصوص است و جایز است آب بر رختی بکشد غسل و طهارت شده و مکروه نیز  
پسندیده بلکه بخت گفته اند که جایز است که باند که آب داخل کوشش می شود و اگر آب بر سر  
بریزد پس بکفش رود و آیا روزه اش فاسد است یا نه بفرمان علی گفته اند که اگر آب را  
بکفش رساند یا اینکه می باشد است که لب آب رختی آب بکفش می رود  
قطعاً و باین حد است بر آنچه از در حقیقت روزه اش فاسد است و اما فلا و اگر  
باینکه از نماز را حرام دانیم از نماز نیت بکشد غسل یا غسلش صحیح است یا نه بعضی  
از علی فرموده اند که اگر غسل حاضر شود و شروع در فرد رفتن با طهر از رفتن  
در آب غسلش با طهر است و اگر غسل حاضر شود و بیرون آمدن از آب غسلش صحیح  
و این تغییر می گویند و اگر از نماز را در روزه فاسد دانیم و غسل باین که



نکور شد که در وقت پروردن آمدن از زیر آب قفسه غسل کند و غسل نماید جایز نیست  
 و اگر از تاسی نماید بگوید غسل از خنجر منتهی غسل منتهی صبح است بنا بر اجماع و اگر جاهل  
 بکلمه باشد و بگوید غسل منتهی غسل کند پس اگر نفی کرد در تخصیص وقت حکم  
 غسل او باطل است بنا بر اقرب و اما بخلاف عدم وجوب اعاده غسل در حق او فتوة  
 دارد و جایز است از برای سر نشستن و استیادن در آب و مکرده نیز منتهی و موجب  
 فسد روزه او نمیشود اگر چه آب ناکردن یا در حق او یا به خواه آب سه دانه  
 یا کم خواه شور باشد یا شیرین خواه طول کشد زمان آن و خواه نه خواه قصد بر  
 طرف نشستن تشنگی داشته باشد و اما در نشستن زن در آب غلاظت اگر چه از  
 بکرات است حوله بکرات باشد و خواه تنیده و همچنین جایز و مکرده است بر رفتن و مکرده است  
 پوشیدن جامه که تر باشد و بفرودن کراهت بر طرف نمیشود بنا بر اجماع و جایز است  
 از برای روزه بکسی که بوشیدن ریاحین حتی ترکی و روزه اگر بگوید آن بطور میبود  
 و مرا از ریاحین هر کجا هست که خوش بوی باشد بوشیدن همه کجاها جایز است و بوی  
 خوشبو و میوه های خوشبو اگر چه ریاحین بر اینها صادق نباشد بلکه بوشیدن جمیع بوی  
 خوشی جایز است از قیصر منکر و غیره و کلاب و عطرها و دیگر بوشیدن بوی به و

متفق

و متفق است باینکه در روزه نیکی که صبح بوشی باعث فساد روزه و فساد خواه  
 از دماغ لذت بکشد یا از خنجر تقویت قلوب و دماغ یا از خنجر سرد ریاحین  
 آن خواه روزه و صبح باشد و خواه تنیده و بطور از حد قاصر و موجب کفاره و قفسه  
 شده اند بوشیدن ریاحین غلیظه که بوی آن داخل در دل نمیشود و این قول صحیح است  
 اگر چه بوشیدن ریاحین جایز است لکن مکرده است اگر چه صاحب بوی غلیظه باشد  
 و بوی ترسکی است آن پشته است از سایر ریاحین و هم چنین مثل عسل ترسکی  
 کراهت آن شده است و بوشیدن زعفران نیز مکرده است و بخوار اینها مکرده است  
 بلکه مستفاد میشود از اخبار استحباب طلب بوی خوش از برای روزه دارد و با که  
 بآن منتهی خواه از آن لذت بجایده و خواه نه و از بویها جدا بر آید که هر چه بگوید  
 لذت در آن است از برای صاحب مکرده است و کسی را ندیدم که عمل کند و از بعضی  
 اخبار خلاف آن مستفاد میشود و آن افزاینده است لکن مراعات ترک شایه احوط  
 باشد و مکرده است از برای روزه دارد و آخر شدن در حمامی که باعث ضعف شود لکن  
 حرام نیست و باعث فساد روزه نمیشود و فرقی نیست در آن میان روزه و صبح  
 و متفق است خواه از برای غسل باشد و دخول در آن و خواه از برای غیر غسل و خواه



آن غسل واجب باشد یا مستحب که غسل واجب ممکن نباشد الا به دخول در حمام بکمر  
 آنگاه است بر طرف می شود یا نه من نیست که اگر وقت واجب تنگ شود و بختی سنگی  
 وقت آن چیزی که شرط بآن غسل است پس اگر بختی در رفع کراهت و اگر وقت  
 آن تنگ نشده باشد و داخل شدن در آن حمام لازم می آید باشد فوت مستحبی  
 مشرب جز آن از وقت فقیهش شرط هر بقای کراهت و اگر مسلم فوت  
 مستحبی شود پس در ترجیح نگذاشت و احتیاطاً در هر فوت است اگر ثبوت  
 استیجاب آن مستحب مثل ثبوت کراهت آن مکرر باشد و کاهنت در کراهت  
 خوف اینکه معفو باشد و علم بآن شرط نیست بنا بر اقرب و اقرب است  
 که مجرد ضعف کاهنت در ثبوت کراهت اگر چه باعث غرضی که باعث افطار  
 شود نشود و شرط نیست در معفو که بخور که بعد باشد در حمام که معالی آن  
 توان کرد بلکه مجرد آن کاهنت بنا بر اقرب و در آنچه گفتیم فرق نیست  
 میان زن و مرد و قنای و غیر گفته اند که اگر دخول در حمام خوف تنگی بعد  
 باشد مکرر است دخول در آن و دلیل بر آن نیزه ام لکن در حکم بآن  
 مغایرت نیست و آیا هر چه که موجب ضعف روزه دارد شود مثل اگر در شب

و کوان

فصل بیست و یکم در اعظم و غیره

و کوان مکرر است یا نه اقرب جهت فقره سیم در بیان امور است که عدل بآن  
 ثابت می شود **در آنکه واجب است روزه بر هر یک که عدل عام مبارک را به چینه مقرر**  
 چه تنهایی و چه تعدد عدل باشد یا نه شدت رفاق می کنند در نزد حکم  
 شرع یا نه شدت ادرا قبول گفته شود عدل ثلث نیز باین ثابت می شود و هم  
 چنین ثابت می شود هر دو بکشد شش سر روزه از ماه سابق و شش ماه که علم  
 بآن بهر سه و اما بشیاع که باعث منقضی شود در ثبوت عدل بآن خلاف است  
 اقرب است که ثابت می شود اگر چه ظن غالب از آن حاضر شود و همچنین که عدل بآن  
 بشیاع علمی ثابت می شود و عدل بآن دیگر نیز باین ثابت می شود و همچنین که ثابت  
 هر دو بکشد شش سر روزه از ماه سابق و شش ماه که علم از آن حاضر شود و اما  
 بشیاع که باعث منقضی شود در ثبوت عدل بآن خلاف است اقرب است که  
 ثابت می شود اگر چه ظن غالب از آن حاضر شود و هم چنانکه عدل بآن بشیاع  
 علمی ثابت می شود و اما همای دیگر نیز باین ثابت می شود و فرق نیست میان تنهایی  
 از مردان یا یک یا از زنان یا از اطفال یا از مسکین یا از کفار و غیره حکم باین  
 در طبعه بعد از حصول علم از عدل ثابت می شود بهر نحو که بعد باشد و در ثبوت

علم بآن گفته



هلال ماه رمضان در دشت عادل خلاف عظیم است اقرب و شهر نبوت است  
 مطلقه از دافعه بیه یا از خارج خواه خواه مانعی شراب یا غیر آن بیه  
 باشد و این در وقت است که علم بطلان ایشان یا دروغ ایشان باشد در اعتبار  
 شهادت ایشان و قبول آن اشک است و عدم قبول شاید اقرب بیه و در  
 حصول شک نیز در مین که حکم مثل همین صوزه باشد و شرط طهنت در  
 نبوت هلال بدوش هر دو روز که فتن و انظار کردن و حکم کردن حکم  
 شرعی بی اگر عادل ماه به مین و در مین حکم افاده شهادت میکنند هر که  
 ایشان را شناسد و عدالت ایشان را برانند جابر است و در اعراض قبول ایشان  
 بلکه اگر در نزد حاکم افاده شهادت کنند و شهادت ایشان را قبول نکنند  
 بجهت عدم شستن فتن ایشان جابر است کسی را که ایشان را میشناسد و علم کند  
 بقول ایشان و ثابت میشود هلال شهادت کی عادل یا بر ظاهر و شهر و بعضی  
 گفته اند که هلال رمضان ثابت میشود و هلال نوال بآن ثابت نمیشود و این  
 قول معتبر است و ثابت میشود هلال رمضان و غیر آن شهادت زنان خواه  
 به تنه و خواه با بر دی و در نبوت هلال شهادت بر شهادت خلاف است

دقول

دقول بعید نبوت نونه در دو حجتی تفریح کرده اند که اگر چه به سند شهادت  
 خود را شیع علم قرار دهد و ادعای علم کند بجهت شیع علمی شهادت ایشان  
 قبول است و اگر شهادت عادل باشد بجهت تفریق از جابر است و علم بطلان یا دروغ  
 باشد بطریق صبیح و آن است که راوی سوال کرده که چنانچه عدد مختبر است و  
 روایت هلال آن حضرت فرموده ماه رمضان و نیت از طریق آری پس بطن  
 و تخمین ادا میکنند روایت هلال آن نیت که چند نفر باشند پس یکی گوید دریم  
 و دیگران گویند دریم اگر یکی نفر چند صد نفر مین و اگر صد نفر مین هزار  
 نفر مین جابر است و روایت هلال اگر در آسمان علتی باشد کمتر از پنجاه نفر  
 و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود شهادت دو مرد که در شهر شوند و خارج شوند از شهر  
 و عمر این روایت ظاهر از قوه مین و اگر ثابت شود نزد حکم شرع هلال رمضان با  
 نوال بهینه شریعت و حکم کند بآن حکم یا حکم نافذ است و مردم بکلمه او روز بکلمه  
 و انظار میکنند یا اینکه هر کسی بیه بر خودش ثابت شود در آن اشک است و خدا و حکم  
 اقرب است که شرط است در حکم حکم اینکه بجهت مین و دوش به باشد پس اگر حکم بی علم  
 خودش از روایت یا غیر از آن حاضر شده است بسیاری بآن مین و اقرب است که حکم



حاکم نسبت بحاکم دیگر با تیری ندارد پس بجهت ثبوت در نزد حکم و حکم ادیان بر حاکم  
 دیگر واجب نیست روزه گرفتن باظهار کردن و اگر غیر مجتهد جامع الشرائط حکم کند  
 حکمش معتبر نیست اگر چه عالم و حاضر و منفی باشد و همچنین کسی که در حقیقت و ادلت  
 می باشد ثابت می شود و هلال کبدل خواهد منقطع بآن حاضر شود باینه و قول به ثبوت  
 آن ضعیف است علی اگر علم بآن حاضر شود اعتماد بر آن جایز نیست و بعد از آنکه  
 بفرقه اند حساب مخصوص است که از سه ماه اخذ شده و مرجع آن بوی این است که  
 است ای آن از محرم که یکی ه نام و یکی ناقص بشمارند در جمیع ستمه مبارک  
 رمضان پس محرم را نام حساب میکنند و سفر را ناقص پس شعبان ناقص و رمضان  
 اینست تمام می باشد و همچنین جایز نیست اعتماد بکدام مجتهد و هم چنین جایز نیست  
 اعتماد بر عدل کبیر ضعیف است و مراد از آن چنانچه جو گفته اند است که شعبان  
 همیشه تمام کند و بفرقه اند که اگر هلال بعد از شفق که روشنی بعد از غروب است  
 از سمت مغرب غروب نماید ثابت می شود که این شب دوم ماه است و این قول ضعیف است  
 بلکه عدم ثبوت اقوی است خواه منقطع بهر سه یا نه ثابت می شود و هلال بطریق دیگر  
 نیاید اظهر و قول به ثبوت ضعیف است و لکن مستیاط را همه اهل انکس ترک ننمایند و بعضی

ناقص رمضان

گفته اند

گفته اند که اگر هلال در سابق تحقق شود پنج روز از اول آن بشمارند و در حقیقت  
 روزه بگیرند پس اگر در گذشته شد اول روز گشت نبوده در این عصر روز نخست نباشد  
 و قول بعدم ثبوت هلال این اقوی است خواه هلال منفی باشد یا شوال یا غیر  
 خواه همه ماههای آن هر یک چه ابر هلال دیده نشده باشد یا بعد از آن  
 شده باشد و یا ارتفاع و بلند شدن بآن ثابت می شود که در شب یا بعد از ظهر  
 باشد اگر چه بعد از غروب کسب کند و همچنین ثابت می شود در این سیه در  
 آن که شب سیم و غیر این امور از امور است ظنی نه ثابت می شود و اگر جمیع ماهها  
 در ابر بگرداقرب و شهر امنیت که همه ماههای را باید سر و سر و سر و سر  
 کنند و اما یک علم بخلاف آن باشد اگر چه منقطع بر خلافش باشد و همچنین اگر  
 دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ماه دیده شود و اگر در شهری یا دهی یا صحرای ماه دیده  
 شود و در سایر بلاد و دیار نشود یا با هر جا و یک در آنها ماه دیده نشده حکم  
 ایشان مندر حکم بلد است که در آن ماه را دیده اند اگر در نزد ایشان ثابت شود  
 که در فلان بلد ماه را دیده اند یا اینکه حکم محقق بهرمان بلد است اقوی است  
 که حکم محقق بهرمان بلد است که ماه را دیده اند و آن مواضع که قریب یا گنجی



همیشه و اما با تعبیه حکمتان بخوان همیشه خواه مکنی بکس توافق این  
 و جاد در دین ماه یانه و اما در میان فرق با تعبیه و فریه ختانی در  
 کلام علی مرتضی بفر کفته اند با و فریه مشر کوفه و بعد است تعبیه و مشر عراق  
 و فراس است و بفر قریه را مشر کوفه و بعد است و تعبیه را مشر مصر و بعد است  
 مشر اند و بفر کفته اند که با و فریه است که مطالع نایابی بی تعبیه است  
 که مطالع آنها مختلف باشد و باطله منفرع بود و آنچه کشت از اینجا اگر کسی مثلا  
 در مدی ماه را چینه و سفر کند بوی بلدی که حکمش غیر حکم بلد اول است حکم او  
 نیز مختلف می شود پس اگر در شب جمعه ماه را دید و رفت بوزان بلد و این در  
 شب شنبه ماه را دید و آن شهر بزرگ بود و اگر کسی باشد که در روز یکشنبه در آن  
 در مشرای مقامات اولین و سیم است در وقت دیدن هلال خواندن  
 دعا بگوید از هر جهت و از ریشه و ادعیه در اینجا بسیار است و از آن جمله آن  
 الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قد ترنا لک و جعلک  
 موافقا للناس اللهم اهله علينا هلا و مبارکک اللهم ادخل  
 علينا بالسلامة و السلام و البقی و الامیان و البی و التقوی

والتوفیق

و التوفیق لما تحب و ترضی و بفرق این بوجوب خواندن این دعا در وقت  
 دیدن هلال است و این قول صیغ است و باید واجب است بر هر مکنی درین ماه  
 و بعد و چه در شبی که کشت می شود در آن که باید از رمضان یا از ثوال است یا واجب نیست  
 در نظر عدم و جوب است و اگر کشت کند درین ماه را در وقت ثعبان روزه که در روزه  
 او صیغ است و همچنین در آخر ماه رمضان روزه کسی صیغ است و باید در تقصیر در  
 طلب واجب کفایت یانه در آن خلافت است و شهر و شهر عدم و جوب است مطلق  
 نه کفایت نیست یعنی خواه منطقه بوجوب هلال باشد بجهت خود اذن منجس و نوشتن  
 در تقویم یا بخوان یا نباشد و اگر در شب سیم یا روز آل شنبه که جمعی ماه را دیده اند  
 باید واجب است این را خواند و کند یا خود بدو و بنزد این و سوال کند از  
 این اگر چه علماء را بجهت آن خروج نایب یا واجب است بلکه میتوان که در خانه خود نشیند  
 و هیچ وجه نقصی در کشت نکند آنچه معتقد است در نظر عدم و جوب فقی است اگر چه  
 محتاج ببدل اما نباشد و شقی در آن باشد خواه هلال رمضان باشد خواه ثوال  
 پس می خواند این که بفر متعین در روز سیم از رمضان اینطور و آنطور می خواند  
 از برای این که بر این معلوم شود درین ماه و ازین دان پرسند یا نه مکنند



یا بجهت جبر سبب است یا بجهت احتیاط لکن ب جهت سبب خدا و سبب  
 میرسد لغو است و اما بجهت احتیاط که از مردم مخفی شود بقصد آنکه ثبوت حدل بر او  
 معلوم شود باین جهت هر روز در حکم نوبت **فصل چهارم** در بیان بفرز اولی که در وقت  
 طهارت مریض اگر بجهت روزه گرفتن متفرق شود جایز است و اگر افطار بجهت آنکه حرام است  
 بر او روزه در روزه اش فاسد است و خلاف در این بنا نیست و فرقی نیست میان روزه واجب  
 بابت در رمضان و غیر رمضان و اما بجهت مرضی که روزه بآن ضرر رسد پس مریض اگر بآن  
 روزی که بجهت افطار روزه بآن صبح **بسم الله الرحمن الرحیم** یا غیر آن که کرده باشد  
 و نیم در صورت عدم ضرر مریض بوجوب افطار نمیداند مطلقاً و روزه از برای آن نافع  
 باشد یا نه خواه واجب باشد یا نه و اما بجهت موجب افطار میباشد چه بجهت کثرت  
 خواه آن مرض بت باشد یا در دسم یا در دهم یا در دوازده یا غیر اینها  
 از هر مرضی که باشد بلکه شرط نیست که عرفاً او را مریض گویند و از هر مرضی که باشد  
 و چه بجهت دیگر که کرده اند علی ضرر رسیدن روزه بمریض بجهت چه محقق شود **اول**  
 آنکه روزه بجهت زیادتی آن مرض شود و طهارت در این خلاف نیست و اقرب  
 اینست که مطلق زیادتی کافیه و شرط نیست که زیادتی آن زیادتی مبنی طهارت

مریض از روزه مستحب است

باشد

باشد و نیم بجهت دیر چاقی شدن مریض شود و آنکه در این نیست و طهارت  
 که معتبر در دیر چاقی شدن مریض شود و آنکه در این نیست و طهارت که معتبر  
 در دیر چاقی شدن مریض نیست و طهارت که معتبر در دیر چاقی شدن مریض نیست و طهارت  
 لفظ **بسم الله الرحمن الرحیم** آنکه بجهت شود که این مرض مریضی مبدل شود که بجهت شدت آن تر از  
 اول باشد اقرب اینست که بجهت افطار روزه و اگر باعث شود که مبدل شود مریض  
 من مرض اول نه زیادتی و نه کم و ضرری که زیاده و کم اول باشد لازم نیست در وقت  
 انقضای آن اقرب عدم جواز است و سبب طهارت را نباید بجهت که در این حکم که بجهت طهارت  
 نیز بجهت **چشم** آنکه روزه باعث شود که بعد از این چاقی شود و در این آنکه بجهت چشم  
 آنکه روزه باعث شود که روزه مهلک شود و در این نیز آنکه بجهت و مهم صحت  
 افطار جایز است بلکه واجب است اگر روزه خود باعث شود **سوم** آنکه روزه باعث  
 شود حصول شفقتی را که متهم آن نمواند که بجهت طهارت و این را جمعی گفته اند و دیگر  
 گفته اند بلکه اگر روزه خود باعث چنین شفقتی شود و افطار جایز است و باطل آنکه معتبر  
 صدق غرض است حقیقت مبراه که باشد و اقرب اینست که مطلق ضرر را فیه در برای  
 افطار روزه مبنی که کفایتی باشد که متهم آن نمواند که و اگر روزه باعث ضرر شود



اما معالجه آن موقوف بر اقل رتبه اتوی جو ز اقل رتبه و فرقی نیست در این میان  
 عرض کرد اذیت نزد یا اینکه موجب اذیت و درد و اقامت شود ثابت می شود و در  
 برضی کینه چه اول آنکه علم حاصل شود بعد آنکه بوده باشد اگر چه کجاست یا تجربه یا  
 حکم طبیعی باشد اگر چه کفر باشد و دوم مسئله که بقول عبارت حاضر شود و خواه نمودن  
 باشد یا نمی لفظ یا کاف یا عادل یا یا فاسق و اقرب نیست که تفاوت در مهارت او  
 شرط نیست پس مسئله که تجربه حاضر شود بلکه مسئله آنست که معلوم کافیت  
 از هر راه که باشد و از هر چه باشد و شرط نیست که ظنی قریب بعلم باشد بلکه مطلق ظنی  
 کافیت نیاید آنچه معتقد است و بعد از حصول ظنی آیا باید نفسی و بخت و گنجش نماید  
 از معارفی آن باین منتهی که اگر مسئله بقول کسی بپرسد مثلا آیا باید بیکر آن رجوع  
 کند تا ظاهر شود صدق و کذب او پس اگر معارض بهم نرسد علم آن اقرب عدم  
 لزوم تجسس و جو از علم ظنی است معلوم و اگر نکند در ضرر و عدم آن دانسته باشد والد  
 ما بعد از آن مفاد جانیه است اقل را و اقرب نزد فقیر عدم جواز فکارت  
 و بنا بر این اقتضا فرزند با غایت جو ز اقل رتبه باشد و اگر شخص صبیح الامراج طرف  
 حدوت ضرر و مرض دانسته باشد اقرب نیست که اقل را از برابر او جایز نیست و اگر مرض

مقدور

مقدور باشد در روز بجهت بفرزند بجهت بفرزند بجهت بفرزند بجهت بفرزند بجهت بفرزند  
 نافع است صعب تر باشد و دفع آن اولی و اولی واجب و اقل رتبه نیست و اگر  
 امر عکس باشد اقل را جایز نیست و اگر مرضی باشد غیرت و کفری است صحت روز  
 در این چند کفر قوت است و اگر در نفس الامر روزی مغرب باشد و او طفلان داشته  
 که نافع نیست و اینکه علم بضرر آن نداشته باشد و روزی بگوید پس اگر واقعی و  
 نفس الامر را معلوم نشود اقل را در عدم وجود قضا بر او نیست و اگر بعد از  
 خروج وقت بر او معلوم شود که روزی مغرب بود در وجوب قضا اشک نیست و کفر  
 و جوفیت در کفر قوت است و کفری اگر کسی نثر شود که بعد از خروج وقت علم بهم  
 رساننده باشد که روزی ضرر رساننده قضا واجب و اگر ظنی بفرز حاضر شده  
 واجب نیست و قضا بعینه نیست و در صورتی که ضرر بجهت روزی بر نفسی است  
 نفی تجسس در رجوع باقی است بجهت ظاهر شدن ضرر و عدم آن کفری عدم جواز  
 تجسس و بنا بر حال عدم ضرر در کفر قوت است و بر فرضی وجوب آن آنقدر باید نفسی  
 شود که کفر فراجح شود و در این لازم نیست و اگر یک طیب یا پخته خوردن بفرز  
 کردن روزی و مسئله از قول ایشان حاضر شود قول این را اعتنا بر نیست علی اگر



و دعا دل طیب بخیر طیب جزا هست بفر و منقذ بهر سه بجهت قول لیسان  
 در قبول قول لیسان انگشت است و است بر شایه اقرب پس و یکیک نیست روزه  
 که در روزه بخواب نیست و خوابش طول کشیده تا شب دیگر روزه ای صحیح است  
 و اگر روز را بخوابد پس فرزند او خواه و عیب باشد پس بخت و از بخت نشسته  
 که کسی که بخوابد مکلف بر روزه نیست و روزه ای که شتر عریت بر او عا کده  
 که مراد اینست که صوم او نه واجب است و نه منتهی لکن در حکم صحیح است و این قول در  
 کما مضوع است و اگر در روزه نیست کرده و قبیل از غیر بخوابد و صوم منتهی باشد و اول  
 و آخر شود بایه آنرا قف نمایند و اگر قبیل از زوال سپرد شود و تیت کند روزه را  
 روزه ای صحیح است و اما بطلان عدم روزه بخواب منتهی بخوابی عادی  
 معارض نیست باینکه خواب غریزی نیز باشد مثلاً آنکه دوائی بخورد و بگوید  
 آن بخوابد و نیز روزه ای صحیح است آنچه معتبر است آنست که هیچ خواب غریزی  
 ندارد و آیا اول ترک خواب است یا نه اقرب آنست بلکه اول عدم ترک خواب است  
 و در شرط روزه مستحب باذن پدر خلافت و بفرق اندک شرط است  
 در آن اذن پدر و مفید نیست که اذن پدر شرط نیست در صحت آن لکن مکروه است

بنا بر اقرب و اگر منع کنند از روزه آیا روزه صحیح است یا نه اقرب محبت بکرات  
 و ایما والدیه نیز معتبر نیست یا نه در این اقرب و در نقل نیست که بدون اذن  
 او روزه صحیح است و لکن مکروه است و اقوی اینست که فرج میان پدر و دختر نیست  
 پس روزه هر دو بدون اذن والدین یکی از ایشان مکروه است و اقرب اینست  
 که حکم پدر و مادر بر پدر و مادر شرط است در والدین معتبر بنا بر اقرب و مهم  
 چنین شرط است در این اسلام و ایمان بنا بر اقوی و شرط نیست عریه و زنا و  
 بودن والدین و والد بنا بر اقرب و آیا شرط است در ولد ملوغ یا نه آنچه نشین  
 بان است در حال است که مانع باشد و بنا بر این آیا اول از زنا و غیبت مانع بدون  
 اذن والدین یا اول ترک آنست در آن انگشت است و اگر یکی از والدین منع  
 نماید فرزند خود را از روزه بخوبی که موجب موجب از ترک آن نیز باشد  
 مشرب است که بگوید هرگز روزه مستحب نمیکردم یا مکروه پس روزه او بعد از ترک  
 بنا بر مختار و حرام نیست بنا بر قول دیگر اینست که منع این فائده در  
 حریمات دارد و پس کسی که اندیدم که منع می شود یا نه باینکه لکن احوال  
 اول در غایت قوت است و نه لایحیت و اینست که باذن کراهت و حرمت بفر



می شود بهر نحو که اذن صادر شود آیا قطع برضای ایشان لازمیت یا اینکه  
 اذن لفظی با ضرورت اقوی است که علم برضای ایشانست و اما مطلقه که حاصل  
 از لفظ نیست که در نیت و ثبات می شود اذن بشنیدن و بگری که افاده قطع  
 کند بجهت نواته آن یا بجهت نوسن که افاده قطع کند و بشهادت عدلین  
 نه بشهادت یک عادل اگر چه با قسم سه و نه بشهادت زنان مسلم و نه بقراینکه  
 مذکور است از هر چه افاده علم تمامیه و اگر اذن حاصل کرد بعد از آن نیت  
 کند در بقای آن حکم به بقای آن می شود بنا بر اقرب و اگر روزی مستحب  
 و واجب شود با جاره و نحو آن اقرب نیست که موقوف باذن والدین نیست و  
 بدون اذن مکرر نیست و روزی واجب موقوف باذن نیست مگر در وجوب که  
 باشد و هر چند که بتواند اذن بگوید و اگر اذن شروع بروزه کند پس در  
 پس آن اذن بر طرف شود و مانع کند از آن اقوی است که مانع بودن  
 بر روزه مکرر نیست و حرام نیست و اگر باذن و نیت در وقت شروع در  
 روزه پس مبتدی است عدم آن آیا می شود بنا بر محتمل یا نه اقرب  
 اعتماد اول است و اگر بر حقیقت شروع بر روزه نماید بنا بر محتمل که جایز

بکنایه از مسجد اعظم

چنانکه

علم

می باشد پس اذن صادر شود که این بر طرف نمیشود و اگر موقوف باشد بر رضای  
 والدین یا علی یا علی است یا نه اقرب نیست و اگر یکی از والدین اذن  
 دهد و دیگری منع کند اقرب نیست که ترجیح با منع است و اگر یکی امر کند بر روزه  
 اقرب عدم و وجوب روزه است و اگر روزه را منع کند که این است با آنچه  
 منع که ثابت می باشد و اگر نوبت لشکری باشد نیت نشان روزه بگوید بر حقیقت جایز  
 قول منع روزه او مجزئ نیست و بنا بر محتمل مجزئ است بلکه اینه و کرامتی در نماز  
 بر حقیقت والدین نیست بنا بر اقرب و در اشتراط روزه موجب بجهت مهان  
 با اذن مهان و اختلاف است اقوی عدم اشتراط است پس روزه کسی مجزئ  
 اذن صحیح است لکن مکروه است اگر چه بی مانع کند بنا بر اقرب و همچنین  
 مسیح و مکروه است روزه مهان و اگر با اذن مهان بنا بر اقرب و معتبر  
 در مهان و مهان در صدق عرفیت پس اگر متعدد باشند مهان یا مهان در  
 اقرب مراعات اذن جمیع است و اقرب نبوت کراهت است اگر چه بجهت روزه  
 محضانه مهان را بخیالتی در چرخ خوردن محرم بنمیرسد و نیت  
 ایان مهان و مهان در بنا بر اقرب بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست



بنا بر اقرب دفتر میت میان اینکه هر دو مرد باشند یا هر دو زن  
 یا هر دو ختنه یا مختلف و اما روزه واجب بشر روزه مستحب است اگر  
 چه متوسع باشد و بجز گفته آنکه اگر در روز دارد و دهان مادر مسیکه  
 رذال شده بدون اذن صاحب خانه روزه نمیکند و اذن در اینجا  
 حاضر شود یا آنچه سابق گذشت و جایز نیست روزه گرفتن زن بر روزه  
 مستحب بدون اذن شوهر بنا بر اقوی و شهر خواه روزه دائم باشد و خواه  
 منقطع و خواه مطهر باشد یا نشسته خواه توقف کرده باشد و یا نه اگر چه  
 هنوز خانه شوهرش نمانده باشد و نیز در طلاق رجعی داده در عده باشد  
 اقرب است که شرط نیست در روزه او اذن شوهرش و اما در عده باینکه  
 که انکه باین دفتر میت میان زوج اینکه مؤمن و عادل باشد یا نه  
 حُر باشد یا نه حاضر باشد یا غایب مصف باشد یا بعیوب که باعث فسخ نگاه  
 میشود یا نه و اگر زوج صغیر باشد عدم شتر اذن او بد اقرب است و اگر  
 عده لایحی ففول باشد از هر دو طرف یا از یک طرف فسر از اجازه آنکه  
 اجازه او معتبر است موقوف میت روزه گرفتن زوج بر روزه ممکن را

باذن بنوع

باذن زوج بنا بر اقوی لکن احوط طلاق است زیرا که مستحب است که  
 و اما روزه زن با اذن شوهر زیاد بر ف و حرام نیز میباشد مثل  
 روزه عایض یا اینکه بعضی بر آن معتقد نبودند و اگر آنرا حرام و یا هم  
 از کفایان کپره نمیشد و اگر مرد را چه زن باشد بجز اذن دهد  
 و بجز اذن نه و اما در آنکه اذن داده روزه او صحیح است و اگر نشسته  
 شود که کدام را اذن داد هیچکس نمیتواند روزه بگیرد مگر باذن تازه  
 بنا بر احوط و اقوی و اگر زن کسی و دیگر کند در نزد یک بر غیر علم  
 او بین که بگیرد و عقد کرد روزه مستحبی بگیرد پس معلوم شود که در حال  
 روزه بوفه دیگری بوده در صحت روزه اشک نیست لکن احتیاطی در  
 غایت قوه است و لکن ترک حیای طاعت به و بنا بر محققان کتب کردن  
 از آنکه عقد شده یا نه لازم نیست بلکه میتواند روزه را بگیرد تا نزدیک معلوم  
 کرد بنا بر اقوی و لکن بتزویج حکم بشک دارد و لکن ثابت میشود  
 تزویج بشهادت عدلین و یا استفاضة و شتر نیکی علم انان حاضر شود  
 و باین حد و چه اگر علم را افاده کند و همچنین بشهادت زنان



اگر علم بهم رسد از آن و اگر علم از اینها بهم نرسد ثابت نمیشود و اگر چه  
 منقطع بهم رسد و اگر در آشنائی روزه مستحب نزدیک نماید در فساد در  
 روزه اش بجز در تزویج و عظم یا موقوف دادن  
 آن باذن زوج انگیزد و احتیاط خدا از قوه نیت و قوت در  
 میان اقامت روزه مستحبیت در اشتراط باذن زوج پس اگر بوم انگیزد روزه  
 بگیرد به نیت نیت باذن زوج و صبح نیت و اگر بعد معلوم شود که از روزه  
 بود واجب است بر او قضا آن و اما روزه واجب پس در آن شرط نیت آن  
 شوهر بلکه با منع او میتواند روزه را گرفت خواه وقت آن وقت داشته باشد  
 بشرطی که ماه رمضان و کفار و یانه و صبح نیت روزه بینه باذن سید  
 بنا بر اشتراط و قول و نیت صغیر است و لکن اگر روزه را گرفت زید بر نیت  
 معصی بر آن مرتب نمیشود بنا بر اقوی و قوت در آنچه مذکور شد نیت میان  
 آنکه آن ای که فریاض یا غایب و میان آنکه روزه به نیت صغیر او را بخاورد  
 حق مولا ای بس که یانه و قوت نیت میان کثیر و غلام و میان و در تیر  
 و ملکات اگر چه بجز از آن داشته باشد بنا بر احوط و اگر سید صغیر به کس مثل

روزه صغیر است و بیان آنکه است به آنکه از بعضی خطبه و بیانات  
 آنکه الهی اذن روزه است و این خطبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 اغشیا و آرد و آنکه این سال از روزه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 در لحاظ از قوت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 دیگران نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 بر و خواهد بود نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 از آن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 از جانب خدا کسی حکم بآن میکند نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 و نیت بر آن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 نمود و دیگر کسی منع روزه نماید که اذن آنرا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 البذل نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 آن میکند نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت



که بر منته ترک زکوة دارد شده بسیار است و باید که در آن سجدت قبیحی بکند از خیار  
 بسیار بر سر آید که نشانه قبول نماز دادن زکوة است و بجهت ترک آن بگویند  
 یعنی بر دهنده زکوة و اموال تلف می شود و چنانچه وارد شده که مال در دیر  
 و صحت تلف می شود مگر به ندادن زکوة و وارده شده که هیچ حقی از حقوق  
 الهی و منع نمی کند مگر آنکه مثل آنرا در بار عرف منافی با اگر در حقیقت  
 تمام و بل با بقی زکوة از راه زنان و راه داران عظیم تر می باشد زیرا  
 که این را حقیقت در قیامت مگر کسی که مال او را گرفته اما مانع زکوة را  
 از فقراء عالم که منته اصحاب ایشان را امید آنده خضر میکنند و اموال او را  
 بگیرند پس انصاف است که چنانچه امر خطری را بایست که چنانچه در آن ملاحظه نمایند  
 که گویا پروردگار عالم واجب بفرموده منته این مکر از پستی و عیب دنیای  
 دین غفور است که منته تلف شده و اگر بانه دلالت او می خورد و او بایست جواب  
 فقرای که با شکم می کنند بده اند و نه و نظر می کند آن از عباد الله  
 و آنرا اعلام و مدد در حق که بدون مراعات آن داد نمی شود اولست  
 بایه اعلام آنرا بده اند پس اشاره به جمعی از اعلام آن می شود در جنبه نقل

**فقر اول** شبهه منته در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرط است در وجوب  
 زکوة بر طلا و نقره چنانچه امر دوم لغایب چنانچه خواهد آمد پس که نشانی نقل  
 سکه داشتن بسکه معامله در دین اینها زکوة و هر یک که در زکوة نیست  
 در بار پرچ و شمس طلا و نقره و در طلا و نقره که بجهت زکوة در حلال است  
 با حرام و اگر طلا یا نقره سکه دارد داشته باشد و در آن بگذرد و زکوة نقلی  
 که در پس آنرا آب نماید و شمس بکند این باعث سقوط زکوة نمی شود پس  
 انقدر که در آشنای هر صنف بکند و معفو شود از زکوة یا نه پس زکوة  
 در آن نیست با انقدر و چنانچه اگر تلف بکند آنرا در آشنای منته بفرستد  
 و بکشد و بخواند بدون نفع در از زکوة و عوض از منته خودش باشد  
 و اما اگر بختی و آب کردن آن و تلف آن بجهت در از زکوة باشد یا اینکه  
 بهر دو عوض از منته خود بکشد و در سقوط زکوة در اینجا منته باشد  
 داشته عدم وجوب است در مراعات استیسا اولست و اگر قرض بکشد  
 و چنانکه واجب می شود در آن زکوة و شرط زکوة در نزد او جمع شود و  
 در اینجا برادر زکوة و بر فرض دهنده واجب نیست اگر قرض گرفته بر



بر فرض گشته و شتر طمعت داده زکوة را بر او اگر شتر طمعت گشته این را مشهور  
 علی و حبیب گشته و فار او بفرد حبیب گشته و بفرد فقیر داده اند و  
 مسند عمر شکر است و قول مشهور غلام از کوة میت و مراعات حبیب  
 اولیت و نیاز این قول آیه شریکه در حق عقد فرض کرده است با طاعت  
 ولی آیه عقد نیز گفته است در آن شکر است بفرد فقیر و عقد نیز کرده  
 و اگر فرض ده سینه باذن فرض گیرنده زکوة را بر هر چه عاقل هر ضایع  
 و جو زان و سقوط آن از فرض گیرنده و اما اگر اذن ندهد مقروض زکوة دادن  
 او ظلم هر کلام بفرد است که در اینجا ترجیح جایز نیست و جایز نیست زکوة در  
 هر غایب اگر چه آن یا دگیر او را ممکن نباشد اخراج بدانکه  
 سایر افاضی زکوة و نفایس آنها را دگیری از احوال آنها را باقی بگذارد و ام  
 ظلالا نوشته اند پس لابد می باشد مقدمین ایشان را بنحو سابق  
 ذکر شد در مقدمه رساله در احوال آنها عمر غایب از رجوع حبیب یا بقول مشهور  
 و بنزدیک بآن مرتبی که مذکور شد و عمده در باب عبادات مالیه مؤمنان است  
 زیرا که بهر چه حقوق مالیه را مردم ادا نمایند و لکن از آنجایی که بهر آن

ماده اند که گویا داده و باز مشغول اند و فقیر می باشد و نظر باینکه مردم  
 فقیر را حبیب و عجز و نایب کردن می باشد و در شرح چنین نیست پس  
 چنان می شود که بیکه متخی زکوة و سایر موهبت می باشد  
 در میان ک یکه متخی زکوة اند و باینکه آنکس که نیست در اینک از حبیب  
 مستحق زکوة فقر او را باین اند و فقر و مسکنت باعث استحقاق زکوة  
 می شود و غنی مانع است و در غنا بیکه باعث منع زکوة می شود و غنی مانع  
 اظهار است که اگر قدرت بر موهبت بیکه می شود و عید می شود و غنی مانع  
 و متخی زکوة نیست پس فقر است که قدرت بر این نه است باینکه قدرت  
 داشته باشد بر کس بخود آن چهره موهبت او و عیال او در یک سبب بود  
 باشد زکوة بر او حلال نیست خواه بصفی باینکه یا بغیر آن و اگر او از بی قاع  
 باشد زکوة بر او حلال نیست و معبر کسی است که لایق بکمال تشخص بود باینکه عیال  
 از حیثیت حلالیت و بزرگاری و تشخص صاحب رفعت را تکلیف نمی  
 کنند بهر چه فرد و تشخص و تشخص و تشخص کرده اند که اگر چه مانع  
 از تحقیر علم به باشد و از اجابت مشغول شدن علم در فتن زکوة و در این نکته



انکه است بلکه مقتضای تحقیق است که اگر آن علم که میخواهد مختصر نماید علم با موصول  
 دین و لایزال از من فروغ دین است که بر او واجب است مختصر آن فوراً اگر اشتغال  
 بخیر آن مانع از مختصر آن مؤنه است می تواند مفعول شود بآن و اخذ زکوة نماید  
 و بالجمله هر واجب که اشتغاف مانع بآن مانع از مختصر مؤنه باشد و عدم تحقیق بآن  
 باعث نیست بآن واجب شود جایز است در حقیقت بآن اخذ زکوة خواه آن  
 واجب عینی باشد یا کفائی یا تخییری خواه بالا صلا و حبس باشد یا من باب المقدمه  
 و اما اگر علمی که منع میکند مفعول بودن بآن از مختصر مؤنه واجب بود به نحویکه  
 ممکن باشد از مختصر مؤنه قبل از مختصر مؤنه غیر از مختصر مؤنه علم می تواند جمع نماید  
 میانه مختصر مؤنه و مختصر علم پس هرگاه که مختصر علم را مقدم دارد بر مختصر مؤنه زمان  
 مختصر علم در تحقیق زکوة در این اشکال است و حکم با تحقیق شاید ظاهر باشد بلکه ممکن  
 قول مجوز دادن زکوة یکبار که علم از علوم دینی را خواه بر وجه واجب باشد  
 مختصر او یا استجاب یکبار است ادعا می شود مجوز دادن آن بدلی که مفعول باشد  
 اگر چه باشد به نحویکه در حال بآن قدرت بر مختصر علم مؤنه در آنست به خواه اشتغال  
 او بآن طاعت بر وجه واجب باشد یا خواه آن طاعت علم نماید لکن احوط اینست

کلی

که اگر زکوة در یک مرتبه ترک نماید زکوة فوراً اگر چه هر مرتبه که بزرگتر از زکوة باشد  
 بطاعت الی مضمون هر چند مختل مختصر علم به نحویکه باید و موصول فیه از او بوده باشد  
 و اگر صاحب را باینکه که او را الحاح بر نماید زکوة بر او واجب است و اگر بگوید که در اوست  
 تواند مختصر مؤنه نماید در آن بلد پس اگر بخیر است که می تواند سفر نماید به آن بلد یا اگر در سفر  
 کردن به آن بلد ضرر عظیمی است که دست مختصر آن نمیزد آنست پس در این بلد می تواند اخذ زکوة  
 نماید یا اگر و اما اگر نتواند سفر کند به آن بلد یا که در آن مختصر مؤنه می تواند نمود بدون ضرر  
 بمحض خویش نفس ترک کند سفر را پس در تحقیق او در این صورت اشکال است و منع از آنست  
 اقرب باشد این در صورتی که علم دارد بر قدرت خود در آن بلد و اگر نکند به در قدرت  
 خود در منع او از زکوة اشکال و قول با تحقیق اگر در قدرت بعد از علم بعدم قدرت باشد و همیشه  
 و همین اگر در قدرت در بلد یکبار است بهر سه و اما طاعت ثبوت قدرت در این بلد  
 یا بآن مقتضای قاعده اینست که حکم آن نیز مشروط است به تحقیق و بالجمله احوط منع زکوة است از  
 کسی که علم ندارد بعدم قدرت بر مؤنه اگر چه تفصیلی که مذکور شد غایب از قوه نیست اینها در  
 وقتی است که آن بلد یکبار مقدم بر قدرت خود را بر یک معنی باشد و اگر معنی نباشد مثل  
 آنکه زکوة است بهر قدرت خود بر یکبار بهر بلد از بلاد پس موقوف از زکوة در این مختص است



بلکه هر علم منع است در بقول ضروری که آن مشتمل بر کلمات است و تحقیق نیست که اگر  
 علم نرزد و با یک نمیشود آنکه نمیشود نموده نمیشود و نمیشود از مراعات آنچه ذکر کردیم مگر سکه  
 سفر کردن مستلزم غرض باشد پس در اینجا اگر در آن مبدی که هست فقر به منع نمیشود و اگر  
 از رکنه و سبب واجب فائدت جابر است دادن رکنه با دو احتیاج اول بکنی لافیت  
 و عدم منع اگر چه غیر آن فائدت از برای او ممکن شود و بیدار یا جاره و اگر چه جابج شود و یکی  
 که قیام آن کمتر از فائدت خودی باشد که قیام نمیشود و اگر چه وقت از فائدت و غیر آن باشد  
 از آن اگر فائدت که دارد دلیل بر بریدن نرزد و از رکنه و الا انکه است و مراعات  
 اولیست و اگر فائدت مکنی رکنه از فائدت باشد بخوبی قیامت از برای بقدر مؤنه خود و علی ای  
 و ممکن باشد و اگر وقت آن زیاد باشد به ششای و تحقیق او رکنه را انکه است و قوی  
 منع است و شرط است در تحقیق فقر بر این که بودن و عین بودن از سوال کسی که  
 او را ملکی میباشد اگر از رکنه نماید آن که نیست بجهت مؤنه سال ادبی غیبت و از رکنه فقرا  
 افتر رکنه نمیشود و اگر نه صراحت و نه تعان آن و نه فقر آن بقدر مؤنه بر سر فقرات  
 و تحقیق رکنه از رکنه فقر دارد و اگر او را دینی باشد که وعده آن رسیده باشد یا چیزی  
 بر او واجب شده باشد بنزد یا بکوهان و گفاره او را بر سر چیزی که ادا نماید آن دین را

یا و هی

یا و هی بپشتن رکنه باشد اگر چه با برهت و احتیاج را و است بر سر فقرات و در آن  
 که وعده آن طویل کرده باشد آنکه محضش ملایم باشد و در حدیث آمده است که تا بر آن نیست  
 عبیه می داند اگر دین داشته باشد که وعده آن رکنه از یک سال است و بزرده باشد و اگر چیزی  
 که تواند آنرا ادا نماید و یکی مؤنه باقی خود را قطع نظر از آن دینی داشته باشد یا فقر است  
 که مستحق رکنه نیست و بدانکه مرجع در مؤنه عرف باشد و آنرا قطعی دینی نیست و شرعا  
 و علی رکنه در باب رکنه کتیری نیست و وجهی از علی در باب حبس از رکنه  
 یکی است بعد از وضع مؤنه ذکر کرده اند که از مؤنه می باشد آنچه باین کبر و مسیبه از بر  
 که بجهت دوزخ خود یا غیر آن می باشد و بعد که بگویند خود مینمایند و آنچه را عرف  
 صفت مینماید بکنند یا عرف در راه چستی یا زیارت و سایر سفرهای عبادت  
 حجاب یا عرف نزدیک که محتاج بآن است و بجهت کثیری که بجهت فقرت یا سستی و هم  
 خواجده خاصه بخرد یا بآن حیوان ملوک بآن محتاج است معجزه یا دای قرض و حقوق و است  
 عرف مینماید یا اینکه ظلم فقر از دیگر و یا خود بجهت معلوم یا وسیده و آنچه علی در آن  
 بایست ذکر کرده اند معصیت و باین معصیت است که کسی که قدر باین امور مذکور  
 یا بقول از آن نذر و یا بقول مذکور یا بقول مستحق رکنه باشد و رکنه را جابر است که با واد مؤمنین شود







نمونه است و معنی همان را از این پس برآورده اند پس اگر مراد از نهان کس است که  
 داخل در تعبیر که نه کوشه به پیش کیست در آن و اگر نهان است که به غیر خود  
 باشد و به خرج در خودی باشد پس بگوید معنی آن قول ضعیف است و بعضی  
 گفته اند که کسی که است با هر مکتبه و اراده آن که ده اگر چه در بلد خودی باشد  
 از این پس پس بنا بر این مضمون شرط است در این پس و یکی معتقد در نظر  
 اینست که مضمون شرط است در این پس و در این شرط است در این پس  
 که نه معنی است و الا سهم این پس را و نمیتوان داد و یکی شرط است که نه شرط است  
 باشد بنا بر اقوی و آیا باید علم حاصل شود و بیایم بود در افراد یا نه بر اوقاف مکتبه  
 بالاقب در حکم بابا به غیر بگوید ادعای او و هر قدر مسلم بر صحت در آن است  
 و از این است مگر باطل معنیست بودن نفاذی مراعات حسب اولیت و اگر  
 ما فرضه اقامه غرض باشد از این پس بودن بدون نیز و بنا بر اقرب بلکه اگر در  
 حرافه مقدمه غیر مکتبه نه باشد بلکه مضمون مکتبه او را از نمونه میتوان داد  
 و باید معنی صدق اسم شرط است پس هر کسی را که مضمون مکتبه حقیقت را با و میتوان  
 داد خواه شرطی است قدر در نایب بگوید باشد و خواه مقصد او از نفاذ و کس

بیشتر

باشد یا نه و اگر ضعیف صادق باشد بر اسم مضمون است و کس صدق باشد  
 اجتناب دادن نمونه احوط بلکه احوط است و فقر شرط است در این پس و یکی معتقد  
 با و داد و اگر چه در ولایت خود معنی باشد بی شرط است و بجز از تصرف در اموالش و حق  
 و کس آن و احوط بلکه اقرب شرط است از فرضی که حق نیز می باشد و اگر این پس شرط  
 از سهم فقرا و میتوان داد و اگر چه بنا بر فرض و تصرف در اموال خود باشد و شرط  
 است در این پس که مالک فرضی باشد بلکه فیت احیای او نموده خواه فرضی باشد  
 خواه فقر و اگر بنا بر اینست از تصرف در اموال خود و در حق و کس آن یکی در این  
 نه به و معنی است شرط است که عاقل باشد از آن بنا بر اقرب و جایز است دادن  
 آنچه را محتاج است این پس را بنام شرطی که در حق و در حق و در حق و در حق  
 بنام محتاج است و بخواهد خواه را ده بر کشتن بعد از این باشد یا نه و کس از کشتن  
 نیز میتوان داد بنا بر اقرب و بفرمان کرده است از آن و آن ضعیف است و یا از جانب  
 او با و میتوان داد و بنا بر اقرب هر مضمون و مضمون آن و بفرمان کرده است بنا بر اقرب  
 آیه آنچه را با و داد و در کفایت طالبی بعد از اتمام مضمون یا نه اگر داده و از او پس  
 میگیرند و تحقیق است که اگر این پس محتاج و فقر باشد مگر در بلد که نمونه با و داده



پس جزو نیست زین از قدر حاجت به دادن و گزیند تر داده بکنند باید رکند  
 و باید پس بگریه بنا بر قوی و مراد بکفایت آن قدر است که لایق کبر او و بی گناه  
 اگر چه بکثره لزان به شوق و جرم تواند سفر نمود بنا بر اقرب و مرجع در معرفت کفایت  
 عرف و عبادت است و واجب است به درت کردن بود و مل خود هرگاه مقصودش از فقر به  
 آمده و بلیغ واجب است بر این شخص مقروضی که زکوة را بخرد مگر بفرزد و در شایع  
 نه آنکه زکوة را بگوید و در روز رایی و پنج روز در این مقول به و در اول آن که  
 نهایت احتیاط را ببرد و اگر فقیر به علم حق در بلد خود و خوب میاید در تب جموع  
 بوی وطن و گرفتاری زباده از حاجت در سفر معلوم بلکه اقرب ملاقات است و آنچه را  
 این پس بگوید اگر حرف کند در غیاب موقع آن نباید برگرداند و سبب طاعت در این  
 است پس اینکه فقیر باشد حتی در بلد خود از سهم فقر به و میتوان داد و بنا بر اقرب و اگر  
 این پس اعدا و بکنند قبول بگوید قول او بدون قسم و تینه بنا بر اعدا و بکنند  
 کرده اند قبول قول او اگر چه بکنند به و اعدا نماید بکنند دیگر آنکه از زکوة  
 زکوة و سبب است و آنرا سهمیت از زکوة و در زکوة آن خلافت است و شهر و شهر  
 است که آن عبارت است از هر چونی که بآن تقرب بکنند انوار حجت و وجود و برادر است

و قبول آن را

و بفرستد شخصی بجا بدهی و گزیند در دیده بنا بر سر قدر باید بکنند و گزیند مقول نه  
 تعلیم امور دینی بگوید مردم سبب باشند و معتمد قول اول است پس از امور دیگر به زکوة  
 زکوة و سال کفنی مرده که نیست که مرده بکنند آن مرده که در کار کردن و زکوة نیست  
 مومن و متقی مومن و چه کردن و اعانت است جمیع نمون که از مومنین بکنند دنیا امر به  
 و تغییر است و در ضمن به و تغییر است و اعانت است و در اعانت است حق به و بعضی  
 تر که بر همان سبب که کرده اند و از آن جهت است صلاح میان فقیر و ثنی می و بجا  
 دشمن نظم علم و دین و تغییر است هر دو سبب شرف به بکنند فقر و زکوة و در اعانت است  
 متفق است با چنانچه فقر گفته اند و از آن جهت است و اعانت می بدهی و مکن در  
 این زمان ساقط است بجا آن است دفاع که شرعاً حجتان بکنند و سبب است  
 وجود فقر و این بلکه آن بسیار است و سبب است که آن باطلات را بجا بکنند  
 بلکه و است حجتان اگر چه با فقر می بکنند و آن شرط است در یک طرفه و بجا  
 سهم از زکوة اینکه فقیر به پس اعانت نموده و زکوة فقر و حاج فقر و اعدا نمون که در  
 دین است متقی فقر و کفنی نمون که در دین است فقر به طاعت فقر و است که اگر  
 فقر بکنند نمون که طاعت زکوة و حجت غیر محتاج و ادای دین و کفنی فقر



پس شرط نیست پس بدک نیست که بآن قایم شویم لکن احوط مراعات در صورت  
 و کسی که صرف می شود و باین نسبت در احوالات و بالجهه می بیند که مستحق است که شکی  
 از امور است که نسبت به آنجا نیست صرف این سهم در آن و اگر آن  
 معنی محقق شود و جایز نیست اگر ممکن نیست صرف کردن عین زکوة و پس آن  
 جایز نیست و در وقت یا صبح کردن بکسی دیگر که توان آنرا صرف نمود بنا بر  
 اقرب بکسی که جایز نیست بکسی از طرف کردن عین آن و اگر وجه غیر متعدد باشد  
 غیرت در صرف در جمع و صرف در بعضی هر یک از افراد را که خواهد و از غرض هر یک  
 اولویت صرف در حق فقیر است **فصل ششم** در بیان احوال زکوة است نسبت  
 و غلات و غیرت در اینکه زکوة موقوف است بر نسبت خواجه زکوة فطر یا خواه غلات  
 و شرط است در نسبت فقیر و امانیت و جود در واجب است و استجاب در سبب  
 اگر فقیری آن موقوف بآن نیست نسبت به شرط نیست باین بر اقوی لکن احوط است  
 و همچنین شرط نیست فقیر کردن اینکه این از زکوة مال است از زکوة فطر اگر فقیری  
 موقوف بر این باشد باین بر اقوی و اگر فقیری موقوف به نسبت واجب  
 یا استجاب پس واجب می شود آن نسبت همچنین در نسبت فطر یا زکوة حال اگر

فقی

تعیین زکوة موقوف به این واجب است و شرط نیست نسبت او و تلفظ به نسبت نیست آن  
 جنبی که زکوة بر او واجب است و خود نسبت به زکوة نیست که نسبت کند که این از زکوة که نسبت  
 با جود همچنین در غایت و تصریح کرده اند فقیر که معقبات کلام است که تعیین جنبی را لازم نمی آید  
 این که نسبت به آنجا نیست نسبت به آنجا نیست و در زکوة بر آن واجب است و بهرینه و با آنکه از  
 زکوة نوع از متحد است مثلاً که فقیر که نسبت به آنجا نیست و پنج شتر که در هر دو نسبت یک که نسبت  
 به آنجا نیست نسبت به آنجا نیست و از طلا مثلاً که نسبت به آنجا نیست و یک که نسبت به آنجا نیست  
 افراج نماید از آنچه بر ذمه است و است صحیح است و اگر مالک زکوة را فقیر دهد او باید نسبت کند  
 و اما اگر بگیرد دیگر را دادن زکوة پس خود در وقت دادن بگیرد نسبت کند و دیگر نیز  
 دادن بغير نسبت کند صحیح است و اما اگر خود در وقت دادن بگیرد نسبت کند و بگیرد نسبت  
 نکند مثلاً که فقیر زکوة و باین نسبت صحیح بر هر بگیرد و بگیرد این را بهر باب زکوة  
 و بگیرد بگوید از چه به نسبت پس در صورت آن زکوة فطرت و عدم صحت احوط است و اما اگر  
 عکس باشد که بگیرد نسبت و نه مالک مثلاً که مالک بگوید زکوة مال را افراج کی در زمانه مالک  
 مطلع نشود و آنکه مالک بگوید نفق ک در مال من بهر نحو که خواهی پس بگیرد زکوة را افراج  
 نماید باین نسبت پس در وقت آن نیز فطرت و قول بجهت آن نسبت و اگر فقیر کند آنچه را افراج











برادر نیز شود و جایز است او را کف زکوة غنائی و احوط است که زیاده از خبر یک مینه برادر جایز است و نه بیشتر  
 و جایز است دادن زکوة غنائی تا شش بار از ده های از بی تا شش را با مصلحت شود و زکوة مفروضی هر چه باشد واجب  
 بر صاحب است بر بی تا شش اگر غنائی تا شش یا حکم مخصوصی که است در آن خلاف است و مستحب است که در آن  
 قول اول در حکم غنائی تا شش احوط است و از بی غیر نکرده اند و صدقه را که نکرده باشد به بعد از خود و دیگران  
 یا بکفاره یا بهی و هر یک به بی یا غیر از بی غیر نکرده اند صدقه که در صدق است به بی و در آن که کفاره است بکفاره  
 است که بی از بی غیر نیست اگر صدقه واجب از بی تا شش جایز است و دادن آنرا با شش مینه زکوة واجب و با بی  
 زکوة فطره پس شش و شصت در و هر آن در شرط صدقه در فقر و بلوغ و حریت و عقلی بودن پس بر و بلوغ و عقل  
 بنده و فقیر واجب است قول بی وجوب فقر و فقر با مصلحت برادر اخراج از برای خود و غیر خود و مقتضای  
 اخراج و کلام مفروض برادر است که اگر در شش یا شصت صدقه را در مکه اندازد یا بی و صدق مینماید و اگر فقر از بی غیر است  
 فقر گفته اند که دایم مقرر می شود او را در آن که صدقه احوط تر است و در غنائی که موجود و حیث کوة فطره شود  
 فطره و غیر گفته اند که است که بکف یا بی یا بی که در آن زکوة واجب است و بهی آن و بی گفته اند که است که بکف  
 یا بهی و بی که زکوة در آن واجب است و بی گفته اند که مالک بی فوت می خورد با بقدر بالقوة و این قول است

مگر مراعات اولیست







